



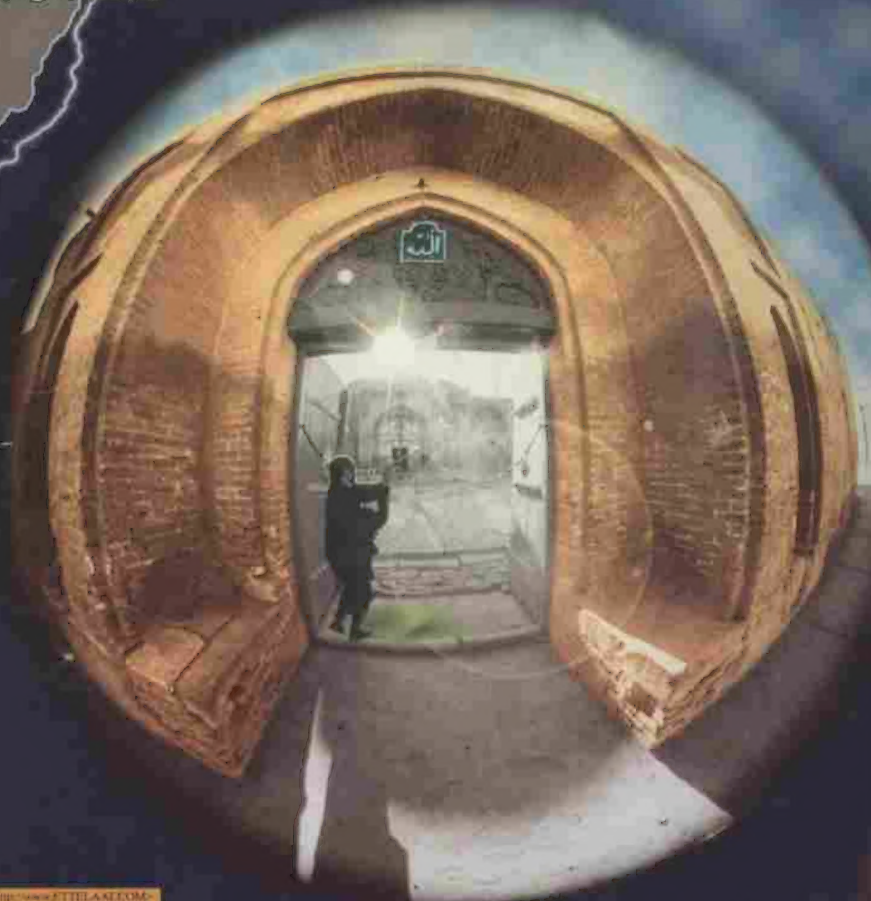
شماره ۳۰۲۲ - چهارشنبه ۲۴
چهارشنبه ۱۴ فروردین ۱۳۹۱
پهنا ۱۵۰۰

- صریح عزیمت
- گفتگو با داریوش اسدزاده
- با چک بی محل چه باید کرد؟
- زنان افغانی پس از سقوط طالبان
- تحقیقات پیرامون سقوط ایرباس با ۲۶۰ سرنشین



● گزارش ویژه

آیاتهران می لرزد



زندگی ایده آل، با ال جی دیجیتال یکبار آموزش، یک عمر آسایش

در کلاسهای آموزش رایگان مایکروویو ال جی
بخت و طعم واقعی غذا را به رایگان تجربه کنید.

با ۱۸ ماه
ضمانت



کلاس آموزشی همراه با کتاب آشپزی فارسی
هدیه شرکت ال جی به خریداران مایکروویو

یکبار آموزش، یک عمر آسایش



Digitally yours

<http://www.lge.co.kr>



جهت اطلاعات بیشتر لطفاً با تلفنهای ۸۷۶۲۰۲، ۸۷۶۹۰۱۱ تماس حاصل فرمایید.
مایکروویوهای ال جی را فقط با ضمانت نامه فارسی خریداری نمایید.

طرح‌های نیمه تمام و خسارات میلیاردی

در خیرها آمده بود که طرح توسعه نیشکر همدان گرفتار باطل‌گویی است. با وجود میلیاردها تومان و صدها میلیون دلار که صرف این پروژه شده است هنوز طرح توسعه نیشکر به انجام نرسیده و طرح به صورت نیمه کاره و منت و پا می‌زند.

عده‌ای با قاطعیت تمام از ترم استعرا و ادامه این طرح صحبت می‌کنند که موجب قطع وابستگی کشور به واردات شکر می‌شود و اشتغال مناسبی ایجاد می‌کند و در صنایع مختلف از جمله حتی تهیه خیر کاذب از ساله نیشکر و... کاربرد دارد و اعلام می‌کنند که ارائه این طرح و توسعه آن اهمیت ملی دارد و کاملاً حیاتی است. اما در مقابل عده‌ای دیگر به شدت یا آن مخالفت کرده و اعلام می‌کنند که تهیه آب لازم برای کارخانه و طرح اقدار خسارت به‌دای می‌گذارد که در صورت ادامه و استعرا خشکسالی در کشور تمام حیات این انسان را تهدید می‌کند. جدای آن مطلب دیگر مسأله زیاده و فاضلاب و پساب طرح است که موجب صدمه زدن به آبهای زیرزمینی و نیز مزارع و آب کشاورزی منطقه می‌شود و شدت کشاورزی منطقه را تهدید می‌کند.

نکته جالب اینکه با وجود گذشت سالها از اجرای این طرح هنوز معلوم نشده است که این طرح خوب است و یا بد، و جالب اینکه در همین سالهای جروبحث و خوف و رجا و تشکیک و تردید و نلی و اثبات دهها میلیارد تومان و صدها میلیون دلار از دروازه صحت و سقم و درستی و غلطی آن حرف است و هر لحظه ممکن است کفه ترازو به یک سمت سنگینی کرده و با نوبت کلی طرح همه این هزینه‌ها را که از کیسه بیت‌المال انجام شده است به شاخ گاو بزنند و پورشه هزینه‌ها فاکتورهای آن را به یک پالگتی بپسارند.

این مصیبت و پدیدگی نه تنها گریبانگیر طرح توسعه نیشکر و این پروژه عظیم است بلکه در بسیاری از وزارتخانه‌ها سازمانها و نهادها و ارگانها و دستگاهها و دستگاههای اقتصادی شاهد صدها و دهها طرح تمام شده و یا غیر تمام هشتم که یا توجیه اقتصادی نداشته‌اند و بی جهت انجام شده‌اند و یا ادامه طرح توجیه اقتصادی نیازی و مترقب شده است و هیچ احدی هم پیکری نمی‌کند که تکلیف و سرنوشت میلیونها دلار و میلیونها تومان که صرف آنها شده و از کیسه و از خزانه این مردم محروم رفته است چه می‌شود؟ کدام دستگاه خزان و یا جایی چنین حیف و میلیها را بصورت بادا است و کدام مقام مسئول

احتم و تلافی اجازه چنین اسرافانی را داده است؟ چند درصد از این طرحها و پروژهها محصول فساد مالی بوده؟ چند درصد محصول باطل‌گویی و سودبیزیست؟ چند درصد نشانی از بی‌بازاستفاده و پا سودبیزیست؟ و...

در این مملکت که عده‌ای برای تهیه ملیت‌های معمولی و وقت لایموت خود مشکل دارند، عده‌ای برای تهیه داری مورد نیاز فرزند و یا پدر و مادر و یا هسر خود مجبورند از این و آن قرض بگیرند و به مصیبت و گرفتاری دچار شوند و بسیاری برای گذران زندگی حق شرافت خود را به حراج می‌گذارند و در همین هنگامی که عده‌ای در ثروت گرفتن یک وام صد هزار تومانی مستند چرا نیاید کسی دلش برای صدها طرح نیمه تمامی بسوزد که سالهاست خاک می‌خورند و معلوم نیست براساس کدام تخصص کدام ضرورت کدام کار کارشناسی و کدام احصای مسوولیت و ضرورت آغاز شدند و از قلم نجومی از بودجه کشور را به خود اختصاص دادند و حال نذا ساهنامت‌های نیمه کاره مثل خرابه‌های تخت حشید از آن مانده و دستگاههای که از خارج وارد شده و همین طور بسته بندی و آبار شده سالهاست که در گوشه‌های خاک می‌خورند و یا زنگ زده است و دیگر حتی به لغت خام هم نمی‌آورد.

چرا کسی حتی یک سبلی به صورت یک مدیر و یا یک رئیس و یا یک مسوول نماند و البته که مرکب چنین حماقت‌هایی شده است زنده و چرا هیچ کسی بدین خاطر کارش به زندان نکشیده و آبروش رفته؟ گذشته از اینها چرا حتی یک نفر از اینها به خاطر سودمیریت خانه‌نشین نشده و به محکمه‌ای نرفته؟ آیا فقط کسی که چند پرتغال از یک مغازه می‌بزد و یا یک گوشواره از یک جواهر فروشی باید کارش به آگاهی و حبس و پنه بکشد و کسی که با نانانی و سودمیریت خود موجب اتلاف صدها میلیارد تومان از بیت‌المال شده که می‌توانست صدها زندگی را از نیستی نجات بدهد. راست راست راه برو و هنوز هم صد کار می‌بلند و مشغول خرابکاری و حماقت در مسوولیتی دیگر؟ چرا در این جامعه کسی به سراغ سودمیریت‌ها نمی‌رود و چرا کسی شر این مردان و مسوولان را از سر مملکت کوتاه نمی‌کند؟

برخی از اینان جداً باید مورد محاکمه قرار بگیرند، منظور فقط طرح توسعه نیشکر نیست، به هر حال این طرح گشام و غریبه‌ای نیست و بارها پیرامون آن صحبت شده و وجوه آن روشن تر است اما منظور اصلی من دهها و صدها طرح و پروژه گشام و تانیدایی است که کسی هم از آن خبر ندارد و فراموش شده هستند و کسی هم به سراغشان نمی‌رود اما بخش قابل توجهی از سرمایه این مردم محروم صرف آنها شده و در حقیقت همه این سرمایه‌ها به دور ریخته شده‌اند.

نامه‌های بدون واسطه

مادر و خجالت وازه‌ها

می‌خواهم از او بگویم می‌خواهم از کسی بدنام مغرور او که هست تاس بشوم و ناگست من قسم و لایموت و لایموت آری می‌خواهم به چند خطی این وازه تپانار زندگی را از هیچی گم شاید پادم برود که که هستم؟ شاید به‌همان به خود که غلط راستی چه ترجمانی دارد شاید... اگر نفسی باشد.

... و مادر یعنی عشق... و مادر یعنی احساس... و مادر یعنی آرامش... و مادر یعنی امنیت مادر یعنی غرور محبت آسودگی مادر یعنی شورانگیزترین آوای آسانی مادر یعنی امید و وفا بخشش مادر یعنی امن‌ترین آغوش هستی مادر یعنی بنای درد دریا مادر یعنی دل‌انگیزترین غزل زندگی مادر یعنی بخوابی ناب ترش مادر یعنی تکرار در تکرار طوفانه مادر یعنی موسیقی طلوع ترازش مادر یعنی غلظت‌ترین آهنگ مادر یعنی اضطراب بد تحمل علاقه مادر یعنی گوارترین حشرات مادر یعنی التهاب گرمی حمایت مادر یعنی پرمنازترین سکوت مادر یعنی حیات خود لطافت مادر یعنی بغض در گلر مادر یعنی فراغت آرزو تیش مادر یعنی ناخشنودترین ملاحت مادر یعنی شیم مادر یعنی دل‌آویزی رویاها مادر یعنی بی‌اداری یعنی مادر یعنی لایلی تنگن پایی مادر یعنی مهتاب شهبازی آرزو... و مادر یعنی پنهان‌ترین راز مادر یعنی گوش‌آزارترین ساز... و مادر یعنی آشناترین نگاه مادر یعنی دل‌آبرترین پایگاه و مادر یعنی زیاده‌ترین ابراه و مادر یعنی زیاده‌ترین شعر شیان و مادر یعنی قابوس الفاظ عشق...

آری و می‌شود باز گفت دریا تا دریا از او که نقش تر زندگی می‌باشد و دیدگانش سبیل امید در لعلها غلظت می‌شود گفت آفتی که فالوسها خالی کرده و وازه‌ها خجالت بکشند و...

○ احمد کزلی - مشروبه

فراوانی شهری و روستایی

فرار از منزل پدری یا عسکن و زادگاه پدیدمیلست اجتماعی که ریشه در فرهنگ و اقتصاد دارد برخورداری از یک فرهنگ اصیل خانوادگی و قوام و نظام چندینگی فرزندان را به خانواده تداوم می‌بخشد و اقتصاد خانوادگی درست تضمین‌کننده بقای آنست. هر چه که ناهمگونیهای اجتماعی می‌ویشی و ناامیدی یا سایر موارد مثل طلاق و مرگهای نااینگام و بیماریهای فراگیرنده بیشتر باشند این گسست به صورت فرار از خانه افزایش می‌یابد، قرار در هر سی ممکن است رخ دهد بعد آنجه که از روستا به شهرستانها یا تهران و همچنین قرار یونوجانان ساکن تهران به صورت آوارگی در تهران بزرگ است. این فرارهای از دیگر طبقات سی آسیب‌پذیرتر و اکثراً به صورت انزوی حیدت وارد سیستم انواع و اقسامهای معمول می‌گردند.

✽ یوسف یسکی - اهواز

حق بااستادان آن افتاده اند. البته دیگر تکرار نخواهد شد، ذکر لازم فایده شد، از اظهار اطمینان

هم که نسبت به مرحله ابراز کرده بودید متشکرم.

✽ احمد تقیپور - بندر لنگه

ایده شما به همراه سروده برادر جانم و عزیز حمید گلچین خدای» به دستم رسید، چنانچه از ابیات شعر ارسالی خوب بود. مثلاً این بیت سه پنج ساله گل روغن بودیدم. ستاره آسمون من آسودد. اما این بیت در همه ابیات دیده نمی شود.

به هرحال برای شما و دوست چاکلیان آزادی توفیق دارم و مطلب قصیده نامه شما را هم تحویل قسمت جنگ هنر دادم.

✽ عبدالله الفتی - اسلام آباد، قزلباش

اگر کسی و کسی شناسنامه برای مرحله آزادسازی باشد یا توجه به همکاری خرتال با منجه کرات خبرگزاری افغانی برایشان صادر می شود. اما شناسنامه کار می تواند به دستشان برسد.

✽ م. م. - قزلباش

از اینکه این همه از منجه و مطلب آن رعایت دارید و این همه علاقه مند آن جدا به خردمند امیدوارم بشوید و از اظهارات بسیار شما خوشحال. خدا کند که شناسنامه اظهار طلب خوانندگان خوبی چون شما باشد.

✽ حسین موسی - اهواز

از اینکه منجه چنین آری در خواننده قدیمی و خیری چون شما داشته است، بسیار خوشحالم. آن شناسنامه برایشان همیشه و همیشه خاطر خوانندگان گرامی را فراهم آریم.

✽ فاطمه فتاحی - اهواز

در مقاله و مطلب هنری همیشه نامه شما بود که به قسمت جنگ هنر ارجاع داده شد. برادر جان! اما قصد هم برادره خوبیتی که بدان اشاره کرده بودید، به صورتی مختلف در این منجه برای آشنایی با این نویسنده، اگرچند عرصه شده است، از همکاری خوانندگان عزیز استقبال می کنم و منتظر مقالات دیگر شما هم هستم.

✽ عبداللطیف - اهواز

خیلی خوشحالم می نویسم خاطرات تلخ و شیرین خود را از دوران خدمت در اداره محیط زیست برایشان ارسال کنید، بدون شک از این خاطرات به این خوانندگان خوشحال خواهد کرد.

✽ عبداللطیف - اهواز

ضمناً در مکاتبات بعدی سعی کنید کمی واضح تر باشد. مثلاً منجه نظر نامه بفرستید پس اینکه اگر کسی که در خاطر خاطرات طی یک برنامه زمان بندی باشد خیلی بهتر است، یعنی ندوم و تا آخر زمانی خاطرات را رعایت کنید.

✽ مهدی غلامی - اهواز

وقت همراه نامه ارسالی همیشه بود که به بخشهای ورزشی و ترازو تحویل داده شد. از همکاری شما با منجه خوشحال می باشم، مگر به مزید باشد.

✽ بهمن شاد - اهواز

بسیار متشکرم. فیروز خان فرزند من به همراه شما در اهواز می باشد که به درخواست دارید، تنها نام و آدرس شما در نامه وجود داشت. حق اینک که هر نامه قبلی هم عرض کرده بودم که درخواست شماره های سه ماهی گذشته را دارید. مناسبتاً نسخه ارسالی در آرشین دارم. به هرحال از همکاری شما با نشریه و منجه خوانندگان سپاسگزارم.

اولیه. کشت کتب خورندگان اظهار رضایت

شما و همکاری و شرکت در بعضی محافل از امتیازات جزئی است و اما سرشت محتوی که در انتظار این برگزار است. دیگری با پلیس، دادگاه، زندان و...

پس شما را به خدا مراب نوجوانان خود باشیم و زمینه های قرار آنان را فراهم می آوریم و به نوجوانان عزیز هم می گویم که شما را به خدا قدری فکر و اندیشه کنید، به خدا خاله شما فرجه که باشد بهترین ما این و پناه است و پدر و مادران هر که باشد باز بهترین و نسلون ترین افراد به شما محسوب می شوند.

✽ ناصر کبیری - اهواز

آیا شعاری نیست؟

نامی نام چرا همه مسوولان دوست دارند فقط حرف بزنند و شعار بدهند. شما شایسته های مختلف نوجوانان را در اختیار مجلات و روزنامه ها را بپسندید. هر

شده است از برنامه های آموزشی و شعاری مختلف. همه آنها دوست دارند که به پیشه و در نیز گردی شرکت کنند و گفتگویی چند شعار هم

بدهند و بروند. همه آنها دوست دارند از تهاجم فرهنگی اغیاره شکن، از افواج و غیره حرف بزنند و بروند. اما فریغ از یک قدم و در آخر هم همه

تقصیرها را به گردن جوانان و نوجوانان به بندازند و بروند. اما آیا به این نیز فکر کرده اند که چرا یک جوان بد می شود؟ چرا معانه می شود؟ متصرف می شود؟ مگر می شود فردی از نوجوانان قاندا بد باشد

و خلافکار؟ من دلیل این خلافکار شدن را برایشان شرح می دهم. من جواب اینکه چرا یک جوان به

سخت خلافکاری کشیده می شود را برایشان می گویم. بنده دو سال پیش برای کار به شرکتی مراجعه کرده ام. می دانید از من چه می خواستند؟ از من پرسیدند معرف شما برای کار چیست؟ می دانید

معرف یعنی چه؟ یعنی پارتی که من نتانستم، به کارخانه ای دیگر مراجعه کرده ام. از من پرسیدند آیا

سهمنداری را می شناسی که ضمانت تو را بکند؟ می دانید سهمنداری یعنی چه یعنی پارتی. برای وای

سنگن مراجعه کرده ام. به من گفته اند میزان سپردن اعتبار دیگر شما بگویید یک جوان

دانشجوی بیگار مگر چقدر سیرده دارد. حال شما بگویید آیا من هم دل ندارم. جوان نیستم. دارم

عریزه چیست؟ آیا من هم به فقرجات از افواج. سنگن و... احتیاج ندارم؟ از من گفته اند در کتاب این موضوعات افرادی را می بینید که با داشتن سواد کم،

سن کم و تنها به خاطر داشتن پارتی مدیر فلان شرکت شده اند. آیا اگر شما به جای ما جوانان نیز

دیگر هیچ اثری در نظر دینی چه در نظر فرهنگی برایشان باقی می ماند؟ اگر شما به جای ما

بودید دیگر هیچ ارزشی برای زندگی قائل می شدید؟ خود خوب می دانم که نوشته ام را چاپ نمی کنید

اما لایال کسی سبک شدم چون آنها را برای کسی و برای می جلدانی که به آن علاقه ندارند نوشته ام.

✽ علی دشتی - اهواز

قرارداد شهری نوجوان که اکثر به علت

بی سازمانی خانواده در بحران هویت پس می رند با انواع بیماری های جنسی و روانی از خاله که پناهگاه است به بی پناهی می گردند و به هر دو به انواع

مصائب و خطرات که به بازگشت به خانه ترجیح می دهند، هر که آنرا از فرست کرد کند

می تواند برای مقاصد دوست به بلاست خوش به خدمتشان بر آید.

این نوجوانان در تجارب اولیه ممکن است مورد سوءاستفاده های جنسی و سپس در خدمت گروه های

«تاجگذاری» معاند شهری درآیند و چنانچه پیوند آنها با این گروه ها برسد و برآوردن شدن نگرانی روانی که در منزل پیدا نمی شود باشد، پیوندی محکم برقرار

می گردد و در فراموشی بعدی محکم می شود.

می رانند لازم می بینم که یادآوری کنم فرار از خانه به معنی این نیست که حتماً نوجوانی روزها یا هفته های متناهی به خانه نماند. فرار ممکن است در

مسافت محدود و در مراحل اولیه تن نامحسوس باشد. فرار این نوجوان روستایی در مراحل اولیه به

شهرهای مجاور و اکثر به مقصد قوم و خویش یا آشنایی صورت می گیرد. لکن پس از چند دور

تکرار و بی توجهی به آن مقصد یعنی شهرهای بزرگ، مراکز استیلا یا تهران بزرگ نمی شود.

نوجوان فراری در تهران بزرگ بهترین شانس و بیشترین آبی این است که در پناهگاه ایستگاهها و

رویه های شهر یا صورت انتظامی برخوردی داشته باشد که در این صورت امکان به نظام اطلاعاتی باشد

گذاشت پیدا می کند و چه بسا که مجدداً به شهر یا روستای زادگاهش عودت داده شود ولی در غیر این

صورت به سرعت جذب حاشیه نشینان حلی آبادها می شود.

روی گشاده اظهار مهریانی و دست و دلبازی ابلیسان آدم پرو در ایستگاهها و پناهگاه های تهران

بزرگ در انتظار نوجوانان فراری روستایی است. چیزهایی که به خاطر به دست آوردن آنها از منزل

فرار کرده است. لکن این فرستادن بجای به محض برقراری ارتباط و جلب اعتماد نوجوان و رسیدن به

مقصدی که به عنوان کارگاه محل سکونت یا کارگاه معرفی می شود تبدیل به دیوهای می شود

که هدفی جز به بردگی کشیدن فراری ندارند. هر درهم شکستن روحیه پاک روستایی و آبی این بردن

هر نوع مقاومت جسمی و روحی این نوجوانان مخصوصاً نوجوانان پسر شدت مورد تجاوز جنسی

مقرون به آزار و شکنجه قرار می گیرند و مخصوصاً حتی در حالت شنود قید و شرط هم تقاضای

بدن و چهره شان به وسیله چاقو دریده می شود. و به این ترتیب روحی پدید می آید که نه دردی بازگشت به زادگاه را دارند و نه قدرت مقابله و عدم اطاعت.

اینکه که بعداً برای می دهد. وارده کردن عجز جدید به کارهایی است که بر حسب اراده ابلیس

منتاسب با توانایی ها و انتظارات گروه از فراری تازه وارده به او ارجاع می شود و توزیع مواد مخدر.

نگهداری محل مقننات کم و زیاد و دیگر موارد از اتفاقاتی است که در انتظار اوست. پادشاهی

براساس آمار ارائه شده در روز مجلس، محصول ۱۸ ماه کار مجلس ششم ۵۴ مصوبه از مجموع ۳۷۶ طرح و لایحه تقدیمی است که موضوع حدود ۸۸ مورد آن (۲۵٪) اقتصادی، ۲۳ مورد اجتماعی، ۱۴ مورد فرهنگی و تنها ۷ مورد سیاسی بوده است



یک هفته چند نگاه

محمد سرور

رهایی از بن بست

فنگاهی که هفته گذشته اختلاف نظر مجلس و شورای نگهبان در خصوص رد صلاحیت برخی از داوطلبان انتخابات استان گلستان به حدی افزایش یافت که مجلس را به ارائه دو طرح سه فوریتی ظرف دو روز وادار کرد. سناریوهای متفاوت و گوناگونی برای فرجام این بحث و جدله قابل طرح بود. اما آنچه را رخ داد شاید بتوان ترکیبی از پیش‌بینی‌های مختلف دانست.

ماجرای این بوه که مجلس در اعتراض به رد صلاحیت حدود ۶۰ نفر از داوطلبان نمایندگی مجلس در انتخابات میان‌دوره‌ای استان گلستان و با این ادعا که در رد صلاحیت‌ها شرایط دقیق قانون رعایت نشده و مدارک و مستندات قانونی به‌رشدگان داده نشده ضمن ارائه دو طرح سه فوریتی لاتمی کرد شورای نگهبان را به انجام پاره‌ای رفتارهای قانونی و تجدیدنظر در برخی رد صلاحیت‌ها وادار نماید. مقاومت بدون سوءنیت شورای نگهبان در برابر خواست نمایندگان در ملاکات غیررسمی و سپس رد پلافلست هر دو طرح سه فوریتی موجب شد موضوع جهت اتخاذ تصمیم نهایی در این نوبت به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع شود. پس از ارائه طرح سه فوریتی به مجمع بازار تاغی از گشاده‌زنی‌ها که گاه تا مرز تعیین تکلیف برای مجمع تشخیص مصلحت نیز پیش رفت به‌وجود آمد.

توصیه رئیس مجمع تشخیص مصلحت در مقام همه تهران به گروه‌های سیاسی مبنی بر حفظ آرامش در فضای سیاسی کشور هم چندان تأثیری نداشت. موافقان موضع مجلس در پیانه‌ها و اظهارنظرها بر این نکته با فشاری می‌کردند که مجمع تشخیص مصلحت ضروری است موضوع کلیت‌دانش ملت را تأیید نماید و مصلحت را در آن بیند و مستندان مجلسی نیز ضمن تأکید بر فصل‌الخطاب بودن تصمیم مجمع تشخیص مصلحت پیشاپیش بر لزوم نیت همگان از تصمیم مجمع تأکید می‌کردند. ضمن اینکه مجلس را نیز مورد انتقاد قرار

می‌دادند که فضای سیاسی کشور را ملتهب کرده است. طرح پیاپی موضوع همه‌پرسی (فراراندوم) توسط افراد شاخص مجلس و تحریکات طرح سه فوریتی که مستلزم لغو انتخابات گلستان بود اختلاف دیدگاه عمیق در طرف ماجرا را به خوبی نشان می‌داد.

قابل ذکر اینکه موضوع همه‌پرسی از چندین پیش زمینه می‌شد اما در آستانه تصمیم‌گیری مجمع تشخیص مصلحت و به دنبال بروز اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان به شکل پرتک‌تری مطرح گشت.

محسن آرمین نایب رئیس دوم مجلس که هم‌زمان عضو مرکزیت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم می‌باشد.

صراحتاً اعلام کرد: «در صورت عدم تصویب مصوبه مجلس توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام، تنها راهکار باقی‌مانده در فرارویی مجلس انجام فراراندوم است.» به اعتقاد آرمین، برداشتن مصوبه مجلس در مجمع تشخیص مصلحت نظام لزوماً بدین معناست که مشکل، مشکل قانونی نیست بلکه با یک مشکل سیاسی مواجه هستیم. به این معنا که احتمالاً یک آراءه سیاسی به نقش آفرینی در این عرصه مشغول است که جلوی احقاق حقوق مردم و تضمین حقوق شهروندی را در انتخاب می‌گیرد و در این صورت تصور نمی‌کنم تنها راهکار باقی‌مانده در فرارویی مجلس انجام همه‌پرسی است.»

سخنان آرمین و برخی دیگر از نمایندگان مجلس حول موضوع همه‌پرسی پیش از نشست فوق‌العاده مجمع تشخیص مصلحت نظام به حدی صریح بود که روزنامه رسالت را که از سخن‌گوییان ثابت بخشی از جناح راست به‌شمار می‌رود واداشت از طرح همه‌پرسی به عنوان یک جهل سیاسی یاد کند.

این روزنامه که مدیر مسئول آن عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام است، در تحلیل خود مدعی شد: هدف این بود که با تهدید و بلوف و ترسیم یک موقعیت نامناسب برای نظام، آن را به فوریک موقعیت کمتر نامناسب وادارند، اما نه تا جایی شوند بلکه اختیار اصل تهدید (انجام همه‌پرسی) نیز زیر سؤال رفت تا جایی که می‌توان گفت همه‌پرسی به یک بلوف فوخلی و مضحک تبدیل شد که تکرار احتمالی آن در آینده‌فد اثرگذاری خواهد بود.»

به هر حال آنچه به عنوان نتیجه چهار ساعت بحث و بررسی نشست فوق‌العاده مجمع تشخیص مصلحت اعلام شد، این بود که اعضای مجمع به کلیت مصوبه در سال پیش درخصوص لزوم اعلام دلایل رد صلاحیت به نامزدها رای داده و تصمیم گرفتند که تراز به مصوبه جدید وجود ندارد. تصمیم مجمع هرچند به‌طور لویحی نظر مجلس را در تصویب طرح سه فوریتی رد می‌کرد اما اعلام



واضحی مبنی بر تأیید نظر شورای نگهبان نیز نداشت. چرا که شورای نگهبان مصوبه مجلس را مخالف شرح و قانون اساسی تشخیص داده بود اما مجمع تشخیص مصلحت بدون ورود به محتوای مصوبه و تأیید یا رد دلایل شورای نگهبان اصل طرح سه فوریتی را غیرضروری تشخیص داد و بر مصوبه قبلی خود تأکید کرد.

در مصوبه قبلی مجمع که سال ۱۳۷۸ در پی بروز اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان تصویب شد شورای نگهبان موظف می‌شد به داوطلبان رد صلاحیت شده دلایل و مدارک خود را ارائه نماید. یکی از انتقادهای اصلی که نمایندگان مجلس در مورد انتخابات گلستان مطرح می‌کردند این بود که شورای نگهبان به عضو مجمع حسل نکرده و به اکثر رشدگان ملزک ارائه نکرده است. در مقابل شورای نگهبان معتقد بود که به‌خود داوطلب علث و صلاحیتش گفته شده است.

نکته جالب اینجاست که مصوبه مجمع تشخیص مصلحت بسیار پیشتر از آنچه تصور می‌رفت ساده و بدون بحث بود زیرا بدون ورود به اصل طرح مجلس به عدم ضرورت آن رای داده بود. این مصوبه راه را برای انتخابات در گلستان هموار کرد. اما بعد به‌نظری در اختلاف مجلس و شورای نگهبان را در اصل موضوع رفع کرد بلکه زبدا این اختلاف در نوع پیش و نگریش به انتخابات و اصول اولیه و این‌چنین اصل اختلاف دیدگاه‌ها بر طرف نخواهد شد.

به هر حال مصوبه مجمع در سطح محافل پارلمانی و مطبوعاتی منجر به بروز پاره‌ای برزانه‌ها شد. هرچند آن‌گونه که انتظار می‌رفت سطح و حجم این واکنش‌ها چندان زیاد نبود. یک روز پس از اعلام مصوبه مجمع مجلس یک جلسه غیررسمی گشت تا از محتویات جلسه مجمع تشخیص مصلحت توسط رئیس کمیسیون تدوین آیین‌نامه مجلس که به عنوان نماینده مجلس در جلسه شرکت کرده بود



حضور مردم در انتخابات استان گلستان در حالی که برخی شخصیت های سیاسی حداقل مشارکت را در این مسائل اخیر برای آن پیش بینی می کردند، حامل این هشدار است که ممکن است در شرایطی دغدغه ها و اولویتهای ذهنی مردم با آنچه فعالان سیاسی مطرح می کنند، شکاف معنی داری پیدا کند

است.»

یکی از مهمترین انتقادهای کلی که نسبت به عملکرد یک و نیم ساله مجلس مطرح می شود این است که مجلس ششم بیشتر از آنکه به مسائل مهم اقتصادی کشور به عنوان مجلس اصلی مردم و جامعه بپردازد، برگیر مباحث و تشوای سیاسی و جناحی شده است.

از آنجا که روز دهم آذرماه روز مجلس نامگذاری شده، دکتر اسماعیل جبارزاده از اعضای هیأت رئیسه مجلس، فرصتی جهت ارائه بیان کار مجلس یافت. به گفته این منشی مجلس «بیشترین مصوبات مجلس ششم مربوط به مسائل معیشتی و اقتصادی بوده است. از میان ۱۵۴ طرح و لایحه ای که از اول دوره ششم مجلس تاکنون به تصویب نهایی رسیده ۸۸ مورد مربوط به مسائل اقتصادی ۲۲ مورد اجتماعی ۱۲ مورد فرهنگی و هفت مورد سیاسی و دو مورد مربوط به اصلاح آیین نامه داخلی مجلس است. و ۶۲ مورد از مجموع مصوبات مجلس به ۱۸ ماه گذشته به موضوعات بین المللی اختصاص دارد.»

عضو هیأت رئیسه مجلس شمار کل طرحهای تقدیمی به مجلس ششم را در ۱۸ ماه گذشته ۱۲۵ مورد و لایحه تقدیمی را ۲۲۲ مورد اعلام کرد و اشاره نمود «از مجموع ۲۷۶ مورد طرح و لایحه تقدیمی به مجلس ۱۵۴ مورد به تصویب نهایی رسیده ۲۴ مورد در دستور کار است. ۲۵ مورد آماده طرح در صحن علنی است و ۶۲ مورد نیز درحال بررسی در کمیسیونهای تخصصی است.»

به گفته جبارزاده شمار مصوبات مجلس ششم که برای اصلاحات نظری یا شورای نگهبان به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع شده ۱۲ مورد است. که تاکنون مجمع به دو مصوبه از آنها رسیدگی کرده است.

شاید علت عدم رسیدگی مجمع تشخیص مصلحت به برخی موارد اختلافی مجلس و شورای نگهبان حتی با گذشت مدت زمان طولانی عدم الزام قانونی مجمع برای رسیدگی به موضوع در یک زمان معین باشد. در مورد شورای نگهبان قانون اساسی تصریح باره که حداکثر زمان رسیدگی به مصوبات مجلس ۹۰ روز است که البته در مواردی قابل تمدید نیز باشد.

به حرحال کارنامه عملکرد مجلس برخلاف باره ای انتقادهای پراکنش آنچه اعلام شده قابل دفاع نیست. آنچه به عنوان بروز اختلاف در برخی تصمیمات مجلس توسط جناح معتدل اعلام می شود بیش از آنکه به عملکرد مجلس مربوط باشد ظاهراً محصول فراقانونی و دیرگذاشت است که در موفقیات کنونی یکی را اکثریت است و یکی در مخالفت.

مجمع تشخیص مصلحت که نقش پالیاتی و نباهی اخیر در فضای سیاسی کشور محسوب می شد، در سطح مجلس بسیار کمتر از حد انتظار بود. شاید یکی از دلایل آن تا حدی به پایان یافتن موضوع در شرایط فعلی مربوط باشد و دلیل دیگر اینکه نمایندگان یا نوجبه به فضل الخطاب برهن نظر مجمع در موارد اختلافی شورای نگهبان و برهن نظر مطابق قانون اساسی ازوفی به پیگیری موضوع در این قالب احساس کردند. بلکه این ضرورت را تشخیص دادند که در فرصت موجود تا انتخابات مجلس هفتم تلاش نمایند تا طرح دقیق تر و کاملتری برای اصلاح قانون انتخابات تهیه و تصویب کنند.

با همه این بحث و جدلهایی که وجود داشته نهایتاً اختلاف در گلستان برگزار شد و مردم این استان دارای نماینده در مجلس شدند. آمارهای ارائه شده حکایت از مشارکت نسبتاً بالایی مردم در این انتخابات دارد. درحالی که برخی فعالان سیاسی با توجه به شرایط روانی پدید آمده در جو سیاسی کشور پیش بینی حداقلی از مشارکت را داشتند. این موضوع می تواند حاوی این هشدار نیز باشد که فاصله میان آنچه اولویت اول نزد شخصیت های فعال سیاسی است، ممکن است با اولویتهای عمومی مردم متفاوت و گاه دارای فاصله عمیق باشد.

به نظر می رسد برای گروههای سیاسی که برای حضور درازمدت در عرصه سیاسی برنامه و تمایل دارند، توجه به این نکته ضروری باشد که رمز ماندگاری تفکرات و جناحهای سیاسی در عرصه توجه افکار عمومی در میزان تطبیق خواستها و سیاستهای احزاب با خواستها و مطالبات عموم مردم نهفته است و به قدری که شکاف میان مطالبات جامعه و اهداف جناحها و گروههای سیاسی عمیق تر شود جناحها و احزاب از پایه نوجبه و اقبال عمومی خارج می شوند.

مجلس در هفته گذشته درحالی روز دهم آذرماه را که سالگرد شهادت آیت الله مدرس است، گرمی می داشت که آماج برخی حملات جناح معتدل قرار گرفته بود. این انتقادهای نسبت به عملکرد مجلس که بخصوص به دنبال طراشی و اجرای تلاشهای اخیر نمایندگان مجلس شکل جدیدی به ظهور گرفته بود تا مرز درخواست برای منظره نیز رسید.

مجددحداً باغیر نمایندگروه های قبلی مجلس که از سخنگویان طبخی از تفکر راست می باشد. با اعلام اینکه تاکنون زمان پاسخگویی مجلس ششم فرا رسیده اعلام توبه آورده است با هر یک از اعضای هیأت رئیسه مجلس ششم منظره وادیر تلویزیونی تمایذ.

به اعتقاد وی، «دلیل اصلی رسیدن مجلس به چنین وضعیتی استفاده ابرازی و شعاری از اصلاحات

آگاه شده هر چند از بحثهای جلسه غیرعلنی خبر رسمی منتشر نشد. اما طواغر و برخی اخبار غیررسمی حکایت از آن دارد که موضوع همه پرس و پز دیگر به طور جدی مطرح شده است و برخی نمایندگان بر لزوم پخته شدن بحث آن و تهیه مقدمات قانونی و ذهنی همه رسی اشاره داشته اند. محدودی گرمائی یکی از اعضای مجمع تشخیص مصلحت گفته است: «از ۳۵ عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام فقط پنج نفر به مصوبه مجلس شورای اسلامی رأی موافق داده اند و مجمع طرح سه فوریتی مجلس را با دلایل قوی رد کرده است.» این درحالی است که آمار غیررسمی حکایت از این دارد که از میان ۳۵ عضو رسمی مجمع تشخیص مصلحت حدود ۲۰ نفر شرکت داشته و شش یا هفت نفر از شرکت کنندگان مصوبه مجلس را نایبید کرده اند و بقیه به آن رأی منفی داده اند.

مجددحداً خامن ای نایب رئیس مجلس در واکنش نسبت به مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام ضمن اشاره به اینکه «تصمیم مجمع با توجه به ترکیب آن غیرمعتدله نبوده خاطر نشان کرده است. «با توجه به مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام که اقلیت مصمم هستند از ابزار نظارت استنباطی برای رد صلاحیت کسانی که با سلیقه آنان جور نیستند استفاده کنند. به نظرم رفتار اندوم امری گریزناپذیر خواهد بود که باید کار کارشناسی بر روی آن صورت پذیرد.»

به اعتقاد دکتر خامن ای آنچه که مجلس ششم به مجمع تشخیص مصلحت نظام فرستاده همان مواردی است که وقتی مجلس پنجم آن را تصویب کرده است بدون هیچ گونه بحثی مورد تصویب نهایی قرار گرفته است.

به جز دکتر خامن ای دیگر کلی جنبه مشارکت روزنامه نویزی هم که کارکن غیررسمی این حزب سیاسی است، در گذشته که یک روز پس از اعلام مصوبه مجمع نگذاشته شد، به بحث «مصلحت» پرداخت. در یادداشت تیرروز آمده است: «موظفیت مجمع تشخیص مصلحت این است که با شنیدن دلایل و توجیهات نمایندگان مجلس در جهت مصلحت که در مواقع مصلحت ملت و منافع عمومی است جهت گیری نمایند. بنابراین سکوت یا افعال اکثریت اعضای مجمع تشخیص مصلحت چه معنایی جز هوسوبی یا نظرات شورای نگهبان و نقابلی با مجلس پیدا می کنند؟» نکته جالب توجه این بود که پارتاب مصوبه



این گونه که پیداست تا پیش از این، هنگام خداحافظی سفر و خروج آنها و خودروهایشان از کشور، چشمای بسیاری آنها را با حسرت می نگریسته است

سفرات برای شما خودرو برای ما

دهها سال است که بسیاری نظامهای سیاسی جهان از پس فرقه‌ها تجربه به این نتیجه رسیده‌اند که برای تصمیم‌گیری و اداره امور کشور، سازوکاری را پیش گیرند که در آن افرادی هر جامعه با برگزیدن نمایندگانی از میان خود جمعی را گرد هم آورند و آنان امور را به تفکد آنان سپارند، چنانچه که به ظاهر باید فرجه‌تیرین باشند تا در فراز و فرودهای اجتماع، راه را فرار از فتنه‌ها را زودتر بیابند.

این برگزیدگان نیز درین هزاران بار گفتگو و مشورت درمی‌یابند که از میان ایشان برخی به پادشاهی امور اشراف بیشتری داشته و بهای بیشتری از خود دارد را در آن موضوع هزینه کرده‌اند. پس شایسته است در جمع بزرگ برگزیدگان ملت، گروه‌های کوچکتری تشکیل شوند که کارشان را به متخصصان بزرگی را در خود گرد آورند تا برای تصمیم‌گیری در هر بخش از امور جامعه آنان که از آن بیشتری برای این کار خارج‌تر دارند به کار گرفته شوند. به این ترتیب در مجلس قانونگذاری در جوامع باز شد و حلقه‌هایی از کارشناسان برگزیده مردم نیز در آنها تشکیل شد که تعدادی از نمایندگان در آن حضور داشته و نام «کمیسیون» را بر روی این نهادشان نصب کردند.

کمیسیون‌هایی که با این سلیقه متولد شدند در نگاه نخست از تخصصی‌ترین محافل هر کشور به شمار می‌آیند که انتظار می‌رود با در نظر آوردن هزینه‌های هنگفتی که در جریان انتخاب صرف شده‌اند و برگزیدن اعضای آنان می‌شود پس از انتخاب، حاصل آن سرمایه‌گذاری را آشکار کنند و در کارشناسی‌ترین شکل ممکن به تدوین مقرراتی سرگرم شوند که در حیطه تخصصی آنان بسبب رونق و شوکوفای استعدادهای کشور و رفع اشکالات و نارسایی‌ها می‌گردد.

در ایران نیز دهها سال است دگ حاکمانی که به لطف حکومت پدرانشان زمام مصلحت را در دست می‌گرفتند جای خود را به برگزیدگان ملت سپرده‌اند تا مردم به جای اطاعت از فرامین یک حاکم که هر چه کند باز هم به قدر یک نفر علم و اندوخته دارد، قوانین مورد توافق گروهی را بپذیرد کنند که در گروه‌های کارشناسی قصد ساماندهی سوزین را دارند.

حال البته نباید انتظار داشت که این جمع متخبران همیشه بهترین گزینه‌ها را در جلسات خود پیدا کنند یا هیچ‌گاه در تصمیم‌گیری دچار اشکال و خطا نشوند، اما این نیز انتظار بزرگی نیست که انتخاب‌کنندگان توقع داشته باشند حاصل این همه مقدمات پیش‌فره‌های پسندیده تصمیمی نباشد و نتایجش نباشد که از چنین شدن آنان که بکار، دوبار یا چندبار برای برگزیدن نمایندگان تا صندوق‌های رای آمده‌اند، برای مرتبه آینده دچار تریدهای جدی نخواهند شد. چرا که می‌بینید حاصل تصمیمات در آن روز که در عالم می‌نشست و حاکمی به اغیار پنداش بر

کریس حکومت می‌نشست با روزی که برای انتخاب حاکم تا صندوق‌های رای رفته‌اند فرقی بکره است.

چند روز پیش در یکی از کمیسیون‌های تخصصی مجلس شورای اسلامی که سرپرست امور اقتصادی کشور را به دوش می‌برد طرحی تصویب شد که از هر منظر که بنگریسته شود چهره خوشایندی ندارد.

پیش از این براساس یک سنت قدیمی نمایندگان و سفراء کشورهای خارجی که برای مأموریت به ایران می‌آمدند، اجازه داشت بعد از مدتی خودروی سواری نیز برای آمد و شد سفیر و اعضای سفارت از کشور خود به همراه آورند، خودروهایی که براساس قانون پس از اتمام دوره مأموریت باید به همراه سفیر و هیأت اعزامی به خارج از کشور انتقال داده می‌شد، امری که نه‌تنها در مسیر انجام مشکلی برای کشور ایجاد نمی‌کرد بلکه اصولاً به سستی می‌توان پذیرفت که به خطه تخصصی امور اقتصادی از ریاضی داشته باشد.

اما به هر روی اعضای کمیسیون با توجه به مصلحتی که تشخیص داده‌اند، طرحی را در این مورد به تصویب رسانده‌اند که براساس مقدار آن دیپلمات‌های خارجی از این پیش خواهند ترانسیت هنگام ترک کشور، خودروهای مورد استفاده خود را در داخل کشور به فروش رسانند!

اینکه این مصوبه کدام مشکل را از چه کسانی حل خواهد کرد تنها بر طراعم و عصب‌کنندگان طرح آشکار است و از سوی دیگر، تعداد این نوع خودروها در مقایسه با نیاز کشور به خودروی آچان‌اندک و بهای آنها «با توجه به اینکه خودروهای مورد استفاده دیپلمات‌های خارجی معمولاً از بهترین انواع خودروی مزین جهان است» در قیاس با قدرت خرید مردم ایران چنان زیاد است که یکن‌توجه اقتصادی برای این طرح را نیز دشوار می‌کند.

به این ترتیب، مصرف‌کنندگان خودرو در ایران از این طرح اقتصادی نمی‌توانند بهره‌ای منافع مصرف‌کنندگان

ناظر را بجا نه تصویب این طرح بدینم، دیپلمات‌های خارجی نیز با کانون به مشکل جدی در انتقال خودروهای سیاسی مواجه نبوده‌اند تا نمایندگانی که با هزینه مردم ایران و برای رفع معضلات آنان به مجلس راه یافته‌اند، بر اندیشه ایجاد تسهیلاتی برای خارجیان باشند.

با این مقدمه حال می‌توان این شبهه را نیز نفی کرد که با توجه به نظام بسته اطلاعاتی در کشور و این فرهنگ بایستند عمومی که نهادهای مزاج حکومتی و حتی اختصاص چندان علاقه‌ای به اطلاع افکار عمومی از فعالیت‌های ایشان ندارند، نمی‌توان انتظار داشت، سربازی که قصد خروج از کشور و فروش خودروی گرانبهای خود را دارند، با برپایی یک مزایده عمومی به فروش خودرو اقدام کنند. بلکه آنچه منطقی‌تر و معمول‌تر به نظر می‌رسد، آنست که تنها کسانی از قصد این فروش مطلع شوند که به‌گونه‌ای خاص با سفرا و وزرات خارج به محال دیپلماتیک در ارتباطند و قادرند با یافتن نهجبات قانونی از بند محدودیتهای قانونی نیز بگریزند و خودروهای لوکس دیپلمات‌های قدیم را به هر زبانی خود آورند، خودروهایی که این‌گونه که پیداست تا پیش از این، هنگام خداحافظی سفیر، خروج وی و خودروی همراه چشمای بسیاری با حسرت آنها را می‌نگریسته است.

پایانه پیداهای

روزی‌های میانی تابستانی که گذشته مدارس تعطیل بود و کودکانی که به خواست خود یا اجبار سرپرستان به خیابان شهرها آمده بودند، تا در میان رفت و آمد آنها، راه‌های برای کسب درآمد پیدا کنند، بیشتر و بیشتر می‌شدند و این تراکم به آنجا رسید که مسوولان سازمان بهزیستی، شهرداری و نیروی انتظامی را متقاعد کرد که با تشکیل ستادی به جمع‌آوری و پایان دادن به معضل کودکان خیابانی برخیزند. در آغاز اجرای طرح، اعضای ستاد متفرقات



شکنجه و کشتار نوجوانان

در اندونزی، مقامات پلیس کودکان و نوجوانان را به اتهامهای مختلف واهی گردآوری کرده و آنها را شکنجه می‌دهند و حتی برخی از آنها را به قتل می‌رسانند

۵ دانش آموزان دبیرستان

در پایان تارامی که در پایان یک مسافله فوریات در اندونزی روی داد چهار دانش آموز دبیرستان ایران ۱۵ ساله، نادر ۱۶ ساله، دانی ۱۷ ساله و یوسلاس ۱۵ ساله از جانب پلیس پاپوا (منطقه‌ای در اندونزی) بازداشت شده و بر طبق گزارشهای واصله مورد شکنجه و ضرب و جرح پلیس قرار گرفتند.

چند شاهد گزارش کردند که ما موران نوجوانان را به داخل خودروی پلیس انداخته و با تیر که با یونو به جان آنها افتادند، این حادثه در شهر «جیما» واقع در ایالت پاپوا در اندونزی اتفاق افتاد پس از آنکه آنها به مرکز پلیس شهر انتقال داده شدند، با تیر عمده مورد ضرب و جرح قرار گرفتند. آنها را از ارتفاع به زمین پرتاب می‌کردند و بدن هم پلیس‌ها دانش آموزان را مجبور می‌کردند تا روی زمین خزیده و آنگاه با مشت و لگد آنها را مورد حمله قرار می‌دادند.

پس از گزارش یکی از شهید پلیس آنها را داخل می‌کرد تا با حمله به دیگران و کک زدن خود اشیای آنها را از دست بیاورد. دانش آموزان روز بعد بدون ایراد اتهامی آزاد شدند.



۵ کشته

یک روز بعد در ایالت آسه از ایالات جنوبی اندونزی به دانش آموزان دیگر به نامهای کوئین و اسکندر ۱۸ ساله و تریزی ۱۶ ساله توسط ما موران پلیس درحال احراز هدف گلرزه قرار گرفتند. خبر این بود که یک بریکاد پلیس مورد حمله ای را در آسه مورد حمله قرار دادند، در این مدرسه مراسم فارغ التحصیلی در جریان بود، مردم در آن روز این حمله پلیس به خشم آمده و ترساند حکومت برمی‌آیند که طی خیال و زده خوردنی که متعاقبا واقع شد یکی از افراد پلیس به قتل رسید، پلیس ۱۶ دانش آموز و دو معلم را بازداشت کرده و به مرکز خود انتقال می‌دهد.

در مرکز پلیس بازداشت شدگان مورد بازجویی و سپس ضرب و جرح قرار می‌گیرند و آنگاه به تاش آموز فوق‌الذکر مورد حمله گلرزه قرار می‌گیرند.

لیکن تا مشخص‌انگیزی بود که مقتلات حتی از تسلیم کردن اسلحه کشته شدگان به خانواده آنها خودکشی کرده و برای این کار متظاهرانه خودکشی می‌کردند.



سرماي زمستان، کودکان خیابانی و از خیابانها جمع و کارگران فصلی را جایگزین ایشان کرد

آواهی که آتش خواهند گرفت!

انتخابات برآمدهای استان گلستان هفت گزینته برگزار شد و علی‌رغم تمام هیاهویی که در مجلس بر سرورده صلاحیت دهقانان از نمایان شرکت در انتخابات به‌راه افتاد بر طبق آمار پیش از ۹۰ درصد از واجدین شرایط در انتخابات شرکت کردند. آماری که حقیقا خلاف ادعای برخی نمایندگان جناح اکثریت مبنی بر نداشتن خلایق مردم استان به نام دهقانان در انتخابات است. در حالی که این عده وعده داده‌اند که از حق خود برای رد اعتبارنامه این انتخاب‌شدگان استناده خواهند کرد تا به این ترتیب از حقوق مردم گلستان دفاع کنند. انسانی که اگر تعداد آرای سید یا آنها که در انتخابات اخیر شرکت کرده‌اند، بیش از تعداد رأی‌دهندگان اخیر برای قابل توجیه می‌نموده و هم‌اکنون به همان اندازه توجیه‌ناپذیر و ناپسند می‌نماید.

گرچه نمایندگان اکثریت نشان داده‌اند فعالیت سیاسی آنان چنان است که در مقاطع مختلف از ابزارهای سیاسی جهت خلق صلاح حریف بهره جسته‌اند، ولی نسیه آخر از راههای مسالمت‌آمیز با رقیب کنار آمده‌اند.

مردم تهران به‌خاطر دارند که در جریان جایگزینی در نظر از خارج فهرست اشغال‌شدگان در انتخابات مجلس ششم این شهر، همین عده تا چه اندازه اصرار بر رد اعتبارنامه خود نموده‌اند خارج از فهرست فاش‌شدن ولی در نهایت به ورود هر دو آنها به مجلس و ضحیت داده‌اند.

لیکن آخر اینکه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با تمام ظرافتهایی که در باره به واسطه جو خوشنیتان ادوایی، پیروزی انقلاب بر شرایطی به خویس جوانیگری پهرانها و شرایط مجلس کشور است و وفای و آشتی میان گروههای حاکم برقرار باشد و تجربه نشان داده بر موانعی که گروههای باطنی حاکمیت بر سر راه با یکدیگر اصرار و ورزیده‌اند، و افکارهای قانون اساسی چندان راه‌گشا نبوده است. در محال آمده این نکته را به تفصیل بازخواه گفت.

بودند به آنکه سندها به طرحی ضربتی، کودکان را از سطح شهرها جمع آوری و سازماندهی خواهند کرد اما تا فرارسیدن روزهای سرد پاییز که سرما کودکان را وادار به ترک خیابانها کرد کودکان همچنان در خیابانها بودند و سندها جمع آوری آنان نیز بحال انجام ما می‌نمود.

جالب تر آنکه پس از برنامه‌ریزی طرح و حتی گشت دو ماه از اجرای آن برخی مسؤولان اجرای طرح به انتیته مشکلات آن افتادند و این گونه استدلال می‌کنند که در صورت جمع آوری و اسکان کودکان متولد کودکان نیز باز دیگر با اتمام دوره این عده راه خیابان را در پیش خواهند گرفت و به این ترتیب وعده پایل اجرای طرح و شکست زود هنگام آن را می‌دهند، نکته‌ای که مسئولان در همان روزهای آغازین آن را گوشزد کردند.

اما اگر خلل ایجاد این معضل به‌گونه‌ای است که با سازماندهیهای کوتاهمدت راه به جایی نبوده و تنها باید منتظر فصل سرما نشست. تا کودکان کثرتی به خیابانها بیایند از سوی دیگر موردی زمستان کار و گشت در دستمالها را تعطیل می‌کند و کشاورزی که بر اثر بی‌رونی کار در روستا به‌ویژه در زمستان راه شهر را آموخته‌اند، گروه گروه به شهرها می‌آیند تا فرصت فراغت خود از کار زمین را با کار در ساختمان در شهر پر کنند. اما فقدان سازوکار مشخصی برای هدایت این عده به سوی کار باعث شده تا مایه‌ای و چهارراههای شهر، محل اجتماع کارگرانی شود که چشم به‌راه نشسته‌اند و جای کودکان خیابانی را در زمستان گرفته‌اند.

درحالی که شهرداری در مورد کودکان خیابانی با بهانه کردن عدم موفقیت طرح جمع آوری کوتاهمدت آنان از سازماندهی ایشان شانه خالی کرده می‌تواند برای سازماندهی به چهره درهم ریخته هر شهر، ژرمبال را جایگزین شانه‌های شادی را برای کارگران فصلی در شهرها فراهم کند و مطمئن باشد که برنامه‌های بازاری طرح پیشین تکرار نخواهد شد.



تهرانی در این گزارش

می‌آموزد



گزارش: سید احمد شهبازی
عکس: مجید شامدانی آزاد
تلفن: ۳۳۳۲۴۵

ایران بر روی کمیته زلزله خیز آلپ قرار دارد
و هیچ نقطه‌ای از کشور وجود ندارد که از
زلزله در امان باشد



ریشتری را حتی در پایتخت کشورمان داریم؟
زلزله تعارف نمی‌کند، باید کاری کرد قبل از اینکه
در اخبار اعلام شود «متأسفانه»!

تهرانی‌ها بیدار!

... ناگهان همه چیز بهم می‌ریزد و تا به نوبه می‌چشم
تابو نصب شده بر دیوار به سرم برخورد می‌کند. گنج و
سنگ دو دست خود را روی میز می‌گذارم. اما آموزش
امان نمی‌دهد. شیشه‌ها می‌شکنند و صدای جیغ و ناله
هسکاران زخمی با بوی خاک درهم می‌پیچد. لرزه‌های
شولر از جا بلند می‌شود و آب جوش همچون خون
بیرون می‌جهد. چند ثانیه بیشتر طول نمی‌کشد و در یک
چشم بهم زدن همه چیز ایران می‌شود و زمین آرام
می‌گیرد، با برس بلند می‌شوم و چند قطره خون روی میز
توجهم را جلب می‌کند، داخل شیشه شکسته شده به خود
نگه می‌کنم. گویام چاک خورده و رنگی به صورت نمانده
است. کسی تمرکز نمی‌گیرد تا ببیند کجا هستم و
می‌زدن به طرف رایدیله می‌روم، جرقه قطع شده است.
از طبقه زیرزمین صدای ناله‌ای را می‌شنوم و تا ناخود را
به آنجا می‌رسانم چند نفر با کبریت روشن از پله‌ها پایین
می‌روند، بوی گاز و گردوغبار فضا را پر کرده است.
«کبریت رو خاموش کن امکان انفجار وجود ندارد»
یکی در تاریکی این جمله را می‌گوید و با خاموش شدن
کبریتها دوباره همه‌جا تاریک می‌شود، در یک آن دلم
خورد می‌زند و دست خود را بر دیوار می‌کشم تا بتوانم از
راه‌پله بالا بروم، با هر زخمی شده به خیابان می‌روم.

شما چشمان ما هستید

هر حادثه‌ای در زندگی می‌تواند همچون جرقه‌ای در ذهن عمل کند که اگر آن را
به کار گیریم، هیچ‌گاه به خاموشی نمی‌رسد.

یکی از این حوادث در هنگام پمپاژ مغالب و ویژه نامه سه هزارمین شماره مجله
برایم اتفاق افتاد و من درحین بررسی نامه‌های شما که برای ما نوشته بودید از کار
آزادشدم. که به ابتکار سرانبر مجله انتخاب شده بود به گام جرقه‌ای در ذهنم
شکل گرفت و دریافت که ارتباط با شما شمای که چنین بافت و سبک مجله را
و لایسی می‌کنید چه شیرین و شورانگیز است و از آن روز به خود قول دادم که به
محلی یافتن فرصتی از این قدرت مهارت‌شلی (و ادبیات شدن) سود بگیرم و امروز
تقیرا همان فرصت پیش آمده است.

عالم‌روز را شما می‌خواهید که در هر نقطه از مبین می‌روم. من هستم با ۱۵ سال نامه
به بخش خود که می‌تواند شامل پیشنهاد گزارش‌های کوتاه یا بلند سوره گزارش و
حتی یک اتفاق بسیار ساده باشد. ما را در «مجله‌ای که آغاز کردیم» باری کنید،
در ضمن به بهترین سوره و با خوانندگی فرین گزارش که به موقع ارسال شود
جایزه‌ای ویژه تعلق خواهد گرفت.

اما دو نکته ضروری که نباید فراموش شود این است:

- ۱- شماره تلفنی را در نامه خود بنویسید که در صورت نیاز به خواستن توضیح بیشتر با شما تماس بگیریم.
- ۲- روی پاکت نامه یا رنگ سرخ بنویسید «سوره به بخش گزارش».

منتظر نامه‌های ارزشمند شما هستیم و به نظر شما ارج می‌خواهم.

گروه گزارش

پیش‌فرآند

هفته گذشته مأمور مسویری زلزله در کشور
برگزار شد و من بخشی از عمل اجرایی مأمور حاضر
شدم. دیدم که ما حتی یک حرف مأمور هم آموختگی مقاله
با یک زلزله احساسی را نماندیم. رسد به زمانی که
زلزله اتفاق بیفتد یا نه.

به همین مناسبت فرصت را مناسب دیدم تا
گزارشی را تمام زلزله فاصله وقوع زلزله احتمالی در
تهران نوشته و زلزله‌ای که می‌خورد و نیز زلزله
می‌آید و همه چیز را با این می‌کند.
این گزارش برپایه اطلاعات ارائه شده در مراکز
زلزله‌شناسی، یعنی تیمه دست است و امیدواریم که
نویسنده ششم شما را به حق قاجار بختانیم.

نوشته‌های قبل از زلزله

طی هفته‌های گذشته زلزله نسبتاً شدیدی چهار
بخش مختلف کشورمان را می‌زلزاند و به فاصله چند
روز سومین مأمور سراسری زلزله و ایستنی در پنجاه هزار
آموزشگاه و دانشگاهی و متوسطه کشور بر گزار می‌شود.
برای تهیه گزارش از مأمور به چند مدرسه سر
می‌زنم و پس از آن با رئیس و مدیر آموزش هکنای

پژوهشگاه بین‌المللی زلزله‌شناسی و مهندسی زلزله و
مسئول مرکز مطالعات زلزله و زیست محیطی تهران
بزرگ گفت‌وگو می‌کنم.
بعد از تهیه گزارش برای جمع‌بندی نت نوشته‌ها پشت
باز کار خود می‌نشینم و به دیدگاه شیشه‌های فکر می‌کنم.
ایران بر روی کمیته زلزله خیز آلپ قرار دارد و
هیچ نقطه‌ای از کشور وجود ندارد که از زلزله در امان باشد.
اما شدت و جهت لرزش در مناطق مختلف متفاوت است.
این سخنان را مهندس احمد نازیزاده، یکی از
مسئولان مرکز مطالعات زلزله تهران بزرگ می‌گوید.
او اضافه می‌کند: بیشتر نقاط ایران جزء مناطق
پرزازه هستند که متأسفانه این مناطق شهرهای بزرگی
همچون شیراز، تبریز، مشهد و تهران را شامل می‌شود،...
کشور ما هر سالی بطور متوسط یک زلزله به بزرگی شش
ریشتر و هر سال یک زلزله هفت ریشتری را تجربه می‌کند.
و اگر تا نسیات شهری در مقابل زلزله ایمن نباشد
به‌طور یکن زلزله‌های جزان‌ایلیتری به آنها وارد می‌شود...
از نوشتن دست برمی‌دارم و به فکر فرو می‌روم. اما
تصمیمات لازم برای این ماندن در مقابل زلزله را انجام
ندادیم. آیا آموختگی مقاله با ویرانه‌های یک زلزله هفت

و خاک و لو شده در وسط خیابان آشفته تا گریه‌های برای غور ماشین‌ها بار کند. ولی است به فامین یکی از آنها می‌شود دست به دامن است به دامن زهر آوار موده

○ خام باور این کاری از دست ما پرسید اما فعلاً باید تلاش کنیم تا آتش به نسبت‌های دیگر شهر سرایت نکند ولی با این لکته‌ها

به ماشین‌های بزرگ آتش‌نشانی اشاره می‌کند! آتش‌روم نمی‌شد کنترل کرد. اما مادر بدون توجه به حرف‌های او عجله‌زنان کمک می‌فکند.

○ بیمارستان سینا و ایران شده

بی‌هدف به‌سوی بیمارستان سینا به‌راه می‌افتد از دور خیابان جمعیت دل‌هره‌گذاشتی را خالی می‌کند تاخوردگاه به سوی جمعیت می‌رود. با ماشین‌های بیمارستان سینا هم ویران شده و چند سرباز با سر و صورتی پر از خاک سعی می‌کنند از ورود جمعیت به داخل بیمارستان جلوگیری کنند.

تزیینک بیمارستان چند نفر دور یک ماشین جمع شده‌اند. شکست مثل اینکه راننده درست شده یکی از داخل ماشین فریاد می‌زند و صدای رادیو را زیاد می‌کند... شنونده‌گان عزیز توجه فرمایید. شنونده‌گان عزیز توجه فرمایید. ساق‌های پیش زلزله‌ای به قدرت هشت ریشتر تهران و حومه آن را لرزاند و براساس گزارش‌های رسیده مناطق مرکزی و جنوب تهران بیشتر خسارت را دیده‌اند.

با عرض تسلیت به خانواده‌های غلظت از غم شریف تهران تقاضا داریم حسن حفظ آرواش با گروه‌های امداد که در بعضی مناطق تهران مستقر شده‌اند همکاری کنند. ... متأسفانه تا این ساعت از میزان تلفات و خسارات احتمالی هیچ گزارشی دریافت نشده است ولی همکاران ما به تلاش هستند تا به محض دریافت خبری شمارا در جریان جزئیات آن قرار دهند.

بقیه در صفحه ۹۸

○ گزارش‌ها: آتش‌سوزی، قطع آب و برق

با توجه به اینکه خطی دره‌های پیش‌بینی شده وزارت بهداشت، تلخ اطلاع‌نا پان‌ها در ۸۷ در کشور جاری‌شدن خواهد شد و با در نظر گرفتن این مهم که مواردی از این‌ها به این می‌شود در استان خراسان و کشور پاکستان مشاهده شده و سازمان بهداشتی بهداشت به برلی ریشه‌کن کردن فایده این بیماری از سطح کره زمین دست به کار شده است. گزارش‌ها هفت بعد در ارتباط با جزئیات مختلف این بیماری مهلک ارائه خواهد شد.



ساختارهای بیمارستان سینا هم ویران شده و چند سرباز با سر و صورتی پر از خاک سعی می‌کنند از ورود جمعیت به داخل بیمارستان جلوگیری کنند.



قطع شد. و من تا آرام می‌گیرم ماشین دوباره متوقف می‌شود با صدای بول‌ها به خود می‌آیم بدون هیچ حرفی دورا باز می‌کنم در طول اتوبان می‌روم می‌روم کسی جلوتر چند ماشین به یکدیگر برخورد کرده‌اند و راه‌ها مسدود شده است. از لای ماشین‌ها به سرعت می‌گریزم و از خروجی اتوبان وارد خیابان مطهری می‌شوم.

○ خیابان مطهری و خانه‌هایی که می‌سوزند

آنجا وضع بدتر است چند خانه در آتش می‌سوزد و آمبولانس‌ها ازیرکشان از مقابل می‌گذرند. بدون احساس خطری خود را جلوی یک موتورسوار می‌اندازم و او به منشی موتور را متوقف می‌کند. «کجا می‌خواهی بری می‌بینی که همه چیز بهم ریخته! آتش از پاش تان به او بر ترک می‌زنم می‌شنیم و نفس‌زنان می‌گریم «ترو خدا هر طرف که می‌روی من‌رو هم بپرا» خانه‌های دوطرف خیابان مطهری یکی در میان ویران شده و از بعضی پنجره‌های شکسته سیوها و پرده‌ها بیرون زده است.

- کجایم؟
- میدون مر.
- شانی لودی عین تاحسن آه‌های...

از چند خیابان می‌گذریم و به میدان ولیعصر می‌رسیم وسط خیابان مسافر از جمعیت است و از خوابگاه دانشجویی کنار میدان فرد خیللی به فرا بلند شده. هر کسی سعی می‌کند برای نجات خانواده خود را ویرکان کمک بگیرد ولی از نیروهای امداد خبری نیست.

بالاخره با مشاهده از چند خیابان فرعی و با زحمت زیاد به میدان حسن آباد می‌رسیم. ولی عریه به سمت پایین می‌روم وضع خرابتر می‌شود زیرا مرکز خیابان حسن آباد زیزش کرده و مسو مرکز آتش‌نشانی میدان حسن آباد چند آتش‌انبار با بیل و کلنگ به جان سنگ

در خیابان غوغایی برپاست آسفلت خیابان مثل نان ترده شکسته شده و از لایه‌های زیرین آسفالت سنگ‌ریزه ۴۰-۵۰ سال پیش مثل فداهای زرد بیرون زده است. چند نفر دیگر هم پشت سر من به خیابان می‌آیند و سرسایه راه گریز می‌جویند. سلف چند خانه ویران شده سر به کوجه گذاشته است و یکی فریاد می‌زند. «بیت‌بیت شنبه خدا می‌دونه چند نفر مرده‌اند... پدر، مادر، برادر وای...»

○ اتوبان مدرس بعد از زلزله

به سمت اتوبان به‌راه می‌افتد از هر گوشه جمعیتی بیرون می‌زند و لباس‌ها به خاک و گرد آشفته شده‌اند. در بعضی از خیابان‌ها که هنوز سالم هستند ماشین‌ها به سرعت در حرکت و موتورسواران پشت سر هم بوق‌زدان گاز می‌دهند.

- به وسط اتوبان می‌روم و با حرکت دو دست از راننده‌گان کمک می‌طلبم اما کسی به این‌ها توجه نمی‌کند. بالاخره اتوبوسی به سمت من می‌آید و من در آن نوان خود را به او می‌سالم متنگه را می‌کنم و بی‌درنگ بر صندلی جلو می‌نشینم.
- (نفس‌زنان) خدا خیرت بده ما رو هم ببر پایین.
- (پیرمردی با بره‌های سفید پشت فرمان نشسته و با لحنی آرامش‌بخش می‌گوید) خودتون رو کنترل کنید فعلاً که کاری از کسی پرس‌ی‌باد!
- راننده‌رو روشن می‌کنیم!
- (با دست‌ساز راننده‌رو از ده دقیقه پیش رادیو

انتقام

لست نهیم



- وضع راه جلوتر است؟
مأمور پمپ بنزین شانه بالا انداخت
- تا اینجا که من اطلاع دارم جاده مستقیم تا
بولدر باز است.

میکی از روی سشور کرد، پول بهین را داد و راه
خود را درستی گرفت، جاده واقعاً شیب و رفتاری
بود. راه نود هشتاد و هفت جری در هر دو طرف جاده آبروی بود.
پس از یک ساعت در حلقه ایستاد و در مسیر آن تعاقب
کرد که ساعت شش بیادش کند. استحمام کرد.
صورتی را تراشید و دو ساعت تمام خوابید. ساعت
شش، وقتی که صدایش زدند، مدتی بود که خودش
بیدار شده بود.

به طرف بولدر به راه افتاد، صبح روز یکشنبه
آرام و سردی بود، آسمان روشن بود. اما رفته رفته ابر
در بالای کوهها گرد می شد.

کمی پس از بولدر جاده از دامنه کوه به طرف
بالور فلانز پیچ می خورد و از آنجا تا سلسله بر
جاده سی کیلومتر راه بود. جاده بزرگ را در پیش
مدت و منتظر آن شد که به محل تقاطع این جاده با
راه درجه دهم برسد. این راه درجه دوم را به بلرنگی
بود که حرف آن را در میان گرفته بود. تپه ها به زودی
جای خود را به چشما داد و راه از پس از مدتی بر آن
برف شده بود. پس از گذر از کوهستان و ملاحله
دعتهای تارک یک مغلف مشروطه که عالت به فلات
رسید، در محل تقاطع جاده و راه درجه دوم نابویی
وجود داشت که نیسی از آن دورتر فرود آمده بود. فلات
دیدن این نابول داشت که هنوز به لورل فلات چهارم
کیلومتر مانده است.

یک کیلومتر پس از آنجا راه ناگهان رو به بالا
می رفت و سپس در میان جنگل نابیدی می شد.

به طرف جنگل روانه شد.
کمی بعد از دهخای جنگل کشته شد و به جای
آن چمنهای پیدایشان گشت، در جلو عبارت بلندی
که از چوب ساخته شده بود. این نابول را مشاهده کرد.
«بچه جان لورل فلانز»

اندکی که پیش رفته، خود را در میان دره پهنای
دید و باز به چشمتی به زیادهای سنگی یا چوبی
افتاد. وقتی که به نخستین دوراهی رسید، از دور نابول
بالور فلانز را مشاهده کرد، و زیر این دو کله که
به وسیله پیکانی به سمت چپ جاده اشاره می کرد
نوشته شده بود:

«میهنخانه پی پانی».

تنها چیزی که ابتدا از این میهنخانه به چشم
میکی رسید، دره سیاهی بود که از پشت تپه بالا
می آمد، سپس رفته رفته خود شمارش مثل جلو
کشتی که دریا را می شکافد، به چشم خورد.
وقتی که جلو نابول رسید کابلاک سیاه رنگی را
دید که با موتور روشن جلو میهنخانه ایستاده بود.
میکی با شانه ریزم کرد و سپس تا بچه جان عقب
رفت.

از آنجا دیگر جز دوری که از دور کشت میهنخانه
بیرون می آمد، چیزی دیده نمی شد.

اینز فاطمانه پاسخ داد.

«مگر تو هیچ چیزی را از من پنهان نداشتی؟
منتها من با رفتاری که در این مدت از تو دیدم
تقدیرم در زلزلات تغییر کرد. همین و بس...»

میکی هنوز آرام بود.

«این خبر را درباره نابول راپرتزه از کجا به دست
آوریدی؟»

اینز اما این بار صافانه برخورد کرد.
«از زنی که سه ماه پیش وقتی لو راپرتزه به اینجا
آمده بود، برایش کار می کرد...»

«فایده درصده از آن زن برآمده بود اما زن تهدید کرد بود که پاسبان خبر
خواهد کرد، از همان موقعها فایده ها صاحب آن
میهنخانه آشنا شده و به آنجا رفته... آن زن یک
روز بر حسب تصادف به لو راپرتزه برخورد کرده و فایده
جای خودش را به او گفته است... یعنی کم و بیش با
هم آشنی کرده اند».

میکی ماشین را جلو در میهنخانه نگه داشت،
اینز با دست به بازی می کرد و هنوز نمی خواست از
ماشین پیاده شود.

«عزیزم نمی خواهی یک دقیقه بالا بایی؟»

میکی که حالا نسبت به این زن نظر دوستانه تری
پیدا کرده بود پاسخ داد.

«نه امشب نمی توانم».

اینز با احتیاط پای خود را بر زمین ریخ پشته
گذاشت و گفت:

«چرا مرا زبانه چشم به راه نگذار».

در ماشین ریخت و میکی به راه افتاد.

میکی نزدیک دروازه شهر، جلوی پمپ بنزین
توقف کرد. وقتی که مأمور پمپ بنزین مشغول
بنزین ریختن در اتومبیل وی بود نقشه راه را از خود
باز کرد.

«لورل فلانز» نطق میاهی بود که در نود
کیلومتر جنوب شرقی جای داشت.

و بعد از مأمور پمپ بنزین پرسید:

پیش از این خواندید

«فیکی فیلیس» عنوان پلیس و
همسرش «کتی» در منزل مسکونی خود مورد
تجاوز دو جوانکاز خودهای قرار می گیرند «کتی»
تردم کشته می شود و «فیکی» پس از ماهها
در ستری به شکل معجزه آسایی پیدایه حاصل کرده
در صدد برمی آید تا فاطمین همسرش را یافته به
کفر برسد.

فیکی به کشتل مرخصی گرفته عازم
«شمالکوه» می شود و پس از یافتن عکس و
مشخصات «لو راپرتزه» یکی از جانشینان راهی
تکوانی می شود و پس از یکسری ماجرا و آشنایی
با «ایرون» به اتفاق یک محقق «بلور» کتانی را توک
می کنند، پس از اقلیت تر مسائل فقهی در «بلور»
«ایرون» کشته می شود و در صدد است تا فیکی، «بلور»
و «لو راپرتزه» و نوع همکاری میل این دو اطلاعاتی به
است آرد و میکی هم سعی کرد آدرس «لو راپرتزه»
را در «ایرون» بشود و هر دو ساعت تراب همدیگر
خسند تا اینکه «فیکی» «لو راپرتزه» می کشد ترک
شهر را دارد «ایرون» نابول را به محل کار می برد
«فیکی» می رود و می گوید که «لو راپرتزه» در «
کیلومتری در شهری به نام بالور فلانز» زندگی
می کند و هر دو راهی آنجا می شوند...
اینک نوحه شمارا به دنبال ماجرا حب
می نمایند

میکی با خونسردی پرسید:

«از چند وقت پیش این موضوع را می دانستی؟»

اینز شانه هایش را بالا انداخت و گفت:

«این حرف چه فایده ای برای تو دارد...» حالا که

من این قضیه را به تو می گویم چه اصراری داری
که...

میکی حرفش را قطع کرد.

«چرا این مطلب را تا به حال از من پنهان کرده

بودی؟»

میگی به طرف آبارها پیچید و پس از آنکه سگزی بغل میهمانخانه را دور زد خود را به پشت ساختمان پنهان کرد. تخته یارهایی که در اینجا بودند نمی گذاشت کسی او را ببیند اما میکی از آنها به راحتی می توانست جاده را زیر نظر بگیرد. از اتومبیل پیاده شد و تا محل تقاطع راهها پیش رفت. چیزی نمانده بود که برفت تا آلاوهیش بالا بایند. از آنجا توانست جلوه میهمانخانه را زیر نظر داشته باشد. پنج دقیقه ای میان برف منتظر ماند اما هیچ حادثه قابل توجهی روی نداد. سپس دو ورودی میهمانخانه باز شد و زنی که پالتو پوست و کفش برفی سیاه داشت، به پالتو پدیدار گشت. مرد بلندقدی نیز که پالتو پوشیده بود و شال گردن سفیدی به گردن داشت. همراه این زن بود و چشایی به دست داشت. زن پشت فرمان کادیلاک نشست و مرد چندان را روی صندلی عقب ماشین گذاشت. سپس درهای ماشین را بست و لحظه ای ایستاد. چشمه جلوه درون ماشین خند می شنید. آهسته آهسته به طرف جاده به راه افتاد. مرد با حرکت دست خود ملاحظاتی زن را جواب گفت. سپس از پله ها بالا رفت و داخل میهمانخانه ناپدید شد.

میکی با نیت بسیار متوجه جاده بود. در همان لحظه ای که اتومبیل کادیلاک از جلو او می گذشت زنی را که پشت فرمان نشسته بود به سرعت برانداز کرد. زن چهل ساله ای بود و چهره ای زیبا داشت. میکی پیش از آنکه سوار اتومبیل خود شود باز هم لحظه ای صبر کرد. غایت جاده را در پیش گرفت و به طرف میهمانخانه «بی بی باقی» روانه شد. اتومبیل خود را در گوشه ای نگه داشت و از پله های میهمانخانه بالا رفت. مرص در را باز کرد. همان مرد بلندقدی که میکی یک دقیقه پیش عبود او را این بار پالتو و دستمال گردن نداشت. از دیدن میکی تعجبی نکرد و میکی نیز در مقابل نگاههای او کاری صورت نداد.

حون مانند چکش بر شقیقه هایش می کوفت و دستهایش از شدت هیجان عصبی به تشنج افتاده بود. مردی که در دوری میکی ایستاده بود کسی نبود جز «آلو رابرتز» معروف به «مانعی سفید»

«آلو» با چهره ای که پر از ملاط بود به صورت میکی می نگریست و ولی نمی توانست او را به جا بیاورد. غایت میکی گفت:

«من برای توبه انانی می خواهم».

«انانی می خواهید؟ گوش بدهید... عین نوتل تزئینک است. در واقع میهمانخانه بسته نشده... اما در فصل زمستان هیچ کس به اینجا نمی آید».

میکی با خوشنودی پاسخ داد: «بسیار صبر... اما راستی این است که من برای دیدن ملکی به اینجا آمدم و فکر می کنم که اگر بخوام امشب از اینجا برگردم بسیار دیر خواهد شد. آن پایین به من گفتند که می توانم انانی در میهمانخانه شما پیدا کنم».

«آلو» کمی آرام شد و به آرامی گفت:

«البته ما می توانیم انانی در اختیار شما بگذاریم. به شرط اینکه از لحاظ «سرویس» چندان سخت گیر نباشید. من تا دو روز دیگر در اینجا نخواهم بود و دستکاری نخواهم داشت».

میکی اطمینان داد و گفت:

«من غیر از انتخاب به هیچ چیز دیگری احتیاج ندارم».

بعد هم پشت سر او وارد سراسرای وسیعی شد... پلکان زیرین را سرسرا به طبقه دوم می رفت. در گوشه ای چشمش به پیش تخته ای افتاد که پشت آن یک رشته قفسه مخصوص گذاشتن نامه های مسافران وجود داشت و روی تخته این کلمات نوشته شده بود:

میهمانخانه «بی بی باقی»

زیر نظر انانی بی باقی

رابرتز روانه دفتر شد و کاغذهایی را که آنجا بود زبرجود کرد.

معلوم نیست این قیش های صاحب مرده را کجا گذاشته. آخر این کارها که کار من نیست...

میکی کید خود را درآورده و از قیست اتاق جویا شد. رابرتز جواب داد:

«درست نمی دانم... بایست آنها برای هر نفر روزانه پنج دلار است».

میکی یک استکس می دلاوری روی پیشخوان گذاشت و گفت:

«رسید لازم ندارم».

سپس برای آنکه چندان خود را از اتومبیل هرفارد بیرون رفت. وقتی که برگشت رابرتز به او گفت که یک انانی پشت میهمانخانه را می توانه به او بدهد و به دنبال حرف خود توضیح داد:

«زمستانها نمی توانیم همه آنها را گرم کنیم».

منوجه که هستید؟

«بله... می فهمم... حق دارید».

میکی این را گفت و به دنبال رابرتز از پله ها بالا رفت و مشاهده کرد که دو راهرو به شکل دو خط عمودی یکدیگر را قطع کرده اند.

در پشت میهمانخانه به اتاق چهارم رفتند. رابرتز را به راهرو بخار را روشن کرد و راهپایان را سروصدای زیاد راه افتاد.

پنجره های کرکره ای بسته بود. میکی آنها را باز کرد و از پنجره اتاق سراسر در دریا تا تختش کره ها

که همه پوشیده از برف بودند در برابر خود بافت. رابرتز به او گفت:

«یکی دو دقیقه دیگر هوای یخ زده اتاق گرم می شود و بهتر این است که پایین بروند و این یکی دو دقیقه را در آنجا بمانند».

«آلو» بی بی باقی و شلوار سیاه رنگ و کفش روباز پوشیده بود. کسی بلندقدی از میکی و بسیار خوش قیافه بود... موی مشکی و موج و چشمهای

مشکی داشت.

میکی در دل خود گفت:

«این بچه قرصی مرصی است که زنها بازیچه اش هستند».

اگرچه وقتی که از انانی بیرون آمدند. رابرتز با کنجکاری مخصوصی به مراقبت او پرداخت. اما مثل آفتاب روشن بود که او را به جا نیاورد. آهسته آهسته رفتی که از پله ها پایین آمدند. او گفت:

«من هیچ خبر ندارم که اینجا ملکی برای فروش هست؟»

میکی گفت:

«ملکتش خیلی تدارک بیش از خالصه معامله سروصدای در اطراف قضیه بلند شود. من به او گفت

که به محل می روم و نظری به ملک می اندازم».

از هر طرف سرسرا درهای فولنگه و شیشه های

به طرف انانیهای مجاور باز می شد. یکی از این انانیها معارض کوچکی بود که همه وسایل مخفیگری و انواع

بندگزارها به آن دیده می شد. کمی غور...

از ماشینهای نیز به چشم می خورد که آنها یک صندلی در آن وجود داشت. در شیشه های سمت راست

نیز به سرتورن کوچکی باز می شد.

رابرتز جلوی افتاد و گفت:

«نی تا به از انانی اینجا خوشان خواهد آمد. بانه

اما به هرحال رستوران در تمام شبانه روز باز است».

این اتاق انانی گرمی بود که همه وسایل

اسرارآمیز در آن وجود داشت. یک تریج وسیله قدیمی

عقیقه و یک سر گوزن به دیوار نصب شده بود.

صندلیهای گرم و نرم و یک گلابی چرمی پشت

چند میز گرد قرار داشت. آن طرف محلی نیز برای

سیگار کشیدن وجود داشت که بخاری دیواری آن را

زیست مانده بود. دو رابرتز یکه خبری در بخاری

انداخت و از تریج آتش که در آن بود جرقه زبانی

برخاست.

میکی تعارف او را برای نوشیدن قهوه پذیرفت و

فغانی که می مشغول نوشیدن قهوه بود. در یکی از

صندلیهای جلوی بخاری نشست و پرسید:

«سپس بی باقی اینجا تشریف ندارند؟»

«نه... او فراز معلوم برای مدت دو روز به تهر

«متور» رفته است... او در آنجا خاطراتی دارد».

میکی به شوخی سادو لرحانه «آلو» عیند

پرسید:

«باید زن صفتی باشد؟»

رابرتز به اختصار گفت:

«نه چندان...»

میکی بی بهره منتظر بود که سر فردرالد «آلو رابرتز» باز شود. ولی هیچ چیز نمی توانست او را مأیوس کند. او این را خوب می دانست که «هر چیزی وقتی دارد»

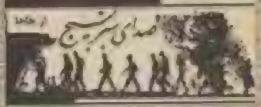
نوعی فضای انگلیسی و مقداری چسب با هم غور دارند.

میکی گمانه که احساس می کرد که نگاه کنجکاری

«آلو رابرتز» مانند نگاه مخفی روی او توجیه می شود.

پس از مدتی او گفت:

«روی هم رفته بسیار عجیب است که شما بر چنین موفقی از سال برای دیدن ملکی به اینجا آمده اید».



گفتگوی اختصاصی صدای تبریز با حاج سعید خدادادیان

جوانان ما آمادگی هر نوع حماسه آفرینی را دارند

قسمت آخر

قسمت نخست گفتگو با حاج سعید خدادادیان منت کشته و بی گناهی شما کشت و بی آن باید کجایمان و مراد دفاع مقدس، اهداف بزرگوار، مصداق بی شکست وصال و هنر و تربیت دفاع مقدس آشنا شدیم. در این شماره قسمت دوم و آخر این مصاحبه از نظر آقای می گوید:

من معتقدم جامعه ادبی ما باید از این فکرت است. به جای آن شیعی خرافاتی که البته بهتر است بگویم من می خواهم خرافاتی که اکثر ما بایمان این بزرگواران و انزشتان را با طرح کبیله سازی از طرفی فردی و اجتماعی مطرح و بررسی خرافه دینی می خواهم بگویم ما باید در خدمت هر پادشاه، خادم گوی موسوی نیز نمی دارد یا این معصومان که هر آنکه مخلوق خلقت است مرجع حالگی است یزید نیست که تنها در پای و یزید دارد

پدر به قلم رسیدی تو روح سمیرایی
پرمیادی که به آینه رسد هنر دارد
یعنی وقتها من در الحاح اینی مطالبی که باید به همه می گویم می بینم عکس از پیشه ی جوان می بارد و طالب و علاقه مند هسته، یکی از دانشجویان ما پنج نفر راجع به بازاریان شیعیه گفت چند تا از همین دانشجویان چندین شعر در وصف شیعیانی ها سرودند، لفظاً و ابزوار دفاع مقدس و خاطراتی که از آن زمان یادداشت صحبت کنید.

یکی از دوستانی که با ایشان عقد اخوت خواندیم برای سفر میفرماید می گفت که جلالان را از آوریم به خط دوم و مردم آنها را می بیند که با ماشینهای پر از مجروح را خواستیم بفرستیم هر چه گریه و از اصرار می کرد دیگری را ببرد دیگری را ببرد، خلاصه همینطور که روی ماشین افتاده بود یک قطعه بارش و زنی سید تا کمر بلند شد بعد ششانی را بلند کرد و گفت: «والسلام علیک یا ائمه ابی عبدالله التحسین» سپس به شهادت رسید. یک خاطره دیگر اینکه در ایستگاه راه سبزه ها چهار برادر بودند که همگی شهید شدند یکی از آنها ۱۷ شهید شد و سه برادر دیگر در



۵۰ سال
عبادت کردید
انشاء الله قول
باشد، یک
نگاهی هم به
و صیت نامه
شهیدان کنید

تبریز

نظام و ولایت می بیند ما یوس می شود، ما که با جوانان سر و کار داریم، در همه عرصه ها آنها را بیشتر و حضور آنها را بسیار پر رنگ و قابل تحسین می بینیم و انسان به این تلاش می رسد که در ظاهر نمی شود حکم کرده، بسیاری از جوانان ما که در خط و خطای و سلام و نظام نیست می بیند که در مناطق حساسی لازم حضور و رفع و حال دارند و همه اینها برای ما می ماند که اگر جنگی پس باید جوانان مثل گذشته حتی بهتر از آن مواقع آماده دفاع از کشور و وطنشان هستند. این زمبختی برای جوانان ما محدود زمانی مربوط به کارهای قابل قبول فرهنگی و ادبی و هنری است که ارائه شده اما بعد از کار می می آید و راه است و برایت که تمام کارهای انجام شده مثل قطره های از این دریا می ماند که این قطره ها در کمالش کار می آید از گرهاند. البته راجع به خط انقلاب هم می فرماید برای شش سال دفاع مقدس اگر خطای سال کار شود باز هم کم قال شده است.

سلطان ایرانی اگر و لایق به امام حسین (ع) و مدرسه ای به نام محره دارد این است که هر وقت نیاز به تولید این مدرسه و این است که خوش را کرده می کنند. یعنی همیشه با شش خطای طلی در مردم ما هست با نگاهی که به سیدالشهدا دارند، منتی دفاع مقدس فرماید بود که ما این را آنچه را که از عتقاریان شدیم، بریم تعلیمات را می رسد و جز به زمان ما نزدیک است خالی «مصری» است، وقتی می گویم شهید حسن شهید می بینم حقایق کرب و است و محروم است وقتی می گویم ابراهیم آقا فانی منزلی من روحانیان حقا در ایران هستند، برای حاج همت خرازی دقایقی ... هم می آید از شش منتی من هم محل زندگی و هم اخلاقیات و روحانیان قابل دسترس است و اینجا کمک است، کمک بسیار مهم و مؤثر یکی می خواهم عرض کنم تا بعد از است تا نگاه به سیدالشهدا هست هر وقت مشکلی برای مردم ایران پیش می آید یا نگاه به این الگوها مرتفع خواهد شد، روحیه شهادت طلی در مردم وجود داشته و خواهد داشت، بعضی از مسؤولان سلیک به این مساله نظر ندارند احساس می کنند که اگر راجع به شهادت طلی و روحیه آن صحبت بشود و مطالبی بیان گردد برای آنها ضرر دارد در صورتی که روحیه شهادت طلی در قرآن و ادعیه برای همیشه ترویج شده و

جنگ مجروح شدند و به شهادت رسیدند. نام یکی از آنها را می برد و رشادتیایی شده بود و چند سال پیش به شهادت رسید، ملاز رضا نقل می کنند در بیمارستان رضا را با آسانسور داشتیم می بردیم بالا. سرم دست من بود و خاوری تخت دراز کشیده بود، لحظه آخر از روی تخت بلند شد و می خیزد نشست و گفت: «السلام علیک یا ائمه ابی عبدالله» چشم از پای اخلاص امراه این شهید همت هم داشت این جمله را گفت و بعد هم شهید شد.

این خاطره را چون میفرماید ملاز جلالان شیعی بوده دوست داشتیم نقل کنیم. ما در ارتباط با روز برگزاری عیالیه وقتی تقویم را باز کردیم روز تولد حضرت عیسی (ع) و روز جلالان به چشم ما آمد با اینکه خیلی فرصت گرفته بود اما دلمان بلند از این روز نگذریم و من بهترین خاطره ای که از جنگ دارم مربوط می شود به همین سه روز ولادت امام حسین (ع)، حضرت اقصی (ع) و امام جعفر (ع) آخرین بار جنگی یعنی سال ۶۷ بعد از ما در شهادت شروع شد و آن روزها مردم فرورفتن تولد امام

عسی (ع) بود و پنجم تولد امام جعفر (ع) و ما شبی با جانبی تحت عنوان عیالیه بیت المقدس برای فتح شام شیران وقتی رفیم شام شیران قسبه اسفاده شام از راه های شیعیان چشمگیر و مهم بود و آنجا انسان می فهمید که قسبه استفاده شام از راه های شیعیان بهتر از دیگران است و چه عوالمی داشت و تفاوت و ضربات آن قدر سنگین است، وقتی یک گردان هدیه می شد، بلند به شیعیان شدن همه لشکرها باید عرضی کند و آنها را بسوزاند خوشایند خدمتی می آید و این یعنی ما طرفه می بشوند. البته خیلی دافع شیعی می شد حالا در آن موقع من وقتی نگاه می کردم کافی موقع احساس می کردم در گره زمین هستم، فضا هم طغی پستی شده بود، ما یک برهه ای از عمرمان را در پهنش زندگی کردیم و پهنش را تجربه کردیم به خاطر حضور پهنی ها و آن آخرهای جنگ یک صفای عجیب در آنها دیده می شد، من هر چه بگویم نمی توانم از عهده آن اوضاع برآیم اصولاً این صفت گفتنی نیست، می دانستم اگر روزی باهم در آینده باهمان لال و قلم و قلمدان شکر است و در وقت باهم حالات جده بسیاری از آنها نالی جان نیست و باور برای امروزهای ما مشکل است، خیانت موقع هم باور می مشکل بود، شما امروز شهید پژوگی را ببینید، مصداقی که انجام ما را درس می کشد می گوید این وقتی را می شوق است تا کسی نیاید بلند شترانه نمی شود، هر چه می خواهید توضیح بدهید نمی توانید درشت کنید، آنها خرافاتی بسیار مهمی بود، خرافاتی که یکی از آنها را می بینم بگویم امام علی (ع) می شد گفت وقت می گذشتند و از پس آن برآیم.

روحیات طفلی و امامی روحی کشور را چنانچه از برای می کشید اگر احتیاطاً خطری متوجه این کشور شود جوانان چطور خواهند بود؟

اولاً من به شما بگویم که جوانانی ما خیلی خوب هستند، ما داریم می بینم در همین اسفهان زندگی چه در دهستانها از استان آمد، بودند و نه از که ما، وقت آقای می رود اسفهان نجف آباد کشان و ... و با جوانان ملاقات می کنند روحیات آنها را



بازتاب

جامعه باز نمی‌چا

نامه من در حقیقت پاسخ و یا نظری است در جواب نامه یا شکوایانه آقای نظری از اسلام، البته باید عرض کنم، آقای نظری به مطالب پائیز و زیبایی اشاره کردند که ملت اسلامی و انقلابی ما با آنها بیگانه نیستند.

ایشان از خون شهدا و پایداری از آن و همچنین ارزشهای اسلامی سخن گفته بودند که سختی من و پسندیده بودند و این مسائل آنقدر در جامعه مسلمان ماکرار و تکرار شده‌اند که رعایت همه آنها برای همه تکلیف است. گذشته از اینکه چه کسی رعایت می‌کند و چه کسی رعایت نمی‌کند این دیگر به خود انبساطها بر می‌گردد.

و اما ایشان گفته بودند که نباید هر مطلب را چاپ کرد. اتفاقاً نظر من مخالف نظر ایشان است. در جامعه امروزی ما که تفکرات اسلامی تا حدی جابجاء فراموش آید، می‌کند که به همه فرصت اظهار عقیده داده شود. اگر قرار است نظرات بعضی چاپ شود و بعضی دیگر پاره گردد، ما چگونه می‌توانیم بدانیم که در جامعه‌مان چه نوع افکاری حاکم است و مردم چگونه و بر چه اساسی می‌اندیشند؟ چگونه بدانیم یا بهیچ‌حال نمی‌توانیم که برداشتی مثلاً از آزادی دارند یا برعکس نظر اقلیان چگونه است؟ پس جامعه باز به چه جامعه‌ای می‌گویند؟ چه اشکالی دارد عقاید و برداشتهای مردم از مسائل روز کشور و جهان بیان شود که مطمئناً اگر این‌گونه نباشد، عقل از جاافتل باز شافته نمی‌شود و من از هشدار تعلیز نمی‌پاید. اگر پاور: داریم که جامعه ما یک جامعه اسلامی است، جامعهای با فکر است، پس چرا نظرات بیان نشود تا همه با فکر و عقل خود مسائل و گفتندار و سبک و سنگین کنند و پسندند. بیسی در مورد درستی و نادرستی آن تصمیم بگیرند. و این همان کاری است که بازتاب انجام می‌دهد. یعنی تبادل نظرات و اندیشه‌ها اگر ما عقیده داریم که مردم جامعه ما افرادی با فکر و شعر هستند، پس نباید از هیچ‌گونه اظهار نظری در نزد آنها ترس و وحشت داشت.

آقای نظری اگر نامه شما چاپ نمی‌شد، من نمی‌فهمیدم که در جامعه ما کسانی با فکرانی این چنینی پالت می‌شود. فکر سیاسی عقیداتی دارد و از نظر اسلام هم فکر درست این است که همه اظهار عقیده کنند. گرچه عقاید بعضی ممکن است نادرست و غلط باشد. چه بسا شخصی نداند که نظر

و مورد دارد. در بین اولیای خدا و در مقامات شعبه بارها به مسأله شهادت طلبی و شهادت اقرار شده است. در زیارت عاشورا و دعای عهد در محفل پاسیر و معصومین در همه جایی مذبح مارو حبه شهادت طلبی تقویت شده است پس می‌باید که روحیه شهادت طلبی به طور حاد کار در ملت وجود دارد.

چون توضیحی به عنوان می‌کنم: اما اگر جوان ما می‌آمد بالای گورهای شهدا و خطب اقرار داشت، یک کشته ترو حبه از امام حسین (ع) بشنود. اگر جوان ما می‌آمد بر پائی امیرالمؤمنین (ع) در حق فدای و اجازه داشت، فقط یک کشته ترو حبه بشنود و حسین طور سایر این معصومین (ع) و اگر امام زمان (عج) بخواند یک کشته به ما ترو حبه داشته باشد آن چیست؟ در جمعه کبره آمده است و حسینم باقی و حبیب همه اهل بیت در خلاصه ترین سخن یک کشته است. «فرو» که فردی که در کربلا عین محیی یعنی گناه، نیک، امان می‌گیرد، ترک حرمان و انجام احرامات، ترک واجبات هم گناه است. حتی اگر کسی سار بخواند و واجب را به جانی نپارد، مرکب گناه گناه نیست.

در رسته خاص دفاع مقدس می‌خواهم بگویم که نگاه کنیم به گذشته. کتب به ما توصیه داشته اند: امام - یک پایانی دارند که بسیار جالب است وقتی به برخی از علما گفتی: «آقای عبادت کربله این سالنامه قبول باشد». یک نگلی می‌هم به این رسته نامه‌ها کنید. وقتی امام به علا و رفقا و علمای بزرگ این ترو حبه را می‌کنند آن وقت ما و لسل جدید ما اگر بخواند ضای نکرده از این پیشه دروغی که دارد غلط باشد این اسباب محبت و حیرت است.

لذا نظرم این است که جوانان به گذشته نگاه کنند. هیبت بگیرند. اسطفا کنند و ببانند که راضیان چه کشته نیستند و بدانند که به چه سوره‌ای است نسبت به کسین و ترک این حمله‌ها به عهد انبیاست و توجه داشته باشند به شهدا و غراده‌هایشان آزادها و جایز از و خوار و آذوقه‌شان.

می‌خواهم مجدداً از همه کسی که در سیر اجتناب ارزشهای دفاع مقدس و پرازش آن عموماً و در امر برگزاری این مجلسی خسراً متحمل زحمت شدند قدرانی و تشکر کنم.

از چاپ آقای اسیری استفاده که هم دیر ساء بودند. هم مجری برنامه‌ها هم مسئول اجمن هستند. سپاسگزار می‌کیم و همچنین از همه جاهایی که در این سوره زحمت کشیدند قدرانی می‌کنم.

از مسروران دانشگاه تهران که نهادهای فرهنگی مقام معظم رهبری را پزری کردند و از سایر ارگانها مانند صدا و سیما که انعکاس خوبی داشتند و بنده غلط آنرا ارزشهای دفاع مقدس روحی مسیح و سازمان فرهنگی هنری خواروارش تهران که در تا من هزینه‌های این مجلسی سهم بسیاری داشتند قدرانی و تشکر می‌کنم.

من مستمراً با بخشی از مناهات شعبه به پایان می‌برم که به قدر درمستان هم خیلی می‌خورد و در آنان حقوق پیدا کند معصومین از آن بیگانه که فای خدا. مرا از آسانی قرار ده که چون او را ندا کنی تو را اجابت می‌کند و چون به او مترجم می‌شوی از جلی جلال و عظمت مدحش می‌گردد پس تو با او در محفل راز می‌گویند.

و عقیداتی صحیح است و با بیان آن و بعد از شنیدن انتقادات و تحلیل‌ها به درستی مسائل و یا اشتباهات خود می‌برد. جامعه ما جامعهای جوان است و همه مشتاق بیان خرافات و نظرات خود هستند. حیف است یا پنهان کردن عقاید و نظریات عده‌ای فکر و تفکر عده دیگر را نابود، گرفت و همه را از شور و شرق و تب و تاب انداخت و بعد اظهار کرد که جامعه ما اسلامی است و به آن هم باید، فکر می‌کنم با به حال متوجه شده‌اید که آن کسی که چیزی را با سخن به دست می‌آورد بیشتر قدر آن را می‌فاند تا کسی که چیزی را به سادگی به دست می‌آورد.

پس باید هر تفکر درست و تفکر غلط و بعد انتصاب در درست نیز سختی می‌خواهد. من که یک جوان ۲۰ ساله هستم نه انقلاب کردم و نه نه انقلاب را دیدم. هر چه که گوش می‌بخواند انقلاب شنید و خون شیده به اندازه کسی که انقلاب کرده متوجه زیبایی این کلمات نمی‌شوم اما فتکامی که همان نوع تفکرات «فکر انقلابیون مرا در مقابل تفکرات غریبی و ضد نظام می‌بینم و با تفکرات می‌سجیم» هر می‌توانم به انقلاب می‌برم. و هر چه با آن ملموس تر و از نزدیکتر برخورد کنم بیشتر آن را درک می‌کنم.

در جایی دیگر آقای نظری فرموده بود: اگر بخوانیم رایتیهای بیگانه را متعهد به حساب آوریم، مطمئن باشید که خود را کم گردانیم. عقیده من این است که نه به‌طور کامل می‌توان به رایتیهای بیگانه اشتباه کرد و نه به‌طور کلی می‌توان آن را تکذیب کرد و دروغ شمرد. اگر رایتیهای بیگانه متعهد نیستند و رایتی‌لریز یونهای خودی نیز صادق و شفاف نیستند و گاهی مسائل را پنهان نگه داشته و حتی اشاراتی کوچک به آن نمی‌کنند، به همین خاطر است که عده‌ای از مردم به رایتیهای بیگانه هجوم می‌برند.

چرا باید اطلاق را که در پلانت رخ می‌دهد. بروز دهند. تا اینکه رایتیهای بیگانه یا هزار پردیال سلیقه‌ای آن را برای مردم بازگو کنند؟

این پنهان کاریهای خودیها باعث می‌شود تا مردم فکر کنند: پس مسأله که در دست و بیشتر حرف بیگانگان را بلور کنند. مگر دولت از آن مردم نیست و مردم نباید در جریان تمام امور باشند؟ اینها عقیده حقیر بود که بیان کردم. البته ادعا نمی‌کنم که عقیدم کاملاً درست است و چون کوچکترین اشتباه و خطایی ندارم. اگر کسی با دلایل و برهانهای عقلی و منطقی مرا قانع کند که اشتباه می‌اندیشم می‌پذیرم اما تا به این لحظه به آنچه نوشته‌ام ایمان دارم.

آنچه گفتم درک من است از شنیده‌ها و خوانده‌هایم. نظریات و عقاید دیگران نیز برام محترم است. لذا آماده شنیدن نظریات دیگران هستم.

مرد جاده‌های تلخ

نیمه و نسیم از
محسن طبیب

براساس سرگشت
ناور از خالده

نیمت دوس و آخر

هم قسمت اول خواندید، بوالی به نام
ناور شرح زندگی اقی را این گونه روایت
می‌کند که ما سن ۱۱ سالگی منام از دست پدرش
کنک می‌خورده و مادرش نیز میان او و سایر
جمع‌های قرنی می‌گذاشته یک تنگ نام به سواغ
بمیرودن می‌دهد و از او صحبت را می‌بوسد
پدر و مادر تحمل گشتن حقیقت اختلافات خانوادگی را به
او نمی‌گویند که «ان مرده پدر تو نبسته» و سپس ضمه
شروع زندگی مادرش را بر او یاد می‌کند که...

بایی... و معلایم را نوازش کرده و گفت
آره بایی جون... مادرت ازت درد خسته داشت که
حتی حاضر شد و اجازه نداد که ما برایش غرض
بگیریم یا یک عقد بشنویم، راه پشاندن مادرش از وقتی
چشمت به ماشین اون مرده و لسانهای پرزرق و برقش
لقظه بود، دیگر حرف نمی‌گفت از قول نداشت و فقط
دنیاش را دارد بگذرانده مردها با اینکه پور زده... یعنی چند
سالست پس از رسیدن به خانه شوهرش - تلقن خله
زنگ زده، آنسوی سیم مادرت بود که گریه می‌کرد و
اشک می‌ریخت و خجسته می‌زد و تلقین می‌کرد...

بعدت شد مادرم... بچاره شدم پدرم... این مرد
یک می‌خورد... یک برگ پست و دروغ‌گفته... این
مرده... این مرد خیال از دراج کرده و من دوشم هم‌ما
خیلی ملان سوخت، خیلی غصه خوردم و اشک
زیغتم اما باایده نداشت... زیرا کار از کار گذشته بود و
مادرت از طول حلیم خرد را داخل دیگ انداخته بود...

ممن حرفها را به مادرت هم زیدم و نهش گفتم،
چون مادر من از اینک سبزی و تحمل کنی وجود ندارد... ما
هم می‌دانستیم که سخت است... تحمل شوهری که سن
پدرش را دارد بگذرانده تحمل یک فرد که از مادرت
را دشمن شماره یک خود می‌دانست... بگذرد و از همه
بدر کنار آمدن با فرزندان شوهرش پدر از فرزندان که
بزرگ‌تریشان حسد و سال مادرت بودا این بود که
مادرت فقط یک‌بار تحمل کرده و بگریه و شوهرش گفت
« تو ستر قرب نادان... حلال هم باید به من طلاق بدی...
با زندگی من بهت تلخ می‌گنم... اس بهتر می‌سرو صدا از
هم جدا بشویم»

اما شوهرش مرا نمی‌تواند... در حقیقت شوهرش همان
روزی که بر آن مراسم عرواسگاری استثنایی به
مادرت و ما معرفی از زن و چوچه داشتند نزد فکر همه

این حسال را کرده بود و آمادگی این جهالت‌های
مادرت را نداشت و آب فسی با دادن وعده به مادرت
که (من به فسن زودی دن اولورو
طلاق میدم) را راجه رفتی سر گرفت...
از سویی دیگر، حسین بود اون مرد که
شوهر خاص و عام بود... تلای دیگری بود
که مادرت نمی‌توانست تحمل کند... اون مرد
مرد عروسی حسین بود که از مادر مادرت
پیشتر نمی‌گفت... حاضر بود یک‌بار تمام
خوش و درشت فقط تلای حالی بخورد...

در این میان زن اول او را در وقت
لجبند که شوهرش با ناچاران برتی مادر
تورو فریب داده به تنها دست از آزار
ناهن عروسی جوانش بر داشت... بلکه نمی
کرده با مطرح کردن این قضیه که (من و
تو هر دو فریاد می‌کنیم این مرد حسین
پس با تلای شماره که با هم فسن با شد) مادرت
دوست پیدا اما حیف که مادرت این حرف مصطفی اون
زن فریبده رو لب اول نگرفته و از موقعی که زن روانه شد
رفتار مادر تو ندر شد... تا چلی که ۱۷ ساله ضرای اون
سه بار با اون زن بیچاره چنان دروایی می‌کرده که
اشکش را در می‌آورد... میگه بچاره بود آن زن واقعاً
کاری به فرستادن و مادر تو بود که خون به خون به
جگرش می‌کرده... تا اینکه تو دو سال پس از از اودا اشتباه
به دنیا آمدی... موقعی که مادرت تو را باردار بود... فسه
لکری می‌گرفت پس از آن دنیا آمدن تو... مادرت اخلاقت
عوض می‌شد... سازگار خواهد شد اما همه اشتباه
می‌گرفتند... چون تولد تو در نهایت اخلاقت مادر و
پدرت رو کم نکرد که بیشتر هم شد... چون سال مادرت
دیگر احساس می‌کرد هیچ چیز از عروسی بزرگش کمتر
ندارد و ناخوشش هم بیشتر شد...

«باید زن اول به ما بچه بدارد و رها کنی و فقط با من و
بچه‌ما زندگی کنی»

اینطوری بود که شش ماه مادرت با عروسی شکل
بدرت به خود گرفت... بطور مثال مادرت ساعتی نبود
که نوزاد بودی به امان خدا را می‌گرد و می‌رفت دنبال
خرد و با اسراحت و بیمارستان وقتی می‌آمد تو ناری
از گرسنگی هلاک میشی و گریه می‌کنی... و با چون باید
عوضت می‌کردند و مادرت نبود و تو بی‌صفا می‌زدی...
این بود که می‌آمد و مثل یک مادر بهت می‌رسید اما
وقتی مادرت عروسی می‌شد که از زن از دوری
السادت به تو کمک کرده چنان روزگاری رو سپاه
می‌کرده که حتی مسابه‌ها به او اعتراض می‌کردند که
« زن حسابی چرا اینقدر کمک نمانی نسیم؟ »

این وضعیت ادامه داشت و جنگ و منیر مادر و
پدرت هر روز شکل و ابعاد تازه‌تری پیدا می‌کرد... حالا
دیگر پدرت هم کمک کم کلاه شده بود و غلیظ‌رم
رواهای او که فکر می‌کرد با مساحت کردن می‌تواند
مادرت رو به دست بیاره... در آن اواخر وقتی می‌دید
مادرت تا این حد اذیت می‌کنه... حس کرد از او خسته
شده و خشکی مادرت آغاز را طلاق آنها بود یعنی
حقیقت وقتی مادرت تلاشش را کرد و تو از آن
خسین بودن پدرت رو نهاله کرد و بقیه خواست
چیزی که پدرت حاضر بود بمیره و از روی عیش
بگفت « تو رفتی بود که پدرت به طلاق ارضی شد»

تلای نسیم را کرده و سبزی را آش زده و ناله داد
« اما... با دادگاه چیزی بود که مادرت فکرت رو هم
نمی‌کرده دادگاه حکم طلاق رو صادر کرده اما احکام کرده
که تو وقتی به شش ماهگی رسیدی پدرت باید

حضانت تو را به عهده بگیرد... مادرت که می‌فاید
بمجردی رو دست خورده طوری دیوانه شد که بدون
احتیاطی فکر کردن بکشتن که پدرت و خانواده
ببیماریات خانه بیرون مادرت فراوانی رو به سخت
داخل یک چندان و تورو به بغل کرده و از آن خانه
گریخت و شش ماه بعد با آنسوی به شهر محل زادگاهش
رفته... از طرف دیگر پدرت که می‌دید اینطوری از
مادرت رو دست خورده خیلی قلا کرده و نه تلاش بود
تا مادرت رو پیدا کند... حتی با ما عاقل گرفت و قصد
فلست از ما به پلیس شکایت کند... با این اتهام که
« بخارده زیم بچه منو که دادگاه اندوز به من سپرده که
من پنهام می‌کنم! » اما رفتی برایش فسم خوردم و
همسایه‌ها نیز تا یاد کردند که ما از تو و مادرت خبری
نداریم از شکایت بفرستد کرد... با این حال دست از
حسرت کردن برای پدای کردن مادرت - و تو حقیقت پس
گرفتی تو - نداشت...

مادرت اما از آنجایی که می‌دانست اگر تو شهر
بدری... اش زندگی کند... حتماً است پدرت به او و تو
خواه‌اید رسید به همین خاطر یک و نهاده همراه با یک بچه
شهر خوارده رفت به یک شهر غربی... شهری رو به فساد
غرب کشوره... جایی که هیچ‌کس مادرت را نمی‌شناختند
کسی که گذشت مارتش بیکر ششم شوهه ششم
که پدرت هم فقط به یک دلیل فاده نقش یک پدر
ناکار را بازی می‌کنند...

پدرت اصلاً تسلیم به داشتن و بزرگ کردن تو
نداشت... بیشتر این بابت که یز به پدر جان بسته
بود - اما چیزی می‌دانست اگر مادرت این از فهمید
اختیار دارد برای بزرگ کردن تو از او پول بگیره به
همین خاطر سایر را اینطوری تربیت داده بود که
مادرت چون قصد نداشت بچه را برگرداند... پدرت
مخصوصاً به همه گفته بود که سخت و سخت دنبال
اوسه... به این تربیت مادرت سراغ پدرت نمی‌رفت که
مبادا چون از دست بدهد... حالش که پدرت اصلاً
حواله تحلی تو را نداشت...

به این تربیت مادرت حدود تو سال در آن شهر
غریب و غریب زندگی می‌کرد تا اینکه شش ماهش
شد و مرتی جوان که بریل یکی از انارانت دولتی بود
از او خواستگاری کرده و مادرت نیز که می‌دید تو
رو به روز فاری بزرگتر می‌شوی... و او دست تنها
نمی‌تواند از عهده معارف سنگین زندگی... و چنانچه از این
فرصت عالی استفاده با آن مرد ذوق کرتا...

تلای دوباره نگاه به عکس پدر و مادر و انداخت
و قصد تلخ زندگی سر بر سرچ می‌راند... اما همه
« پادریزات که موقعی که از مادرت صاحب چوچه
نشده بود رفتارش با تو به نبود اما وقتی بچه‌های
خوش به دنیا آمدند... از وقتت که شدی دوشم برده‌ما و
بعضی وقتها بطوری تو را کنک می‌زد که دل شکم هم
آب می‌شد... و عجیب این بود که حتی مادرت هم
اتراضش نمی‌کرد... فقط به این دلیل که می‌ترسید
حاجات او فرزندش باعث بشود شوهرش رو از دست بدهد

و دلیل اصلی اختلاف ما هم با مادرت همین بود که
می‌دیدم مادرت مطلقاً نیست به تو ندارد... با پدری
تو همین هست که امروز از خجالت بیرون آمدی...
(ا)
(ب)

از موقعی که تلای فسه زندگی او را گفته بود... دچار
احساسی عجیب شده بودم... دیگر دست و دلم به زندگی
نمی‌رفت... حتی با اینکه تا آن موقع جزو شاگردان خوب
مدرسه بودم... اما آن سال در کلاس اول راه‌های آن چند

از من تجنبد شدم
فرق دارم هر شیکدار
می پرسیدند و مرا
می توانستم پاسخ می
به آبی با دم نامیکه سال
بعد یگزور به خودم آمدم
و به دایم گفتم
من باید سراغ پدرم
بردم
اولین بار که این
خواست را مطرح کردم
همه فکر کردند خوشی
می گفتم. اما وقتی دیدند
مقصود به این کار هستم



به من خوشی شود
یا چه بدبختی ای و
از طریق بنیادهای مجلس
شهرمان توانستم یک
وام ۲۰۰ هزار لومانی
بگیرم؟ سانه و اما
درست در همین ایام بود
که وقتی دیدم از پدرم
سر دارم چشم انتظار
کمک باشم رو به
مادر آوردم تا شاید از
کمک بکشد. آن روز اما

از آنجایی که می دانستند
اگر کمکی به هر کسی
نکنند به انحای آنکه از آن شهر کوچک همه خبردار
می شوند فقط برای لرل از این کمک - شایک وظیفه
با را انداختن یک جنگ زرگری را کاری کردند که
نه تنها فروششان به خروسی بیاید بلکه با حیفه
کناشتن پشت سر من از صله اینکه سرایتی رفتن مرا
تر شو چار زشت که از ترس است از کاری کردند که
خانواده نمرده نیز با یک مر مرا از سر خود باز کنند
تر نه معلوم هست پدرت کیه و نه مادر تا که
فخرم از رو بر سر انداخته اند

تمام شد با این افسان خروزی ما و من بوی حسنی
پدر کشاندی را که تازه داشتم سینه ای آن را با
می کردم فرو ریختند
تنگی از همه جا بلند شد. پدرم، بطوری شده بود که
حتی برای سر گرفتن شکم خود نیز پولی نداشتم. علم
می خواست برای خودم مستقل باشم اما سالی یک وام پول
تا اینکه سرالعام را فروختی یکی از اقسای پتم -
یک کلیه - مبلغ یک میلیون تومان بود - به دست آوردم
تا شاید بتوانم با آن پول مغازه کوچکی در شهر پدرم
باز کنم و بتوانم زندگی منی را راه بیندازم اما...
نشد اما من این بود که حالا با یک کلیه ۱۷۷۷
می توانم از یک میلیون و یکصد و هشتاد و نه هزار
وقتی از کمسیون پزشکی بگذرم و به سرایتی بروم اما
حق انجام شده بود. چاره ای نداشتم هر اینکه آن یک
میلیون تومان را بابت خرید سرایتی بپردازم. دیگر
این بدبختی پیش می شد؟

در اوج بدبختی و مصیبت پدرم که ناگهان یاد
نماز می افتادم - نامحرمی اولم که پدرم مادر و افسر
می مراد - بدین بین می رسیدی مراشتی و همه
بدبختی هایم را برایش تعریف کردم و آخر سر گفتم
"من می گویم سرور ندارم... کمکم می کنی؟"
و عجب آنکه آن بانوی مهربان به به چشم یک
فرزند ناتنی که همچون جگر گوشه خوشی هستم را
گرفت و کمک کرد. بعد هم از پدر خوشی که در آن
شهر صاحب مغازه بود خواست که من کمک کرده...
اینگ به کمک برادر ناتنی - که از چشم من
برایم مراقب است - به صورت شرارتی یک مغازه را
می چرخیدم. خدا را شکر! آنقدر درآمد دارم که نه
لیار به پدر بفرستم خود تمام و نه احتیاجی به مادر
بی عاقلانم. شاید در همین روزها دراج هم بگویم -
تختی که نامادری مهریانی از مادرم در نظر خواهد
گرفت - اما در این لحظه مثل من توانم یک بچه بگیرم
... بهشت فیه زین پای ماوان نیست! بهشت
بعنی وقتها متعلق است به زنی قریه که از مادر نیز
مهربانتر است!

که با رفتارهای حالی ام می کرد که از بودن من در کنار
شوهرش دل خوشی نداشت
شاید همین نامهربانی های از پدرم بود که پس
از چند هفته حرفهای نامای افتاده که از نامی و
قبلی ام می گفت و او را زنی مهربان معرفی کرده بود از
اینکه می دیدم او در این صبح نیست تعجب کردم. از
پدر که پرسیدم گفت

"او با یه خانم نهاده زندگی می کنه
و من آفتدر یکیش شدم تا سرانجام بخور به
چندین آدم... به دست شدم می توانی احساس بر درک
کنی یا نه؟ اما من حلال حق اولی که نامادری ام با
تبع زیاد و عشق فراوانه بیانی ام را پرسید احساس
کردم مادر و افسان او است! اتفاقاً همان نامادری ام - پدر
از مادر - بود که به پدرم پیشنهاد کردند در مغازه ای
کار کنم تا خرج خود را بدیورم. اما خیلی زود متوجه
شدم که پدر چقدر نیست به من حقوق بدهد و می گفت
"حسن که من فکر توو سر من نمی خورم دوستا"

این بود که برخلاف میلم گفتم که با پدرم احساس
جدایی کردم... پدر که می دید من خوشی نیستم از حق
خودم بگذرم چنان روزگار را برایم تنگ کرد که
احساس کردم در آنجا نمانی هستم و بگذرد بدون
مقدمه میار انبوس شدم و به نزد مادرم و نامادری ام
رفتم. در آنجا نیز فقط یکی دو روز اول خیز بودم و
دیویدر همان سر گرفت و رها و طعنهای مادر و نامادری
آفتدر شد و من با خودم گفتم

"اگر قرار شد طعنه بشنوم لایق از پدر خودم
باشم و در عرض آنجا مصیبت مادری را احساس خواهم
کرد و دیویدر به سراغ پدرم رفتم. اگرچه آنجا نیز فقط
زمانی که نزد نامادری اولم پدرم احساس راحتی
می کردم این رفت و آمدها زیاد ماند... و رفتن بدیور
پدر چند بار ادامه پیدا کرد بالاخره پدر که در شهر
مادرم بودم و در خانه نایی و بدیور بزم زندگی
می کردم مرتباً کاری شدم که به گروه خود من
نمی خورد من عاشق شدم عاشق دختر کی که دو
هفتادگی دایم را زندگی می کرد و از خانواده اش
به سادگی مرا پذیرفتند و پنج ماه بعد به اتفاق پدر بزم
به خانه نامادری او رفتم تا با دختر کار همه چیز خوب
پیش می رفت تا اینکه نوبت به مخارج نامادری و
خروسی رسید طبیعی بود که من این پول را نداشتم اما
ایند به پدرم بود. وقتی از طریق نامه مهربانتر را
برایش شرح دادم آب پانی را روی دستم ریخت که
"من از این پولها ندارم... اگر می خواهی زن بگیر
باید هر چه پول داری بدهی و نه داشته باشی"
چرا می بود به آنها قول داده بودم و نباید اجازه
می دادم قبل از خروسی تقصیر زین و خانواده اش نیست

که اما در این میان سادفاله درین حرف این است که
تقریباً تمام اقسای خانواده پدری ام از آنیکه من بار
دیگر به جمع اقسای گشتادم خروشان بودند... خدا میداند
صمیم قلب مهربانی می کردند عموهای همه نیازهای
عاطفی گشودم را با محبتشان برام می کردند
و اما در این میان فقط نامادری شازده سلام بود

و اما در این میان سادفاله درین حرف این است که
تقریباً تمام اقسای خانواده پدری ام از آنیکه من بار
دیگر به جمع اقسای گشتادم خروشان بودند... خدا میداند
صمیم قلب مهربانی می کردند عموهای همه نیازهای
عاطفی گشودم را با محبتشان برام می کردند
و اما در این میان فقط نامادری شازده سلام بود

و اما در این میان سادفاله درین حرف این است که
تقریباً تمام اقسای خانواده پدری ام از آنیکه من بار
دیگر به جمع اقسای گشتادم خروشان بودند... خدا میداند
صمیم قلب مهربانی می کردند عموهای همه نیازهای
عاطفی گشودم را با محبتشان برام می کردند
و اما در این میان فقط نامادری شازده سلام بود

گفتن در برابر مرده را نیز در برخی از موارد از دست داده بود.

بعضی از دختران افغانی از بیم کج رفتاری ما دوران طالبان تمامی پنج سال را در خانه سر گریه بودند و این سری بود که در نهایت طالبان می خواستند بر زن افغانی اعمال کنند. اما اکنون حتی با اینکه هنوز یک ماه هم از آزادی افغانستان و کابل از یوغ و زنجیر طالبان نمی گذرد اما زنان و دختران افغانی به دنبال کار به حرکت درآمده اند.

هفته گذشته حداقل چهار زن افغانی در ایستگاه راهپویی و تیره گشوده شده کابل استخدام شدند، و اینها عظیمی زنی ۲۵ ساله است که عسای او پس از پنج سال هنگام خواندن اخبار از رادیو کابل پخش شد، او گفت که چگونه پس از ششیدن این خبر که طالبان کابل را ترک کرده اند خوشحال شده است. زیرا گفت: من از خوشحالی در پوست خود نمی گنجدم پنج سال

سینه و نایک را گذرانیده بودم من باید حتی در بیرون از منزل چشمان خود را می پوشاندم و لطف با سیاهی دست به گریه بودم اما اکنون می توانم آفتاب را مشاهده کنم و این منظره ای بسیار زیبا است.»

○ استخدام در فروشگاه

یکی از مقامات نیروهای متحد شمال که پس از خروج طالبان برقراری نظم و قانون را در کابل به عهده گرفته بودند در این باره گفت:

هنوز برخی از زنان باور ندارند که آزاد شده اند و در خانه مباد و جرات بیرون آمدن را ندارند اما به تدریج سیستمهای خود را در این مورد اعلام خواهیم کرد. گرچه هواکنون زنان در دستگاههای حکومتی مشغول نشده اند اما این بدان خاطر است که ما هنوز صاحب یک حکومت واحد نیستیم اما به مجرد اینکه این حکومت تشکیل شد قصد آن داریم که از زنان نیز برای برخی از پستهای دولتی استفاده کنیم.»

لطیفه یکی دیگر از زنان افغانی که بسیار شادمان می نمود از خطرناکی به پنج سال گذشته او را تهدید می کرد گفت:

«من یک آرایشگر زنان هنرمند و طالبان آرایشگاههای زنانه را تعطیل کرده بودند و من برای گذران زندگی مجبور شدم یک آرایشگاه زنانه تدریسی و مغلی دایر کنم. زنان افغانی مطیع و سلسله هستند اما با این همه موی آنان نیز مانند هر کسی دیگری رشد می کند و احتیاج به کوتاه کردن دارد. شش آنکه زن افغانی نیز می خواهد نظیف و پاکیزه باشد اما طی پنج سال گذشته من هر لحظه بیم داشتم تا با مجرم طالبان به بدل کار خود متحول

معیت خود را از دست بدهم بلکه دشمنان میزبانهای سخت و حتی شلاق نیز قرار گیرم.»

لطیفه درحالی که از غیور و خوشحالی اشک در چشمانش جمع شده بود ادامه داد:

«این تیره آفتاب کار است زن افغانی نیز مانند هر جای دیگر نیاز استعانهای خود را دارد و اگر زمینه برای او فراهم شود می تواند در هر موردی پیشرفت کند و در راه

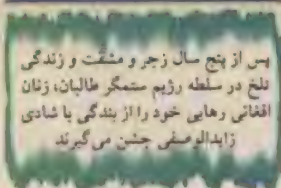
افتتاح و ترقی کشورش کمکهای قابل و کفایت و ما این راه به جهایش ثابت خواهیم کرد.»



زنان افغانی پس از سقوط طالبان

و حالا می توانم آفتاب را مشاهده کنم

گزارش از: مجله لیزویک
ترجمه: مهروز بهرامی



پس از پنج سال زجر و مشقت و زندگی تلخ در سلطه رژیم مستعمر طالبان، زنان افغانی رهایی خود را از بندگی با شادی زابالوصفی جشن می گیرند

○ راه آمده

اگرچه سیستمهای حکومت جدید افغانستان که افراز است از مذاکرات مختلف میان افشار و اقوام متنازع افغانی اداره کشور را به دست گیرد هنوز ناشناخته باقی مانده است اما آزادی شیرین است و زنان سلسله افغانستان که کیش و آیین خود را راج می نهند مدت پنج سال از حداقل آزادی که هر بنی بشری باید از آن بهره ببرد محروم مانده بودند. اگرچه آنها می خواهند چون زنان غربی باشند و مجبور زن شرقی محبوب و مراعات کننده اختلافات می باشند اما در زیر سلطه طالبان آنها را هیچ حلی برای مخروبه نبردن در حکومت طالبان، زن افغانی حق کار کردن نداشت، حق حضور در بسیاری از اجتماعات شهری را نداشت و حق سخن

○ سلبه

هنگامی که خبرگزاری از سلبه نوحی یک زن بیاضال افغانستانی در کابل سزال کرده که پس از خروج طالبان از کابل چه احساسی دارد؟ او فقط در پاسخ می خندید خنده ای از صمیم قلب که نمایانگر شادی زابالوصف او از آزادی و رهایی از یوغ بندگی رژیم مستعمر طالبان بود. در کنار او مسعوده انصاری ۲۲ ساله اش ایستاده بود. مسعوده گفت که تا چه اندازه از طرز رفتار طالبان نسبت به زنان متنفر بود. گویی که زنان پنج سال تمام در میانجیل دسر برده بودند. زنان افغانی که خود سلسله و تابع حجاب معقول خود هستند به دستور طالبان از نوعی پوشش برای تمامی سر و مو و حتی چشمان و دهان و سبیل تعامی بدن استفاده می کردند که برقع نامیده می شد و در حقیقت برقع زنان افغانی را پنهان می کرد. مسعوده می گفت: «هر زمان این پوشش غیر معقول را بر تن می کردم چهار سرتیره شدیدی می شدم.» مسعوده از موضوع دیگری نیز بسیار خوشنود بود. پس از پنج سال محکوم او می توانست سربازان شعر را از سر گیرد. در حکومت طالبان زنان از فعالیتهای هنری منع شده بودند و برای تحلف از این منبریت معازاتهای سنگینی در نظر گرفته شده بود.

سقوط مرموز

پرواز ۵۸۷

تحقیقات پیرامون سقوط ایرباس
یا ۲۶۰ مر نشین



۱۰ ایرباس ۸۲۰۰

هفته گذشته پرواز شماره ۵۸۷ که از فرودگاه جان کندی در نیویورک صورت گرفته بود دقیقاً ۱۷۸ ثانیه پس از برخاستن از پایت فرودگاه در منطقه‌ای که خانه‌های ییلاقی در کنار دریا قرار داشت سقوط کرد و تمامی ۲۶۰ سرنشین و خدمه هواپس به همراه پنج انسان نگوینخت روی زمین به هلاکت رسیدند، به جهت حوادث و اتفاقات اخیر در لیورپول و ترس و وحشت مردم کشته ملی امنیت حمل و نقل پلاکاسه بازرسان خود را برای تحقیق و کشف علت و با علل سقوط به کار گرفت.

مطلب معسر در نخستین گام باید مشخص می شد که آیا در حین پرواز انفجاری رخ داده بود یا خیر که کمیت مذکور انفجار و یا عامل خرابکارانه و تروریستی را سریعاً به عنوان عامل انفجار تکیب کرد. پس از آن با پیدا شدن جعبه سیاه به سکاوه خلبان و سکاوه های در حین پرواز توجه شد که تنها دو جعبه در حین پرواز کثرت و ۱۷۸ ثانیه ای از طریق ضبط صوت کار گذاشته شده در جعبه سیاه شنیده شد. در نایه ۱۰۷ پس از لرزش شدیدی که در هواپس احساس شد یکی از خلبان علت آن را عبور چند نایفه لیل یک هواپسای بریتیک ۷۲۷ متعلق به شرکت هواپسای ژاپن از همان راهروی پروازی ذکر کرده بود. آنگاه در نایه ۱۲۰ و دقیقاً در زمان شروع فاجعه یکی از خلبان فریاد زده بود: «ما تمام قدرت» و این تنها اطلاعاتی بود که از جعبه سیاه در کلین خلبان هواپسای ایرباس ۸۲۰۰ و ساخت کارخانه جات ایرباس فرانسه به دست آمد و به توضیح کسکی به حل مسای سقوط پرواز ۵۸۷ که از لیورپول عازم جمهوری دومینیک بود می کرد.

۱۰ قطعه بدون نشانی

پس از یکی دو روز که تمامی قطعات مختلف هواپس از نقاط مختلف نیویورک پراکنده شده بود جمع آوری گریید بازرسان ناگهان با یک پدیده غیرمنتظره مواجه شدند: تمامی قطعات پراثر آتش سوزی ناگهانی در داخل هواپس به شکل تکه تکه شده و با سرخه پیدا شده بودند. به استثنای یک قطعه از دم هواپس که اتفاقاً یکی از مهمترین

در پروازی که در همان آغاز راه به سقوط و کشته شدن تمامی سرنشینان و چند فرد نگوینخت روی زمین انجامید، بازرسان ویژه اتفاقاتی را کشف کردند که در تاریخ سقوط تنها می سابقه بود

قطعات بدنه هواپس به شمار می رود. این قطعه به شکل شعری در دم هواپس کار گذاشته می شود و قابلیت انعطاف و تحرک دارد و جهت پایی برخی از چرخهای ته هواپس با این قطعه که توسط بدالی در کابین خلبان و در زیر پای او کنترل می شود انجام می گیرد. این قطعه به شکل عجیبی بدون آنکه خراشی بر آن وارد شده باشد از هواپس جدا شده و بر زمین افتاده بود گویی بیج و مهره های آن به دقت با دست باز شده بود و از جای خود واقع در دم هواپس بیرون افتاده شده بود! این قطعه همه بازرسان و متخصصان را حیران کرد.

یک نظریه این بود که زمانی که هواپس با سرعت از کنترل خارج شد و به سمت چپ خود متعادل گردید و در واقع مراحل سقوط آغاز شده بود. خلبان ناگهان با استفاده از پدال قصد داشته تا به وسیله آن قطعه هواپس را به مسیر مستقیم بازگرداند و این حرکت ناگهانی و فشار هوا باعث شد تا آن قطعه از هواپس جدا شود. اما این سؤال پیش می آمد که چگونه پس از این قطعه دقیقاً از ناحیه اتصال و به اصطلاح از قسمتی که به بدنه میخ شده بود از آن جدا شده و هیچ اثری از «کشته شدن» که در این گسری مواقع اتفاق می افتد مشاهده نمی شود! این پرسشی بود که برحیث کارشناسان پرواز می افزود. قدر مسلم این است که برای اتفاقی تست های احتمالی در دم هواپس تضعیف شده بود و این همان اتفاقی بود که کارشناسان به دنبال کشفش بودند.

۱۰ هواپسای میاسال

ایرباس ۸۲۰۰ که پرواز ۵۸۷ را انجام می داد در سال ۱۷۸۸ ساخته و تحویل شده بود و تا زمان

سقوط ۳۷ هزار و پانصد ساعت پرواز را انجام داده بود. در اصطلاحات پرواز این سابقه و این مقدار عمر هواپس آن را در ریف هواپسای میاسال (که به معنای نه جوان و نه کهنه و پیر است) قرار می دهد. بنابراین فرسودگی هواپس ای توانست علت این عطف در ساختار بدنه آن باشد. ضمن آنکه هواپسای مذکور در حدود دوازده هزار برخاست و نشست می نقص انجام داده بود و این کارنامه ای نسبتاً مطلوب برای یک هواپسای مسافری محسوب می شود.

۱۰ نقص در زمان تولید

سرانجام با تحقیقات فراوانی که در هر دو کشور آمریکا و فرانسه روی سیستم ایرباس انجام شد، یک نتیجه گیری بیشتر از همه توجه کارشناسان را به خود جلب کرده و آن نقصی است که در برخی از ایرباسها در هنگام تولید در کارخانه به وجود آمده بود. از شش قسمتی که قطعه مذکور را به بدنه هواپس متصل می کند. یک قسمت دچار مشکل بود. برای مثال این گونه باید توضیح دهیم که فرض کنید می خواهیم قطعه فلزی را روی قطعه دیگر سوار کنیم. برای این کار باید از شش میخ و یا پیچ استفاده کنیم. حال اگر یکی از این میخ ها هر شده باشد. در قطعه به طور کامل روی می سوار نمی شوند و دچار لرزش می شوند.

در مورد ایرباس این همین مشکل پیش آمده یعنی یکی از موارد اتصال دچار اشکال شد و در نتیجه ایرباس مذکور پس از تولید در معاینه فنی ایرباف تشخیص داده شده و دوباره به کارخانه بازگردانده شده بود تا آن قسمت ترمیم شود و اگر این ترمیم به طور کامل انجام نگرفته باشد. در هنگام برخاستن که هواپس بیشترین فشار و لرزش را باید تحمل کند امکان هرز شدن آن کاملاً وجود دارد.

به هر حال هم اکنون کارشناسان آمریکایی و فرانسوی هم مشکل دچار اشکال انجام تحقیقات بیشتر هستند تا بیش از آنکه نقص ذکر شده باعث خسارت جانی و مالی بیشتر شود. آن را برطرف سازند و کارخانجات ایربای را از یک ترگیری حرفی و سپس ورکشکنی جتنی نجات دهند.

می گویند زمانی «مهدی بیگ ششگل» که شاهی باوقی بود مدعیان از حق آغامحمدخان قاجار گفت و نزد او فرستاد اما جوابی از طرف آغامحمدخان که به خست هم معروف بود نشنید و صدهای هم دریافت نکرد. مهدی بیگ هم یک رباعی در حین او گفت: این شعر بلافاصله بر نهران پیچید و به گوش آغامحمدخان هم رسید و دستور توقف مهدی بیگ صادر شد. شاعر چهارم دانست که باید حداقل در چشم خود را روی این رباعی بگذارد. بدون تأمل خود را به شهر ری رساند و رفت در زاویه حضرت عبدالعظیم بست نشست.



خبر به گوش آغامحمدخان رسید البته چون خودش اعتقاد مذهبی داشت متعری پناهندگی شاعر نشد و منتظر فرصت بود تا مهدی بیگ خارج شود و او را مجازات کند و شاعر همچنان در بست ماند. گذشت و گذشت تا یک روز آغامحمدخان قاجار به زیارت شاه عبدالعظیم رفت و با اینکه مهدی بیگ گوشش کرد که گردش ای خود را محلی نگذارد. معذرت سینه به سینه آغامحمدخان برخورد. آغامحمدخان می تأمل به او گفت: «تا کی می خواهی اینجا بمانی؟» مهدی بیگ جواب داد: «تا هر وقت خدا بخواند.» آغامحمدخان گفت: «من دستور داده ام که به محض اینکه پا از این خط بیرون بگذاری و خارج شوی تو را دستگیر کنند و بلافاصله شق کنند.» مهدی بیگ گفت: «من اینجا خواهم ماند تا روزی که نفس لبه عالم را از این در بیآورند تو اینجا طواف دهند و نمان کنند و من بر سر خاک تو فایده بخوانم و آن وقت بیرون روم» در این لحظه هر دو تکیه به هم کردند و آغامحمدخان خشکی زیارت نامه خواند و خارج شد و چنانکه می نامید طریی نکشید که جسد آغامحمدخان را از تعلیس

لنگه شوشی) به طرفه ری حرکت دادند و شجب آنکه قائل او نیز صادق خان ششگل از بستگان مهدی بیگ بود.

از سرانجام مهدی بیگ خبری نیست که چه شده و شاید با فیلد بخش قاجار را خوانده و از دست فرارده و از شیطانی اسباب کرده و بی کار خورفته است.

و این رباعی که سوانیده آن را از مرگ مهدی بیگ ششگلان

یاد داشت که سرون رباعی همیشه موجب تهدید به دستگیری و شق کردن نمی شود و به عکس گفته یک رباعی وسیله ای است برای اینکه کسی که باید سر او را پیش تخت بیورند نتواند از مرگ نجات می یابد. بلکه امثال و بهنگاه هم به او بخشیده می شود چنانکه در لیل الالباب عرفی آمده است «چون در پیشگاه سلطان نکش. حسودان بدگویی نصرت الدین کیره جامه را کزیند. خرم پادشاه به گرفتن او مصمم شد. جاسوسان را فرستاد تا سر او (یعنی گورد جامه) را جلو تخت گذارند.

وقتی کیره جامه به دست آنان افتاد پول زبانی به آنها داد تا او را زنده نزد شاه ببرند تا اگر فرمان قتل او را صادر کرد بعد گردن به حکم نهد. جاسوسان پولها را گرفتند و او را به خدمت سلطان بردند. در آن هنگام سلطان جشن بزرگی داشت. وقتی جشن او به کیره جامه افتاد عصبانی شد و حواست جاسوسان را تشنه کند که چرا حکم او را اجرا نکرده بودند. کیره جامه رباعی زیر را در همان لحظه گفت و نوشت و به پادشاه تقدیم کرد.

من خاک تو در چشم خرم می آورم
عشرت تم یکی نه ده که جند می آورم
سر خواستهای به دست کس نتوان داد

پادشاه راحه غلو بر حریه هربسته کشید. و سر و روی او را برپسند و تمام آن مجلس خاتم و بهنگاه را به او بخشید.

هارون الرشید و پادشاه فرانسه

هارون الرشید خلیفه معروف عباسی. معاصر «شارلمان» پادشاه فرانسه بود. میل زیادی داشت تا با پادشاه فرانسه دوست و دوستان شود. به این خیال به قصد گرفت چند چیز می ماند و گرانها برای او به ارمغان فرستاد. چون در شهر بغداد و ولایتهای دور و نزدیک آن هارون لایقی وجود نداشت هارون از چند نفر از حرمندان برحمت ایرانی خواست کرد که تعدادی لایق پادشاه فرانسه بسازند.

یکی از مستگران ایرانی ساختی درست کرد که با قدرت آید کار می کرد و در داخل این ساخت آبی سنگاهی تعبیه و چنان تنظیم شده بود که هر ربع ساعت یک گلوله زین کوچک هر نیم ساعت دو گلوله و هر سه ربع ساعت سه گلوله طریف بر روی

سختی فرود می افتاد و از آن صدای دلنشینی بر می غلست. همچنین دستگاه طریف دیگری با انداختن گلوله های زمین بر رگش. ساخته ای شاهن روی را می نرسد علاوه بر اینها در هر نیمه شب و ظهر هر روز. دوازده در کوچک جواهر نشان که بر اطراف این ساخت لشکر و سرباز کار گذاشته شده بود و بخود باز می شد و دوازده آدمک اسب سوار بر تری یکی پس از دیگری تند دور ساعت می گشتند و به جای خود می رفتند.

از عدهای ایمنی و کم نظیر و آبی رنگه قالی آبریشین خوش رنگ و خوش نگار. مقداری پارچه آبریشین زربفت یک چهارم بزرگ و زربفت. چند نیمه غلط کشید و چند شامه چلچراغ بود.

این هدایای نفیس و کم نظیر را یکی از نزدیکان هارون که نامش «ابوالعباس» بود با یک لیل به فرانسه رساند و به شارلمان تقدیم کرد.

شارلمان از رسیدن آن هدایای لایق خوشحال شد و از هدایای خوب این هارون و بزرگان آن چیزهای نفیس فرستاد و با خلیفه عباسی دوست و هم پیمان شد. هر دو پایتخت فرانسه تا آن زمان لیل شدند و بودند و آن اولین لیلی بود که به اروپا رفته بود.

صدائق التوشیروانی

وقتی اتوشیروان پسر فیک به پادشاهی رسید مهمانی باشکوهی از سران و اشراف و وزیران و روحانیون و امیران تربیب داد. آنگاه به حیران خوش صورت داد تا بر پادشاهی بخل و زیوت و زمینهای کشاورزی و نهرا. سالنامه میبندند. این مالیات را می بایست هر سال در سه نوبت وصول نمایند تا از وصول آن مالیات خزانه ها پرگردد و در بوالع حسلی ضروری مورد به روی قرار گیرد. این برنامه دولت را در آن مجلس به نظر حاضران رساند و از آنان خواست تا در مورد این فرمان نظر خود را ابراز کنند. کسی از حاضران مجلس سخن نگفت و شاید جرأت سخن گفتن نداشت. آنگاه اتوشیروان سخن خویش را به سر تکرار کرد و از آن حصار خواست تا نظیر خود را ابراز دارد.

در حالی که سکوتی هرا با دوشت و هراسی در میان جمعیت محکم میبود یکی از میان آنان بطلست و گفت:

- ای پادشاه غایت خبر دهد. چگونه می توان بر باقی که از این رفت باشد. نهی که اینش فرودفته باشد چشمه یا قناتی که خشکیده باشد و اشیا ناپایدار مالیات دائم بست؟

اتوشیروان که از گستاخی او خشمگین شده بود گفت:

- ای مرد گستاخ از طبعه فدای؟

گفت:

- از میرانم.

اتوشیروان دستور داد تا او را با قلندان آندمی زند تا بآرد.

آنگاه همه حشر شدند.

- غیور! ایا باهایی که مقرر فرمودی همه موافق عدالت است.

مشاور خانوادگی

مشاوره تحصیلی
 یک شبه از ساعت ۱۵ تا ۱۱
 مشاوره خانوادگی
 همه روزه از ساعت ۱۰ تا ۱۲
 مشاوره حضوری
 با تعیین وقت قبلی
 گروه کارشناسان
 (دکتر طریقیان، دکتر شایان مشاوره)
 مهیلا حاجی، دکتر شایان روان‌شناسی
 بهمن پیروزی، آروان پزشک
 گروه سلامت دکتر شایان ازاد، روان‌شناس
 تلفن تماس: ۲۲۴۲۳۵۰



مشاوره تحصیلی وفا به عهد

• مادر دو دانش آموز هستم که یکی از آنها در سال اول راهنمایی درس می‌خواند. نمی‌دانم چرا فرزندم انگیزه درس خواندن ندارد و از لحاظ سطح نمره هم بسیار افت کرده و ما از این بابت بسیار نگرانیم. چگونه می‌توانم او را وادار به درس خواندن

آیا فرزندم طبیعی است؟

۲۳ - ۲۴ ماهگی

در این دوره کودک از لحاظ چهره و اندام به تدریج تغییر می‌کند، دست و پاها کشیده‌تر و حالت چهره و گردی صورت نسبت به گذشته کمتر کودکی به نظر می‌رسد. شاید پیرسید آن کج‌جوشی نیول کج‌جوشی؟ ولی باید دانست که فراهم آمدن تناسب لازم در اندام کودک و بلندتر و پهن‌تر شدن آنها از او یک فواید ماهر می‌سازد و می‌تواند به سرعت بدود، خوشبختانه قابلیت‌ها و توانایی‌های فراوانی می‌یابد و به جای آنکه مثل گذشته با مواعید برخورد کند به خوبی از عهده آنها برمی‌آید و تغییر جهت می‌دهد، در این دوره برپیدن و چرخیدن را مطمئناً برای شما به نمایش خواهد گذاشت. در این دوره کودک علاوه بر موارد پیشین، از نظر فیزیکی نسبت به گذشته با مهارت بیشتری می‌دود، بی‌آنکه با مامع برخورد کند.

- در بازه‌های گروهی شرکت می‌کند.
- علاقه‌مند به لیلی پوشیدن و درآوردن است اما مهارت کافی ندارد.
- می‌تواند سه چرخه سواری کند.

از نظر حوشی و هیجانی

• موارد استفاده از دستشویی را

کدام؟

۱ سالگی گذشته وضعیت تحصیلی‌اش چگونه بود؟
 • بهتر از امسال بود و او جزء شاگردان ممتاز بود.
 • در هنگام تغییر مقاطع تحصیلی، دانش‌آموزان کم و بیش دچار افت تحصیلی می‌شوند، در این مورد باید گفتمانی منی و ذهنی و عاطفی ... هم می‌تواند باشد. آنها به مراحل تربیتی می‌شوند که تعادل دارند و درشان به تنهایی تصمیم بگیرند و به بسیاری از مسائل که تاکنون برایشان عادی و قابل قبول بوده به تدریج نگاه کنند و از طریق رفتار والدین و روایتی که آنها با فرزندانشان دارند می‌تواند باشد. گاهی دغدغه‌ی آن والدین و امور نمی‌ماند آنها و ... برای نوجوانان مغفولیت ذهنی ایجاد می‌کند و مانع از تمرکز حواسشان می‌شود. رابطه شما با فرزندتان چگونه است؟

• به‌راستی از هشتن غشایی هضم و گاهی تنبشی می‌کند.
 • تپیه بدنی از نظم تربیتی تأثیر ناخوشایندی بر فرزندانشان می‌گذارد، بهتر است فکر کنید چه عواملی سبب شده که او درس نمی‌خواند و پیشرفت چندان ندارد.
 • البته این را بگویم که او خواسته‌هایی از ما داشت که نتوانستیم برآورده کنیم.
 • آیا قولی داده بودید که عملی نکردید؟
 • بله همین‌طور است.
 • همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردم او از این لحاظ از شما دافسوری و رنجش خاطر دارد و



مشخص می‌دهد. (اما احتمالاً غلط است)
 به استفاده از آن نشانی نمی‌دهد،
 • در نسبت از یک چرخیدن (بالا) آسان را کنار هم می‌چند.
 • برخی با چند قطعه می‌سازد آن را خراب می‌کند و دوباره می‌سازد (بازها این کار را تکرار می‌کند).
 • احتمال دارد به درخواستهای شما پاسخ منفی دهد و ناله‌ها بگوید.

۲۴ - ۲۵ ماهگی

در این دوره کودک دوست‌ها اندازه هوش به اندازه ۹۰ درصد سن بزرگسالی قبل از



هین حاصل مشغولیت ذهنی برایش ایجاد کرده لذا در مقابل خواسته‌های شما سرکشی می‌کند، والدین یا نباید قول دهند و یا اگر هم قول می‌دهند، حتماً باید به آن عمل کنند وگرنه هم فرزندان می‌رنجند و هم الگوی ناسازگار تربیتی پیش‌رویشان می‌گذارند.

• از راهمایی شما متشکرم، سعی می‌کنم این موارد را به‌صورت نیز منتقل کنم، چون او متغیر است و دائماً به بهانه‌های مختلف با فرزندم کج‌جاری می‌رود.

• فرزند شما در این مرحله سنی به روابط خوب و حسنه با پدرش نیازمند است.
 • پدرها باید با صمیمیت و جدیت راهکارهای درست را به فرزندشان بیاموزند، به خواسته‌های معقول فرزندشان در حد امکان پاسخ مناسب بدهند و سعی کنید به جای اقبال و تهدید و تنبیه از روشهای اقناعی و مدارا و احواله استفاده کنید.

دوره نوجوانی) رشد می‌کند و درواقع رشد جسمانی‌اش در این دوره کند می‌شود و به همین میزان اشتهاش نیز تحلیل می‌رود هرچند اندامش نسبت به گذشته باریکتر به نظر می‌رسد ولی درواقع کودک واقعا رگم نکرده و وضعیت جسمانی‌اش به خوبی پیش می‌رود، در این دوره درش دندانها ادامه دارد، همچنان که رفتارهای جدیدی از او قابل رویت می‌باشد.

- از یک توده‌بان به آسانی بالا می‌رود.
- در استفاده از وسایل نوشتن (مداد شمعی - گچ ...)
- مهارت بیشتری نشان می‌دهد.
- خودش لباس می‌پوشد ولی تپله به کمک دارد.

از نظر حوشی و هیجانی

• مدوماً می‌تواند از ۵۰ کلمه به‌درستی استفاده کند.
 • جملات دو تا سه کلمه‌ای می‌سازد.
 • این دوره آغاز درک مفاهیم ساده انتزاعی است مانند تشخیص مفهوم حالا و دیرتر، شب و صاف.
 • از خیلش استفاده می‌کند، مثلاً به یک غروسک غذا می‌دهد.
 • در مقابل تغییر فعالیت‌های عادی مقاومت می‌کند و به این ترتیب امنیت و کنترل بیشتری احس می‌نماید.

آنجی زنیا و شوهرها باید بداند
همراه با پرسش نامه خانوادگی



آیا هرگز
قیمت واقعی کالایی را
که خریده‌اید از همسران
پنهان کرده‌اید؟

موضوع اصلی بحث

بیشتر چیزهایی که زن‌ها و شوهرها راجع به آن صحبت می‌کنند، درباره مسائل روزمره زندگی است. آمار نشان داده است که زن‌ها از شوهرشان می‌خواهند تا در خانه نظیف‌تر باشند. اما همین آمار از جانب دیگر نشان می‌دهد که مردها بیشتر راضی هستند تا درباره مسائلی به غیر از مسائل روزمره با همسر خود صحبت کنند. مانند موضوعات معنوی یا فنی و امثال آن. اما بهترین موضوع صحبتی که زن و شوهر درباره افزایش دهد، سزا‌هایی است که زن و شوهر درباره خودشان از یکدیگر می‌پرسند. در چنین سؤال و جوابی، صداقت مجال خودنمایی پیدا می‌کند.

نکته

آمار گرفته شده در سطح جوامع شهری نشان می‌دهد که اصولاً در میان خانواده‌هایی که از نظر اقتصادی در سطح بالایی قرار دارند، صداقت میان زن و شوهر کمتر دیده می‌شود و در عوض در خانوارهایی متوسط و کم‌درآمد صداقت بیشتری مروج می‌رند.

بررسی‌های دیگر نشان داده است که زوج‌های جوان بیشتر با یکدیگر صادق هستند و در مقابل آن دسته از زوج‌هایی که سال‌های طولانی از ازدواج آنها می‌گذرد، پرمهرات را‌زهای بیشتری دارند. در میان موضوعاتی که بیش از همه پنهانکاری صورت می‌گیرد باید از خریدهای هر دو طرف یاد کرد. زن و شوهرها در بسیاری از مواقع از بیم انتقاد از سوی طرف مقابل صحبت کلاهی خریداری شده را عنوان نمی‌کنند، در یک مورد هم پل این زن‌ها هستند که بیشتر به پنهانکاری دست می‌زنند و آن درقبال رفتار فرزندان و یا نمرات تحصیلی آنها است که به جهت عاطفی بودن آنها و بیم از سوءرفتار شوهر نسبت به فرزندان، حقایق را راجع به

زوج‌های گرمی

شما هم در این فقیه دخیل هستید. سلامت که مشغولان و راهپایان زندگی زناشویی سعی دارند تا ابعث صداقت را در میان زن‌ها و شوهرها گوشه زنند و صادق بودن نسبت به یکدیگر را به عنوان ریشه شومند درخت زندگی زناشویی شناسایی کرده است. کاملاً یک از دواج را برپای ستون صداقت توجیه کنند. با این هم‌واقعیت این است که پیچیده‌تر شدن رفتارها در دنیای مدرن باعث شده که در شرایط گوناگون، چه زن و چه شوهر صحت خود و زندگی زناشویی خویش را در کنار واقعیت‌ها و پنهان ساختن حقایق بعضاً بسیار ساده مشاهده کنند و نظریه ذکر شده را بر این منطق استوار ساخته‌اند که اگر همه واقعیت‌ها آراش خانوادگی برهم می‌خورد و زندگی زناشویی دچار تزلزل می‌شود. اینان معتقدند که در زندگی زناشویی، لحاظاتی بیش می‌آید که طرفین باید بیشتر سیاستمدار باشند تا صادق!

کدامیک بیشتر صداقت دارند؟

مطالعاتی که در سطح جوامع به عمل آمده نشان می‌دهد که به طور کلی این زن‌ها هستند که بیشتر سخن دارند تا با شوهر خود ارتباط برقرار کنند و عموماً این ارتباط افزایش یابد. عموماً صداقت نیز مطابق با آن افزایش پیدا می‌کند.

صین مطالعات از طرف دیگر نشان می‌دهد که اصولاً زن‌ها بسیار آسان‌تر از مردها احساسات درونی خود را بیان می‌کنند و مردها در این مقوله دچار اشکال می‌شوند. بسیاری از زن‌ها شکایت دارند که شوهرشان از آنها کمتر سؤال می‌کند به نتیجه آنها دست دعش سریع داده می‌شوند که مطابق آن مردان زندگی خود را دارای صداقت کمتری می‌بینند، به حلال واقعیت باخبر این است که ارتباط و گفتگویی کمتر میان زن و شوهر به طور طبیعی صداقت را کاهش می‌دهد و سکوت و بی‌عربی می‌تواند عامل مؤثری در افزایش پنهانکاری تلقی شود.

فرزندان خود پنهان می‌کنند در یک موضوع مردها بیشتر به پنهانکاری دست می‌زنند و آن در مواقع عدم موفقیت شغلی است. این پنهانکاری ناسف‌آور است که مردها نمی‌دانند مشکلات شغلی خود را برای همسر خویش بیان کنند. دل‌نگرانی مردها در این مقوله این است که آنها بیم طردن غیرعادی مربوط به نمایش ضعیف آنها در هنگام کار باعث تزلزل در سایر اقرباء خانواده شوند. اینها و این‌ها نیز از مواردی است که طرفین از یکدیگر پنهان می‌کنند. چرا که تصور می‌کنند ممکن است باعث رنجش طرف مقابل شود. مثلاً یک زن ممکن است پنج سال آرزوی رفتن سفر با شوهرش را داشته باشد. اما آن را به زبان نمی‌آورد چرا که تصور می‌کند ممکن است شوهرش نتواند امکانات سفر را تهیه کند. در نتیجه احساس ضعف و ناتوانی بر او مستولی می‌شود.

پرسش نامه

از دواج خود را چقدر با همسر

آیا صداقت کامل میان شما و شریک زندگی‌تان حکمفرماست؟ به کمک پرسش‌نامه زیر خودتان می‌توانید میزان وجود صداقت را در زندگی زناشویی خود بدانید. گوی کنید.

در موارد زیر، یک یا پنج امتیاز داده شده

که باید فقط یکی را انتخاب و با دایره‌ای کوچک مشخص کنید.

اولیای با یکدیگر

- ۱- می‌آزمو می‌کردم...
- ۲- شریک زندگی‌ام راجع به من از خودم سؤال می‌کند...
- ۳- بتوانم به شریک زندگی خود بگویم که می‌خواهم زمان بیشتری را با او صرف کنم...
- ۴- فقط می‌توانستم با او صحبت کنم...
- ۵- می‌دانستم از او بخواهم تا به نگرانی‌های من توجه کند...

اختلاف زن و شوهر

- ۱- می‌آزمو می‌کردم...
- ۲- او می‌توانست بدون انتقاد کردن مشکلات را با من در میان بگذارد...
- ۳- می‌توانستم مشکلات را بدون تلافی کردن او در میان بگذارم...
- ۴- زمانی که ما در موردی اختلاف عقیده پیدا می‌کنیم او قهر می‌کند...
- ۵- ما می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۲۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۲۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۲۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۲۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۲۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۲۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۲۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۲۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۲۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۲۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۳۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۳۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۳۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۳۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۳۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۳۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۳۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۳۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۳۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۳۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۴۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۴۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۴۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۴۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۴۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۴۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۴۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۴۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۴۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۴۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۵۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۵۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۵۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۵۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۵۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۵۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۵۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۵۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۵۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۵۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۶۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۶۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۶۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۶۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۶۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۶۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۶۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۶۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۶۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۶۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۷۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۷۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۷۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۷۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۷۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۷۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۷۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۷۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۷۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۷۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۸۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۸۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۸۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۸۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۸۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۸۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۸۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۸۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۸۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۸۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۹۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۹۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۹۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۹۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۹۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۹۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۹۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۹۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۹۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۹۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۰۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۰۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۰۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۰۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۰۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۰۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۰۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۰۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۰۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۰۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۱۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۱۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۱۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۱۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۱۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۱۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۱۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۱۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۱۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۱۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۲۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۲۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۲۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۲۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۲۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۲۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۲۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۲۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۲۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۲۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۳۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۳۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۳۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۳۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۳۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۳۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۳۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۳۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۳۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۳۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۴۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۴۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۴۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۴۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۴۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۴۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۴۶- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۴۷- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۴۸- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۴۹- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۵۰- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

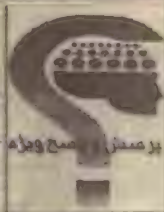
۱۵۱- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۵۲- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۵۳- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۵۴- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون دفا و مراءله حل کنیم...

۱۵۵- می‌توانستیم اختلاف عقیده‌هایمان را بدون د



پوش
وید
از خودم
راضی
نیستم چرا

پوشیدن صبح و عصر

جلی وقت است که با مردم در گرمی که این نامه را می‌رسد باید، راست را بخوانید و می‌فهمید که می‌خواستیم بر حسب جلی حرفه‌ها این گفت داشتیم اما حالا احساس می‌کنیم که ارزش گفتن را هم ندارد که پرسد به نوشتن جلی برای افکارم ارزش قائل می‌شود، نام می‌خواهد بگزیند و مردم را متقاعد سازد پس کده‌ها را به افکارم گزینم و به نتیجه نرسیده‌ام، دیگر حالم بهم می‌خورد، عرواحم خوب را هم دارم که پرسد به بگردان دیگر از اینکه به من بگوید چرا ناراضی احساس مردم می‌شود، راست من فیهرم احساس شادی نمی‌کنم، از زندگیم ناراضی نیستم احساس نمی‌کنم این زندگی آبی نیست که باید داشته باشیم، در شادترین لحظه‌های زندگی زمانی هم که می‌خندم احساس غلا می‌کنم، هر بار سعی می‌کنم یک شخصیت ساختمی برپای قلم و خوشبخت از خودم بخرم اما با کوشش من تلنگر از هم می‌شدم و باز به اوج دنیای جوج خود می‌برم.

بر گزاش که می‌توانم حرف‌های استوار نمی‌شود همیشه حواسم پرت است، برای هر کاری خود را سرزنش می‌کنم دیگر از دست‌برش خودم هم حسه شده‌ام، برای ورود به دانشگاه جلی تلاش کردم، آخر هم توفیق شد، با به چهل پنج در رشته موزة علامه دانشی گزینم به پکری اما حالا بیست و هشت بازیگری در نشانی‌ها و تجارت می‌خواهد و صدای رسا و بلند اعطال بدن اعتقاد به نفس و... آنها حدی می‌رانی است که من ندارم، حرف‌هایشان تیش دارد شاید من می‌توانم حدی ندارم، همیشه داشتن اعتقاد به نفس را می‌توانم می‌گویم به بعد از عمل بی‌ای عمل هم کرده‌ام اما اعتقدی در احساس و احساس می‌گویم به وجودی باشد، خیلی احساس می‌روان به هم تله و راستی احساس می‌کنم آنها را اطراف هم از زندگیشان راضی نیستند، حالا آنها به من بگویند چه کنم، شکسته و اقرار کنم با یکبار دیگر و آلوده کنم که آسان شادی منسوب نام می‌خواهد با مردم فکر کنم که تشاهه فکر می‌کنند.

به امید روزهای بهتر و آسان آبی

پاسخ ویژه به دنبال کشف استعدادها و تپش پاشی

خواهر عزیز: طبیعت انسان این است که همواره

از داشته‌های خود برآویز و نسبت به نداشته‌های خود حرص می‌بندد. برخی از این نقطه ضعف صورت می‌گیرد و بعضی نقطه قدرت می‌گردد و یکی حرکت و دیگری سلب می‌شود. نسبت شما هم به همین مقدمه گرفتار آمده‌است و نمی‌توانید با باید به آنچه رسیده‌اید و کم هم نیست قانع باشید و با باید به دنبال بیشتر روید. حرکت به سوی تعالی و ترقی کاری است پسندیده اما نه با یک نسبت متغیر نسبت به آنچه تاکنون پدایان هست یافته‌اید، من خود را بر اینم نوشتنه‌ام اما شواهد و قراین نشان می‌دهد که نباید بیشتر از ۲۲ سال داشته باشید، این من برای یک ذهن چندان مناسب نیست.

از خود ناراضی بودن تا آنچه می‌تواند به شما کمک کند که قوه متحرک‌های برای حرکات بعدی تان باشد، اما اگر تبدیل به یک قوه بازدارنده شد، آنکه دیگر... افتاد مشکل‌ها، حال این جنبه‌ها یعنی که کسی گنگی با آن همراه است شما را نسبت به رشته خودتان هم بدین گروه درحالی که شما در حیطه هر روز بازیگری جزو معدود کسانی هستید که می‌توانید به تعلیم خود برآید.



اینکه گفتید بازیگری باید صافی رسا داشته باشد باید زبانت زیست بگیرد و اعتقاد آن به نظر من کسی بی‌اعتباری گرفته‌اند.

برخی از بهترین بازیگران کنونی در عرصه سینما نتوانستند کسی هستند که اجرا می‌کنند و سعی می‌کنند با قدرت نگاه و تشخیص مقابل گفتگو کنند، شما هم احتمالی نیست داد بزنید اما باید به رشته خود علاقه‌مند شوید و نام این علاقه را در ضمن وجود دارید اما باید آن را خرج کنید، روش‌های مختلف را مطالعه کنید و به راهی که بیشتر از همه با شخصیت واقعی شما هم‌راستا است دست پیدا کنید، الگه بازیگری توانا خواهد شد.

من مشکل شما را در دو مرحله خلاصه می‌کنم یکی اینکه خودتان را دست کم گرفته‌اید، درحالی که نسبت به جوانان حسن و سالیان امکانات بیشتری برای بروز زمینه‌های استعداد داشته و دارید؛ دیگر اینکه احساس می‌کنم به دنبال جلب توجه هستید و توجه معمولی که در طالع‌ها وجود دارد برایش کافی نیست و شما توجه بیشتری می‌خواهید. این حالت می‌تواند از طرفی برای شما یک نرمن تلقی شود و از طرف دیگر محرک تان باشد و اینکه به کدام

از این دو کرانه باید دست بکنی مسایله به ذهنت حمله شما دارد. یکی از راه‌های که انسان را مرکز ثقل قرار می‌دهد و مورد توجه اجتماعی می‌سازد تعلق قرار گرفتن می‌باشد. خوشبختانه شما در رشته‌ای تحصیل می‌کنید که دنیا این ابزار را در دست دارد، منتهای جهانی استعداد از آن متول به یک عمل چراسی زیبایی شده‌اید که احتمالاً خودتان می‌دانید که به آن احتیاج نداشته‌اید این هنر راه اشتباه رفتنی است که به بالا ذکر کردم.

تکستی در کای نیست

پرسیده‌ام حکمت را قبول کنم تا وایسم کنم شد هم، من فقط این را در کمال صراحت به شما می‌گویم که ششکسی در کار نیست، شادی در سبب چای قرار گرفته که برون آن را جری شما گشت تا به وایسم نوش حشش کنید، خواهم برای به شادی آوردن شادی باید تپش شادی را در دل کشت، خوشبختانه می‌توانم به چرات حدس بزنم که شادی در صقل شما وجود دارد و فقط آن را باید استخراج کنید، به کارهایی که انجام می‌دهید یا علاقه نگید، حسن آنکه برای طراوت روح و جسم بگردد و دراز هم باشد و با توجه به سن کسی که دارید می‌تواند از این عصر برای شادابی بیشتر استفاده کنید، آری انسان می‌کند که در جلوه ماضی مطالعه تپش سخن ران باب است و خود باید تحلیف روحی برخی از افراد مشکل دار می‌شود مانند حار کربایی که با غیور بخت سم درون خود طراوت پیدا می‌کند اما به حسن دلیل که یک پدیده معمول است می‌توانید بدون توجه از آن بگریزید.

من تصور می‌کنم که اگر شما از خودتان رضایت بیشتری به دست آورید، آنگاه راه شما برای مورد توجه قرار گرفتن که حفظ می‌ماند باز خواهد شد و اصالتی لهر شش از شما دور خواهد شد.

این واقعیت دارد که دنیا غرق تفکرات و مشکلات خویش می‌باشد و به حسن دلیل کم کار و نگاه احتیاج دارند تا از این پله خارج شوند و اتفاقاً شما به جهت رشته هنری که در آن مشغول تحصیل هستید و قابلیت‌هایی که این رشته به شما می‌دهد، می‌توانید با درسیان خود کمک فکری لازم را فراهم کنید اما همان‌گونه که گفتیم بهترین عمل برای شما خودبازی است و اگر به خودبازی که همه ابزار آن را در دست دارید، رسید به اهداف برای شما معجزان راه رفتن در میان آبراه آسان خواهد شد.

استعداد و سستی بینان گذار سیمه و تلکار معنی می‌گویند «من بازیگر را صاحب دو روح می‌شناسم: روحی که خود در آن غرق است و روحی که خود با خلق کردن آن صاحب ثروتی سرشار از آیه و استعداد می‌شود» موفق و پیروز باشید دکتر بهمن بهمن‌نوی

از نفس معناری

زیر باران



می‌نیشی. فقط برای چند لحظه. دوباره بلند می‌شوی. ناآرامی‌ات کاملاً مشهود است. گره روی‌ریزات او مثل می‌کشی. انگار احساس حقیقی می‌کنی. گاهی هم به بقیه نگاه می‌کنی. بی‌هیچ توجهی مرتب به ساعت خیره می‌شوی. فایده‌ای ندارد. هیچ نگاه آشوبی نمی‌بینی. حالا دیگر حسنه هستی روی نیستت خودت را دل می‌کنی. چشم‌هایت که بسته می‌شود کبودی بالای آن را می‌شود دید. زن جوانی کنارش می‌نشیند. صدای فرغ‌هایش را نمی‌شنوی. رو به تو می‌کند و دردندش را می‌گوید. تو با بی‌حوصلگی گوش می‌دهی. کم‌کم نگه‌ت مهربانتر می‌شود و زن خودش را نزدیکتر می‌کند.

چهارم را نمی‌خواهد بهم بدهد. مگر می‌گذارم؟ آبروش را می‌برم. اصلاً بچه را می‌دزم. اگر دردمندش می‌تواند پدایم کند؟ چشم‌هایت باز شده و انگار حالا دیگر کلمه به کلمه حرف‌های زن را می‌شنوی. زن به خروش اجازه می‌دهد که اشک بیرون بریزد و تو دستمال را از کیفش اوری. او می‌گوید: چرا می‌شوی است بر تنهایی؟ چه بگویم خانم؟ آفتاب دلم پر است که همین‌طور گریه‌ام می‌گیرد.

می‌خواهی چیزی بگویم اما انگار لهجایت از خشکی بهم چسبیده. زن می‌داند که چه واژه‌هایی

بشدت لپه‌ای پست‌اند مانده

- آرد می‌ماند... می‌داند که قاضی هم ممکن است دلتش پیچیده. او هم آدم است. او هم می‌داند که بچه خن من است. پدر شیردای و بنگی که نمی‌تواند بچه بگه ندارد.

بخش گلویت را می‌سوزاند. انگار خون توی صورتش می‌دود. چشم‌هایت حساسی سرخ شده. می‌ترسی قطره اشکی بر پیچیده روی گونه‌هایت که حالا آنها هم سرخ شده‌اند. اما زن منتظر همان زلالتی اشک است. آفتاب خیره بهشت می‌شود تا آن‌گاه اولی اشک پایش بگذرد. سرت

را پایین می‌آندازی و بیانی‌ات را با دستمال لغت می‌گیری و می‌خندی. زن

منتظر است که تو بگویی. نگاهش را دل نمی‌کند و بی‌صبرانه وادارت می‌کند تا بگویی. لهجایت باز می‌شود. من هم به خاطر بچه‌ام اینجا هستم.

دستمال را می‌کنی به چشم‌هایت. لغت حالا راحت‌تر بالا می‌آید. از تو می‌پرسد... پشت سر هم. تا تو زیاده بیشتر باز شود. او می‌داند که باید دلت را خالی

کشی. کاری که شاید همه زن‌ها از روزهای اول کودکی یاد می‌گیرند تا بتوانند سال‌های سخت آینده را تحمل کنند ولی تو انگار از کلاس عقب مانده‌ای. توی آن همه کتابهایی که ردیف کردنی و شش‌تا تا دیروقت می‌خوانی کلمه‌ای از این درها را یاد نگرفته بوی.

زن می‌پرسد:
- شوهرت نمی‌خواهد بچه را به تو بدهد؟
خیره نگه‌اش می‌کنی و آرام می‌گویی:

- نه...
و حق گفت بلند می‌شود. مگر کسی تا به حال از تو پرسیده بود که چرا و خشک‌های این روزها کشته به خانه می‌آید و با پسر «پریا» چرا دیگر نمی‌آید تو حیاط بازی کنده؟ اما این زن انگار آمده تا همه رازهای دلت را بر ملا بگذارد. باز می‌پرسد:

- شوهر تو هم معتاد است؟
می‌خواهی بگویی نه اما از سؤال بعدی‌اش می‌ترسی. اگر خواست بداند که چرا خشک‌های رفته خانه‌ای دیگر آجاری کرده و تنها زندگی می‌کنند... نه جوابی برایش نداری. شاید هم تا به حال به کسی نگفته‌ای.

زن در عین نابوری می‌پرسد:
- شوهرت ول کرده رفت؟
غافلگیر می‌شوی. انگار این زن همه چیز را

می‌داند. می‌گویی:

- بلد رفته. توانستم نگاهش دارم. شاید تقصیر خودم بود.
- زن گرفت؟

می‌خندی
- او دیگر از هورنی بیزار است.
- یعنی چقدر نکند تو بهشت...
- نه به خدا...

انگار داشت بازخواست می‌کرد. زن تکرار کرد:
- پس چرا رفتی؟

طوب می‌دانی چرا خشک‌های دل از زندگی کنده. جقدر خودت را سوزنی کردی ولی او هیچ کدام از آنها را شنید. نرفتی نه‌آنش. حتی وقتی چمدانش را جمع می‌کرد، گفت:

«ایلیه وسایلم را بعداً می‌برم. فعلاً اینها برایم کافی است.»

نگاهت کرد. خودت می‌دانستی منتظر چه حرفی است. اگر می‌گفتی بهمان... خشک‌های سفره دلت را باز می‌کرد. شاید داد می‌زد. همه حرف‌هایش را می‌زد و تو از همین می‌ترسیدی. نمی‌خواستی خشک‌های آن همه حرف را بریزد توی صورت تو. حالا این زن می‌خواست بداند. همان‌طور که حالا تو می‌دانستی که زندگی او چه بود و چه شد. گفتی:

- شوهرم از زندگی با من حسنه شده بود. برای همین رفته.
- آخر چرا... شما که زن نشنیده‌ای؟

حندت‌ات می‌گیرد
- نه نشنیده‌ای برای او کافی نبود.
وقتی خشک‌های به خواستگاری آمد عشقانه

خواست بود عروسی کند. داشتن زن نشنیده برایش آرزو بود. شاید به همین خاطر شب عروسی به عکاس گفته بود تا می‌تواند عکس بگیرد. بعد هم یکی را روی بوم آن یکی را روی قاب عکس روی میز و حتی یکی هم برای میز کارش سفارش داد. می‌خواست همه جا تو را ببیند و ندانست که کم روح خوشحال را از دست دادند. سکوت تو از خونت هم قاب عکسی ساخته بود. چند سال گذشت و تو ترانسیتی شدی به زندگی بدهی. خانواده‌ات یکی یکی داشتند می‌رفتند. خواهرت گفته بود برویاد شوهر

تکن می‌بینی که همه داریم می‌رویم آمریکا آن وقت تو تنها می‌مانی.

فکر کردی می‌توانی با خشک‌های بروی. همان روزهای اول نابزمی هم به او گفتی «دلت می‌خواهد خارج از کشور زندگی کنی؟»

و همان‌جا خشک‌های گفته بود که جقدر دل به وطن داده است و حتی به خاطر بهترین بیزه‌ها نمی‌تواند دل از کوچم‌های شیران بردارد و تو نخواستی حرف‌هایش را جدی بگیرد. سال بعد هم بروی به دنیا آمد. فکر کردی شاید بروی تو را به ایران بپسنداند. اما نشد. از پدر و مادر دور شدی و جقدر دلت برای خواهرت تنگ شده بود.

نمی‌توانستی خشک‌های را بچینی. کوه پخی شده بودی برای زندگی او... سعی می‌کردی با حرف‌ها

انگلیسی حرف بزنی. از خشیای هم خراستی با او
انگلیسی حرف بزند. کارنوتهای انگلیسی لیلهای
انگلیسی شعرها و... خشیای کلاه شد. حاضر بستی
هیچ وسیله‌ای را به زندگی ات اضافه کنی. اگر خانه
می خریدی. شاید بیشتر وابسته می ماندی. حتی
ماتین. درآمد خشیای به صورت نقد می ماند. و تو
دلت نمی خواست هیچ وسیله‌ای که خراب می شد
درست شود. امید به رفتن امیدهای خشیای را از بی
بره. هیچ کس را نداشتی که برایش دردل کنی. با
خشیای هم که حرفی نداشتی. بالاخره این مهرها و
جنگ و جدالهای آرام و بی صدا. همه چیز را خرد
کرد. او خسته شد و تو سنی نداشتی. انگار یک شب
انفالی افتاد. آمد خانه و تو گفتی که حوصله هیچ
کاری نداری. برپا خویلد. خشیای رفت سراغ
چمدانش. و دلش را که جمع کرد مثل اشباح او را
بدرقه گردی بی روح وی نگذاشت.

خشیای گفت
- برپا مال من است. رویه راه که شدم
می برشم...

و رفت. چقدر آرام. حتی صدای پایش را هیچ
کس نشنید. حسه بوی مثل همیشه. خوابیدی به
امید اینکه فردا صبح همه چیز مثل همیشه باشد. ولی
نیو. چند روز بعد خشیای آمد دنبال برپا. آن روز هم
توانستی بگریزی... بخان.

وقتی سالها از زندگی بگذرد و زن و مردی
نتواند با هم حرف بزند شاید برای گفتن همه چیز تیر
باشد... حالا در خلوت خودت. دلت برای خشیای
تنگ شده. برپا که نیو نگم شده بوی. نه راه خانه
را بلد بوی و نه نشانی از خشیای داشتی. بعد هم آن
نامه آمد. گفتند پدیده دادگاه نا همه چیز تمام شود.
چیزی که شروع نشده بود. کلافه... کلافه... خشیای
حتی تلقی هم نمی کرد که بگریز برگرد. یا شاید هم
بگری می شو. از تو شروع کرده...

حالا چشم به راهی دراز دادگاه داشتی تا
خشیای بیاید. اگر بنیزد حرفهایت را گوش کند شاید
به خانه برگردد. و چه نفع بود اگر موضوع برپا پیش
می آمد و خشیای از تو می خواست روی کاغذ
بنویسی که برپا تیرگی از آن نا همه چیز تمام شود.
می توانستی بگویی؟ برایت مرگ بود.
و حالا آمد. بوی تا هزاران حرف نگفته را بزنی.
خشیای آمد. با همان موهای همیشه زولیده. نور را
دید. بهش خیره شدی. خشیای لیفت رد تو هم
پاشخش را دادی. بهت گفت
- سلام.

بلند شدی. نوب چشمهایش خیره شدی. عسلی
بود. رنگی که تا به حال ندیده بودی. گفتی

- چقدر دلم برایت تنگ شده بود.
خشیای مثل پسر بچه‌های خجالتی. سرخ شد.
سوادست چه بگوید. نشسته بود که تو...

هوا بارانی است. تو و خشیای میواز ناکی
می شوید. برص گردی به دو دادگاه نگاه می کنی و
لیفتی برپا به من می زنی...

رفتارها و انگشتها

صدافت در زبانشویی

بسیار از صفحه ۲۲

عاطفه

من آرزوی می کردم...

۱- بیشتر نسبت به من عاطفه نشان می داد.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۲- بیشتر عشق عود را به من ابراز می کرد.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۳- به او بیشتر می توانستم عاطفه نشان دهم.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۴- بیشتر عشق خود را به او ابراز می کردم.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

ارزشها و اهداف

من آرزوی می کردم...

۱- بیشتر می توانستم راجع به مسائل معنوی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

گفتگو کنیم. ۲- بیشتر می توانستم در مورد اختلاف در اهداف

خود گفتگو کنیم.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۳- بیشتر می توانستم درباره تفاوت در ارزشهایمان

گفتگو کنیم.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۴- بیشتر می توانستم راجع به اعتقادات مذهبی

مرا گفتگو کنیم.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

وظایف خانه

من آرزوی می کردم...

۱- می توانستم به او بگویم که از انجام وظایف

خسته شدام.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۲- می توانستم از او بخواهم تا بیشتر در مورد

وظایف خانه به من کمک کند.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

قدوت و بی اعتنائی

من آرزوی می کردم...

۱- می توانستم راجع به امر و نهی او به صراحت

صحبت کنم.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۲- می توانستم به او بگویم که احساس می کنم

سبب به من بی اعتنائت.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

امور عالی

من آرزوی می کردم...

۱- می توانستم راجع به دلچسپی‌های بی روی تذکر

دعم.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۲- می توانستم به او بگویم این قدر عصبی نباشد.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۳- می توانستم بیشتر راجع به ملاحظ

خانه با او صحبت کنم.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۲- می توانستم از او بخواهم درآمد بیشتری به خانه

بیاورد.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۳- می توانستم از او بخواهم که با یکدیگر جلوی

دلچسپها را بگیریم.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

تلقین و استراحت

من آرزوی می کردم...

۱- می توانستم به او تذکر دهم که ماهه اندازه کافی

در زندگی اوقات تفریح نماند.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۲- می توانستم به او بگویم که من بیش از حد

خفت و هضم و ستم و می خواهم تفریح داشته باشم.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۳- می توانستم به او تذکر دهم که او بیش از حد

دلچسپ‌ترس شده است.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

۴- می توانستم با او درباره تفاوتها و بسیار در علایق

خودمان صحبت کنم.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵

کلید پرسش نامه

مضامین تستهای زیر را که با دایره

مشخص کرده‌اید (ایوان هنر پرسش فقط

یک دایره) شما برپید آنگاه بر طبق جمع

اشتراکات جمع می‌شود صدفات دو ردیفی

و نامتوی خودتان را جمع کنید.

اگر آنگاه جمع اشتراکات شما به...

مردان = ۷۰

زنان = ۷۰

رسید آنگاه باید به شما تبریک گفت چرا که

(ن و شوهری با تفاوت صدفات همبند

اگر آنگاه جمع اشتراکات شما به...

مردان = ۸۰

زنان = ۷۵

رسید آنگاه شما زوجی هستید که تقریباً

نسبت به یکدیگر صدفات دارید.

اگر آنگاه جمع اشتراکات شما به...

مردان = ۹۰

زنان = ۹۵

رسید آنگاه باید می‌توان صدفات خود را

اگر آنگاه جمع اشتراکات شما به...

مردان = ۹۵ و ۱۰۰

زنان = ۱۰۰ و ۱۰۵

رسید آنگاه خواهید داشت که ردیفی

زبانهای شما صدفات می‌تواند و باید

رسمهای بسیاری را انجام بدهید.

از ادبیات به‌ویژه در رمانهای خارجی نیز کاربرد فراوان دارد.

۵ پادشاهها



حمید لایسی - ۵ ساله از تهران

حمید به شکل غافلگیر کننده‌ای تراوشات ذهنی خود را به حالت دورانی روی کاغذ آورده است. این گونه حرکت میکنم است به نظر آسان باشد اما در عمل دید هنری برجسته لازم دارد. او مانند آسانی که به دور و اطراف خود می‌چرخد و اجسام را مشاهده می‌کند و به همان گونه دیده‌هایش را روی کاغذ می‌آورد عمل کرده است. برخی اوقات هم به آسمان نگاه می‌کند و پادشاهک و پادشاهک خود را در حال اوج گرفتن می‌بیند. این بی‌نظمی نیست بلکه بیشتر حرکت دوربین فیلم‌داری «آنترنیتی» کارگردان مشهور ایتالیایی را به یاد می‌آورد. حمید مکانشگر است و به کشف اطراف و اکناف خود پرداخته است. آنها جویچه‌ها، گریه‌ها، وسایل بازی و حتی خورشید و ماه نیز جزئی از ذهنیت حمید در مورد زندگی هستند. گویی او تنها کودک شش ساله در جهان است که متوجه شده زندگی بازیچه‌ای بیش نیست! حمید را باید در حیطه اختراع و اکتشاف رها کرد. او باید بسازد و کشف کند. او باید به سفر برود. او باید در حیطه علوم به اوج فن و حرفه دست یابد و می‌تواند یک جامعه‌شناس نیز باشد. ضمن آنکه از میان رشته‌های پزشکی تخصصی در چشم قابلیت‌هایی را نشان می‌دهد. در صنعت نورسرم و جهانگردی نیز او می‌تواند به عنوان مدیر موفقی عمل کند.

پادشاه برای خانواده‌ها سختی شود
پادشاهی که برای این صلح‌آمیز
می‌شود بی‌صبر و ناامیدی و مستعدی حاصل فکر
و دور خود کوه‌ها بلند ما تحلیل روان
شناسی پادشاهی، فرستادن مطرح شود.



روانکاوی

نقاشی کودکان

دکتر بهمن بهدوی

۵ روی شروانی داغ



مهدی با رنگهای سبزی آبی که انتخاب کرده به وضوح نشان داده که پرتوان و شسته است. در رنگ آمیزی مهدی فقط رنگ مطرح نیست بلکه شکار رنگ‌گذاری‌اش که بیشتر مانند امواج توپ در جلوه می‌کند، نمایانگر تشنگی او برای امواج زندگی است. مهدی احتمالاً خیلی سریع‌تر از معمول پای به تلاطم زندگی خواهد گذاشت. خودکشی، حضوری مستقل و گویا دارد و باز هم نشان از تلاقی درون می‌دهد. با توجه به اینکه او ساکن شمال کشور است باز هم طبیعت را فراموش نکرده اما نظمی گویا به طبیعت بخشیده است. یگرید به درخت موجود در نقاشی که بسیار تخلیه شده و تراشیده به نظر می‌رسد، نکته جالب این است که او در خانه را به رنگ سبز درآورده و تا حدی از رنگهای تیره عدول کرده است. در اینجا مهدی به عنوان یک پلیرای میهمان و علاقه به حضور جمع در کنارش، رنگ در انتخاب کرده است و بعد ابراهام صرصری که در آن مهدی با دقت کامل رنگ ابر را در هنگام غروب به نمایش گذاشته است.

۵ پروانه‌ها پروازها

سیده از نظر زیبایی‌شناسی کاری به غایت ارزنده ارائه کرده است. هر نظر اول ممکن است آن را ساده انگاریم اما کمی وقت بیشتر تحول ذهنی سیده را به اثبات می‌رساند. رنگهای سیده کاملاً طبیعی هستند و خطوط با نهایت ظرافت طراحی شده است. حتی درخت هم ثابت قدم و ریاضی است. در اینجا نقش درخت را به عنوان یک سرافراشته و اعتماد به نفس دهنده به سایر اجزای نقاشی مشاهده می‌کنیم. پروانه‌ها اگرچه بزرگتر از حد معمول نشان داده شده‌اند اما چنان خلق شده به سوی گلها جذب شده‌اند که زیبایی کار سیده را دوچندان می‌کند. خورشید



بر خلاف نقاشیهای بسیاری از کودکان حسن و سادگی سیده دارای چهره و لیکن نیست بلکه طبیعی و درخشان پرتوگر نور و زندگی برای سایر اجزا و عوامل طبیعی است. سیده دقت و نظم را با زیبایی و هر دوی آنها را با متعلق درآمخته و بیایی آکنده از عشق به طبیعت به ما داده است. گویی این روزها کودکان بسیار بیشتر و بهتر از بزرگترها از طبیعت لذت می‌برند و به آن احترام می‌بخشند. سیده در قسمت ترکیبات داخلی و معماری می‌تواند جلوه‌هایی بدیع داشته باشد. ضمن آنکه رشته فاروسازی نیز در حیطه استعدادهای او قرار می‌گیرد.

چک؛ مقصر کیست و بی گناه کدام؟

نخستین گزارش - سیلف

یکی از مشکلات کشور ما مخصوص دستگاه قضایی موضوع چک بلامحل و

سواستفاده از چک است. بعضی افراد به نیت کلاهبرداری با اجاره کردن یک مغازه و افتتاح حساب جاری در بانک اقدام به خرید چک از فروشندگان و عمدتاً تولیدیهایی می نمایند و سپس خریداری شده را به فروش رسانده و سعی می کنند که با پرداخت به موقع چکهایی صادره خود را فردی خوش حساب و مورد اطمینان جا بزنند این افراد خرید و فروش با چک مدت ها را با توجه به سرمایه اولیه که غالباً کم است و قدرت داد و ستد خود اندک اندام می دهند تا به اندازه کافی زود فروشندگانی که با آنها معامله دارند، اعتبار لازم را کسب نمایند و آشکارا آنجا که می توانند اقدام به خرید چک با چک مستعار کرده و در یک فرصت مناسب همه اموال مغازه را بهیچ میگری انتقال داده و مغازه خالی را به امان خدا رها می کنند.

بانک مراجعه می کنند معلوم می شود که خریدار بانک کلاهبردار بوده و وقتی که به سراغ آفرسی که او هنگام افتتاح حساب به بانک داده می روند می بینند که اصولاً چنین آفرسی وجود ندارد. در این موارد غالباً دستگاه قضایی و بخصوص

طیلبکاران بانک را متضرر می دانند. بعضی وقتها طیلبکاران به بانک مراجعه و با توجیه و پرداخت بانگ را متهم به بی توجهی و سهل انگاری می کنند و این وضع غالباً حدود چهل سال است که ادامه دارد. حال که ریاست محترم فو، قضایه از مجلس شورای اسلامی در مورد ساله یک مدعوهای مودر به خود وظیفه دیدم مواردی را یادآور شوم. اول اینکه بانک یکی نهاد مالی است نه پلیس است و نه کارگاه صنعتی. بنابراین برای جلوگیری بایه حداقل رساندن سواستفاده از چک بهتر است در صورتی که فرد متقاضی افتتاح حساب جاری به قدر کافی مورد شناسایی و اعتماد رئیس بانک یا یکی از کارمندان مورد اعتماد او باشد او را جهت اعزاز حریت و تأیید محل کار یا سکونت که با سند مالکیت یا اجاره نامه رسمی باشد به پاسگاه، انتظامی همان منطقه معرفی نمایند.

در اینجا به جای اینکه پس از

مجرم لیست بانک قبول کننده چک مدت ها را هم گناهکار است زیرا وقتی جسی را می فروشد در قبال یک برگ چک به مدت یک سال دیگر معلوم است که لاقال نومی پنج ربح گرانتر فروخته و این نیت گرانفروشی و سودجویی خودش بوده که بلای جانش شده و مانع از دست رفته که به نفعش مجازات برای این گونه افراد این است که کلیه مخارج نگهداری بدهکار را بپردازد و البته می تواند کلیه هزینه ها را محاسبه و جزء بدهکاری مدیون محسوب و در صورت وصول طلب آن مبلغ را بجز اصل نماید.

مطلب دیگری هم که به نظر می رسد بسیار با اهمیت باشد این است که مالیات داری را که با مجرمان در زندانها داریم با بدهکاران داشته باشیم. اینکه فقط به زندانبانی بدهکار را از سایر متهمان و مجرمان جدا کرد، فردی دوا نمی شود چرا که فی السال همین که در داخل زندان اصرار هستند، فرزند یک بدهکار که به ملاقات پدرش می رود و او را در همان مکان می بیند و خبری از داخل زندان ندارد. پدر را زندانی می بیند. به نظری او یک گناهکار است و زندانی شدنش به مجرمان یا او می شود همه طرف پلیس و سبله و انانی ملاقات و پشت کشیده و بقیه مسائل.

حکومت جمهوری اسلامی برای رفووف کینه و نفرت از قلوب و جانگیرین گردن شن و محبت به جای آن به وجود آمده اگر مدیون تقصیری در بدهکار شدن ندارد و سوئیت نداشته پس مجرم نیست و باید فرجایی نگهداری شود که زندانبانها بایاس معمولی باشند نه لیس پلیس.

بهر است هر کسی از دستشان و اشتیال و لاللی که می خواهند هر بهادرظهر بپایند یا او ملاقات کنند که همین ملاقات کننده ها هست که می توانند مشکلات او را دریافته و با طیلبکاران بهنجری کمک آمده و موضوع را حل و فصل نمایند. چرا که قرآن می فرماید: «به بدهکار مدیون بپردازید و او سودمند بخیرم صدقه ببخشید بهتر است».

مدت بگهاری بدهکار در محل نگهداری بایه بازماند باشد که طیلبکار بتوانند با تحقیق و بررسی چنانچه بدهکار انوائی دارد به دادگاه معرفی نمایند و بهتر است این مدت پیش از دو سال باشد. متخرج التخرج متخرج المعامله و متخوین و داشتن چوالت کسب و اجازه محل کسب تا جلب رضایت طیلبکار می تواند مجازات محسوب شود که البته باید به دادگاه حق داد که بدهکار را از بعضی از این محرومیت ها معاف کند زیرا کسب و کار بدهکاری بهمعاده صادقاته کثر کرده و بدعی مالیات را پرداخت نماید و لایهذ مایع و سدی برایش ایجاد کند که تشخیص این مطلب نیز با قاضی خواهد بود.

پاسگاه و کلانتری می تواند با تحقیق در مورد فرد متقاضی چک، بسیاری از مشکلات بعدی چک های پرگششی را حل کند

و افوق جرم پلیس جهت شناسایی و یافتن متهم اقدام کند قبل از وقوع احتمالی جرم یا یک پیشگیری ساده می تواند از بروز مشکلات بعدی جلوگیری نماید.

پاسگاه می تواند با اخذ یک قطعه عکس تفریقی شناسنامه تفریقی اجازه نامه رسمی پاسند مالکیت و تحقیق در مورد صحت و سلم آدرس و هویت و در صورت داشتن تراژتی تفریقی شناسنامه و آدرس محل تحصیل آنها به بانک اجازه افتتاح حساب برای متقاضی آن بدهد و تنها وظیفه ای که بانک را باید انجام بدهد همین است که به روال کنونی سؤال کند که متقاضی قبلاً چک بلامحل صادر نموده یا خیر؟ از آنجایی که هر کسی می تواند با یک دست

چک کارهای جاری را انجام بدهد افتتاح حساب در چند بانک مختلف و داشتن چند دست چک چندان عاری از سوئیت نیست و بوی نوعی فریبکاری از این عمل به مشام می رسد. بنابراین پلیس باید از متقاضی سؤال کند که آیا دست چک دیگری دارد یا خیر؟ اگر دارد که دامن دست چک به چنین شخصی دور از نظر نیست. ولی اگر ادعا کرد که دست چک دیگری ندارد پس از آنکه به اتهام صدور چک بلامحل به دادگاه احضار شد و قاضی متوجه شد که او هنگام افتتاح حساب به بانک با یک پلیس دروغ گفته و حساب جاری دیگر هم داشته می شود در اینجا موضوع را از مضایق کلاهبرداری دانسته و برای جلوگیری از پراگند سواستفاده های احتمالی باید در پرونده متقاضی به پاسگاه انتظامی کاملاً مشخص شود که مأمور تحقیق چه کسی بود اگر کار بعداً موردی پیش آمد برای آن مأمور هم مجازاتی در نظر گرفته شود.

نکته دیگری که باید توجه کافی به آن داشت این است که در مساله چک مدت داری که بلامحل باشد تنها صادر کننده چک

یک بر یک شوخی!



ارال چند اسمی نند و بی وقته بارید. هوا کسی مجلس بود. پیچره، انار را باز کرده و مشغیل و با سوسو فضای بیرون چرمهاده بودم. هوای تازه ناشی از باران و بهار را خنک می کرد. همیشه وقتی هوا این طوری می شود ناخودآگاه و بدون اینکه بخواهم را بدلم یاد دوران کودکی ام می افتادم و ایلمی که به مدرسه شاد می رفتم و همیشه هر بار که هوا بارانی بود مادرم می آمد شام و مرا در پناه جانش می گرفت که گستر خیس بشود!

یله سالیانک را به چشمم نشاند. از سالیانک که پس از یک پیامری طولانی منته جان به جان آفرین تسلیم کرد مرگ ز - تا الان - ترانستم از رفتن را باور کنم.

در فکر مادر بودم که با مرگش و محسن داخل شد. با اینکه نمی کردم او چشمم را ببند. اما همان یک نظر هم برای محسن - که با روحیات من کاملاً آشنا بود - کافی به نظر می رسید تا او بفهمد که من هر چه وحشی هستم و لابد براساس همان شخصیتش بود که چند تا بیهوشی وسط اتاق مرده ماند. بعد (مثل همیشه برای اینکه مرا از ناراحتی خارج سازد) مستطش را کوید به هم و گفت:

- گلشنه! اگه گفتی توی این هوای بارانی و کنار پنجره می می چسب تا فضا شادتراله بشه!

صدا بم هور می لرزید و برای همین پاشش را کرده دادم:

- بی!

با کتبی یله شد به سوسو در رفت و گفت: «دوایان اسکله باغ وای که مواش رو از حاله آورد و همین الان درستم می کنم و سیرام اینجا با هم مثل خار میچا صفا آتیم.»

بی اختیار خندام گرفت. محسن از آن دست آدمها بود که علیرغم طغیانی های درونی خورش فخرین صدم برای دیگران بود که هرگز آزرده نشود!

نقدی بعد آمد. با تو تیرا اسکله باغ که بهارشی روی هوا می رفتی. اسکله را گذاشت روی سیر و باغها را گفت و یک صدلی برای خورش آورد کنار من نشست و در حرکتی آنی خم شد و مستم و بوسه و قبل از اینکه من اعتراض بکنم گفت:

- یک گلشنه داریم بری همه این عالم و بی! بعد از من صندش را کمی پایین آورد و ادامه داد: ایتم غصه بخوری چنب گلشنه.

خندیدم و موضوع را عوض کردم. بچی همان چیزی که محسن می خواست و ادامه داد:

- چه که بوسم گلشنه - هنوز که می دونی - خاندان ما خیلی خیل بیرونه. در بین همه کلاسهایم یک شاگردی بود به نام رامین که وضع پدرش خیلی خوب بود. خوراکیهای که می آورد مدرسه دل همه بهارو آب

سام چرمهای گلشنه یکم به استکان اسکله دادم و طوری روی رامین روتم کردم که بعد از آن هرگز دل چیده وار نرسد!

- حرفهای محسن که شام شد با خنده گفتم: «حالتهایی نیست؟ اسکله داره که یله نکرتی؟»

پرحدا خندید و مشغول نوشیدن اسکله ها بودیم که در باز شد و استوار داخل آمد و گفت:

- آدم یک چیزهای می شتو و می بیند که شاخ دوسبارا بارو با همگر بوده وو... [بگذاشته شش به لیوانهای اسکله افتاد و گفت:] پارنی برگزار کردین! لابد ما چه زن با شیم که دهنمان نکرتی! او شوخی اش را با خنده تمام کرد و بی حرف او را گرفت و ادامه داد: الان کسه و اهالی خیابان سیستم فلان زنده و گفتند که صدیق برونگو! [بلش صدیق بود و چون خلافتگر بود مایل شد به صدیق دروغگر! این بار به نوع متعصبانه فردی تار از کاسین باج می کرد!]

قبل از اینکه محسن اظهار نظر کند من پرسیدم: این همان صدیق دروغگو نیست که یله به

اتهام شربت و چایگویی سرش و چهارراه انداخته و نوری محل چرخانده باشی؟

محسن هم حرف و سوال مرا باز کرد و استوار ادامه داد:

- یله... خورشیده. فکر می کنی این بار چکار کرده؟ با یک بر از کسه باج می گیری؟

- بی...؟

- بی...؟

- بی...؟

- بی...؟

- بی...؟

- بی...؟

- بی...؟

- بی...؟

- بی...؟

- بی...؟

- بی...؟

- بی...؟

- بی...؟

- بی...؟

- بی...؟

باشه حرات نادره بهشت چپ نگاه بکنما اون نزدی که ماشین پلیس رو بدرنده فشار برده و نوش جریشا هرازش کنی و محسن این بگو و مگو را با هم داشته ام این بار چون فاصله ماشین را محاسبه کردم اندک کرانه بود که می توانستیم با نگاه ماشین را ببینیم گردان آدم و با خودم قرار گذاشتم که امروز که به کلاتری برگرییم باید با محسن یک صحبت درست و حسابی در این مورد بکنم و ازش تعهد بگیرم که همیشه ترو پنجره رو ببندم...
بعد از سه دقیقه رسیدیم به رسیدیم به حلقه ای از غارین پیاده رویرو ششم که دور تلوار آنجا را حاص کرده بودند، زمزمه جمعیت گنگ بود اما صدایی از آن وسط بلندتر از بقیه صداهای بگو می رسید.

«تسلیمون این حیوون برنده رو راز را اینجا ببر...» آخر چرا که به لعل من پشتی نگاه کنی سرطلم - که نوری این رستوران جای سوخت انداختن نبود - برنده تری مقاره من بر پرنی زنده خدارو خوش نمیداد حسین! اما هوای پشت جمعیت بودیم اما از بالای این دیوار گشتی اسرار می دیدیم «صدیق ترو شو و کنار جوی آب روی چهارپایه ای شسته بود و داشت بر یک و برنده های را ترازش می کرد و بعد چیزی در گوش حیوان گفت که بپر نندانه های تیرش را نشان داد و خرابدای کشید و گردن به سوی صاحب رستوران چرخاند، سپس حرکت حیوان موج جمعیت را جابجا کرد و بر صرصر صاحب رستوران از ترس دو سه قدم داخل رستوران شد و موقعی که خرناسه تمام شد بر صرصر برگشت و خواست حرفی بزند که صدای بعضی حیوانی جتنش را مایه گفت.

«تفسیر من که نیست آقای محترم... این حیوان ناگزیری بیچاره گرسنه است... و موقعی هم که گرسنه باشه از سر جاش نگویند نوری خوره - مثل الا - منم می خوام برمش خونه دیو شیدا و چون صاحب لیلی و لعتی این حیوان لیل از من شکم این ببرو با اسکلتی بر می گردانم هم چاره ای نیست جز اینکه...» بر صرصر که طعنه ها متاصل شده بود دست داخل جیبش کرد و یک بسته اسکلتی - لابد به مغزی که صدیق لعین کرده بود - بیرون آورد و آن را در پالت کرد طوری صدیق و بعضی کتان گفت.

«مطمن باشی خرج دوا و درمانت میشه... این پوله خورون ندار...» صدیق اما می ترمج به او و حرفهایش چیزی در گوش بر رزمزه کرد و حیوان تیره جلوه رفت و با یوزه و دندانهایش بسته اسکلتی را بر پشت و به دهان گرفت.

در این لحظه به محسن گفتم «بریم» و جمعیت را شکافته و داخل ششم، بر درنده که بسته پول را به پور گرفتند و داشت به سوی صدیق می رفتند اما صدیق که دید آستانه و دندان نشان داد صدیق اما با چشمش به او مأمور با لبش فریاد آواز جابجاست و مراحات گازه روی روی مال بسته، حیوان نیز اندک آموخته و باوفا بود که تشخیص بدند ما دندان صاحب ششم به سوی من که غیز برانشته محسن دست برده به سوی گفت کمری، صدیق که این را متوجه شد نفسش را عرض کرد، چیزی به زبان آورد - که بعداً نفهیمم و از ای آفریطی است - و بر درنده منظور که پول را در دهان داشت پشت به ما و رو به جمعیت کرد و

چهار لعل ناختم، جمعیت وحشت زده روی دست و پای صدیق ریخته و راه را برای حیران باز کردند، بر مانت کله از این پشت نمود و غیش زده صدیق اما ایلم بازی کرد.

«محب حیوون شجبه و بدانی...» دیدن کلاتر با پروردی نگرفت رفت اما خدارو شکر که شوش از سر ما کنده شد.

اینبار را گفت و با غرور سعی خواست از ما جدا شود که محسن نیز با همان خورسین رفت و حلقه ششم را به شش انداخت و پشتی گفت.

«آره... بداند... و می تو از اون بد ذات تری...» «اشبه می کنی صاحب سروان...» من آنکه حلال نمی کنم!

این را صدیق گفت و جای محسن من پشت را دادم.



«توبه برگ مرگ است و بی افاصدق ترو این دفعه با این آلتی که توی شهر راه انداختی فکر کنم تبعیت کنده به خره آفریط...» یعنی سزیم مغزی این بر! صدیق دلیل می آورد.

«کلاتر ششاه می کنی...» این بر مال یک جهانگرد خارجی بود که با ملیتیش آمده بود ایران و چون ماشینش رو لیفا فروخت و می خواست با هواپسار برگردد به کشورش و می ترسید این حیوان را ببرد و به پول هم احتیاج داشت من فقط برای رضای خدا...»

صدیق داشت دروغهای خنده دارش را پشت سر هم لبست می کرد که ناگهان صدای دختر جوانی تکان را لرزاند.

«آقای پلیس... این آقای که داره ماشین پلیس رو هل می ده با تاسات...» هر دو رو برگردانیم، مغزی داشت ماشین را در مسیر رانندگی خیابان هل می داد، محسن سر ششم را به دست من داد و خودش با سرعت به طرف ماشین دوید، سارق اما با اینکه سوئیچ نداشت اما به شکلی که ما نمی توانستیم ماشین را در ترمز تده خیابان روشن کرد و درست افعادی که دست محسن به دستگیره در صرصر برده، لنگار کرد و ماشین را براند و محسن سینه خورد و وسط خیابان افتاد به سرعت خود را جمع کرد و برگشته به سری من و برانظر داشت گفت.

«برند کلاتر...» ماشین ادا رو در زد تپید...»

صدیق نبود حاشیش کنم «ای احتیاطی تو بودا ناگهی به حاشی انداختم و به سرعت او را داخل رستوران بردم و داخل رستوران مستند به به شمشیر آب قتل کردم و به مدیر رستوران - که دل خوشی - «صدیق ترو» داشت گفت.

«اگر فرای کنه رستوران تو می بندم...» «ای جانی نگوین بخوره گردنش می شکنم...»

این ادا رستوران گفت که دلی خنک شده بود داخل خیابان به محسن گفت.

«ماشینی چیزی پیدا کن بریم تپایش...» حرفش را یک جوان که داخل «مایم» ۲۰۰۲ نشسته بود قطع کرد.

«سوار شو کلاتر...» به من میگن خسرو درایرو (۱)

دیدم ماشینش ترو بزدید، واسه همین و گرگ وحشی امرو آماده کردم «تام ماشینش را که موتور آن فلوت شده و برای مسافرات رالی آماده شده بود گلشنه بزه گرگ وحشی - و آماده ادا - بر کلاتر...»

«آلان که میشه...»

مطمن بودم اگر ماشینی بتواند این مسافت دور شده را به سرق و ماشین ما برسد یک می بام... ۲۰۰۲ موتور فلوت شده است اما معطل نکردم و خودم غلب نشستم و محسن دست راننده هنوز فرست نشده بود که ناگهان صدای ماشین اسفالت کف خیابان را جنگ زده تپاک کرد و زوزه کشید و به برادر آمد، پس همان که تپاک خسرو بود و ۲۲ سال بیشتر نداشت به طور عجیب مهارت داشت و شجاع بود طوری ویراز می رفت و گاز می داد و چپ و راست می کرد و حرکت می کرد که به معنی اخس کله دشوور پیدا کردم، محسن که چشمتش را بست و رو به می گفت.

«این بابا پاک بیرونه است کلاتر...» لفظ خدا کنه زنده برمیوم.

خسرو درایرو از بن جگر خنده سر داد و ادامه داد.

«بیرونه... آرو به چون مامور من بیرونه رانته گی هستم...» حاضریم همین الان نصف خسرو بدم و هر عوض اجازه داشته باشم هر طوری دوست دارم رانندگی کنم...»

خسرو درایرو می رفت، پکی دو بار حتی وقتی راه را بسته دید فرمان را بیچانه نوری پیاده رو و مسیر ادامه داد، حادو دست من با ماشینش پلن زنده شده فاصله داشت، صدیک ناگهان به یک چراغ قرمز رسید که «سارق» نوانست از چهارراه بگذرد، اما ما دست من حادو پنج با شش ریف ماشین ایستاده بودیم، حتی اگر بوی می ریم و پیاده می شدیم و می خواستیم ماشین های طویان را در کنیم، زمان انقدر کشته می شد که مرا از نفس بیروا.

انکار محسن هم داشت حسن را فکر می کرد که زه روی تاسیورت را بغیض گفت.

«رفت... فرای کرده...» از مستون در وقت...»

من هم بهر را پایین انداختم، خسرو درایرو ادا رو کرد به من و گفت.

«قرار کرده تاسه شما ادا کنده شما - کلاتر - فقط لب تر کن و به من اجازه بده که بگیرمش بقیه اش با من با اینکه متفوقش را می نفهمد اما چاره ای نداشت و فقط گفت.

«مواظب باش...»

حکایت امیر جوان بخت و سرزمین افسانه‌ها

نست دهم

به روایت: مصطفی کلاری



«دیگر پس است، هرچه زودتر بخوابید،
فرنان را سپریجه را به آشپزخانه ببر و کمی
کار پاشش بده، باید صد من سیب زمینی
پوست بکنید.
پس از رفتن نگهبان زلوم پورخند زان
گفت:
«این بود خشم تو؟ این بود فریادی که
زنان را زهردرگ می‌کنند؟
یو سترش دراز کشید و گفت:
«خون زود است که قدرت شگفت‌انگیز خود را
نمایان کند، رفتش که شد خورعت خواهی دید که من
چه نیرومند باشم که هم.
- تو دروغ می‌گویی.
- دروغ؟ دور باد از من مگر آدمیزاد دروغ
می‌گوید؟ در اصل حراش را تو؟
زلوم به او پشت کرد و بر بستر خود نشست و
گفت:
- پدرم همیشه به من اندرز می‌داد و می‌گفت:
صدا دروغ بگوئی! دروغ‌گوئی کز آدمیزاد است، ما
که فیروز امیر هرگز نباید دروغ بگوئیم.
- باور کن که دروغ نمی‌گویم و رفتی که ماه
شب چهاردهم طلوع کنند. قدرت من نیز کامل
می‌شود. آنوقت دمار از روزگار زان درخواهم
آورد.
زلوم گفت:
- باز هم صدای پامی آید، گمان کنم نگهبان دارد
می‌آید.
نگاهان در باز شد و نگهبان نمایان شد و گفت:
- دیگر محال است که پلور کتم که تو اصلاح
خواهی شد، تو مستحق مجازاتی مرگبار هستی.
زیرین گیسو فرمان داده است که اگر سخنان مردانه‌ای
از تو بشنوم تو را آزاد بکنیم که سرنوشت خود را
تعیین کنی.»

پلور با شایستی گفت:
- دوره بر زمین گیسو. می‌دانستم که او بسیار
مهربان است، قتل می‌دهم که هنگامی که به
سرزمین خوش‌بازگشتم هر روز یکی از مردان را به
نیج جلای بسیارم تا خوشونت بران را علیه زانان
جبران کرده باشم.
- می‌باشی گفت:
- دوره بر زمین گیسو. می‌دانستم که او بسیار
مهربان است، قتل می‌دهم که هنگامی که به
سرزمین خوش‌بازگشتم هر روز یکی از مردان را به
نیج جلای بسیارم تا خوشونت بران را علیه زانان
جبران کرده باشم.

دو قسمت‌های قبل خواندید
شهرزاد سرگرم کردن قلمب کسمه جانم، پلور
امیر جوان بخت بود که طلسم شد و از طرف «فرنان»
«ختر» «سام زود» که امیر طلسمی بود مورد علاقه
فران گرفت. «فرنان» از بیانی امیر «ختر»
«میسلم» حمله می‌کنند، جنگ معلوم و «فرنان»
کشته می‌شود و «میسلم» هم از شدت علاقه‌اش که
به «فرنان» داشت خودکشی می‌کند. «دو فراد» امیر را به
گودال محبت می‌دهد و به او می‌گوید تو می‌توانی موی
دم من و پر میسوم را آتش بوی و تارلی چشمی بیما
شوی و بویانی حتی پشت کوه را ده سیبی... امیر
به سوی کوه میسوم حرکت و بالاخره می‌آید و در نشستن
پر میسوم در دام او می‌افتد و میسوم را به هوا
برده بالای کوهی می‌گیرد. امیر با رنگست بر خورده
می‌کند و به امیر هشدار می‌دهد که اگر به قتل و
درازده بروی او تو را حاکم می‌کند. اما پلور زود به
امیر فرار می‌کند که به عنوان «آشپز» به قلم
شهرتی «درازهای آتش‌خوار» برود و برای او «قلم
قوله‌میز» از کشتی امیر صرف‌نظر می‌کند.
امیر به شلیل علاقه و درامی با تنبک زان
کسمو می‌تواند قلم قولوم بپرد و از او می‌داند زود به
انفالی زان گیسو و تنبک کال او را قلم فرار می‌کند. اما
روین گیسو که «درازهای» «درازهای» شده به قلم
پلور می‌گردد و امیر بوله خود می‌برد و در «دراز» خونبار
به قلم زان گیسو می‌گردد و می‌رسد و متوجه می‌شود
همگی زن هستند.
و اینکه بطیقه «مادر» از «فرنان» شهرزاد

این را گفت و قلب امیر را زیره انداخت و رفت.
زندان گفت:
- یا اینکه سه ماه است که اینجا می‌نویس
نشده‌ای، باید مجازات شوی.
امیر به گریه افتاد و گفت:
- پلور کنید که ادب شده‌ام، من...

- مگر با کودک سخن می‌گوئی که این گونه
الیهانه حرف می‌زنی؟ من دارم به تو می‌گویم که
باید مجازات شوی آنوقت تو از آزادی حرف
می‌زنی؟ تو کسی هستی که همین که آزاد شوی، هر
رو یکی از زنان را خواهی کشت.
- من؟ دور باد از من چنین جنایی. من از روزی
که به شما خدمت می‌کنم و طرف می‌شویم و چارو
می‌کنم و طعام می‌پزم و خانه‌داری می‌کنم، نفیسه‌دام
که زنان چقدر نادان و مهربان و خوب هستند... به جان
تو سوگند که می‌خواهم از سرزمین خود فرمان بدهم
که از این به بعد مردان خانه‌داری کنند و زنان به
پشتی لم بدهند و دست به سیاه و سفید نزنند.
- ساکت باش ای ابله، تو هرگز به قدرت نخواهی
رسید که بخواهی فرمان بدهی یا نه.
- نمی‌رسی؟ مگر زیرین گیسو فرمان نداده است
که فردا صبح سرنوشت خود را تعیین کنی؟
- درست است ولی آیا منی که سرنوشت تو
چیست؟
- آری، سرنوشت من این است که مرا اسوار اسپ
کنند و مرا در زمین را شام دعوت تا بوم و بر تخت
حکومت نیکه بزنم و روزگار مردان را سیاه کنم.
و با خود گفت:
- بگذار از این خراب شده بوم آنوقت من
می‌دانم و زنهانی ناگهان، چنان شعاری از...
نگهبان پرسید:
- با خودت چه می‌گوئی ای امیر گون بخت؟
- با خودم هیچ دارم. شوه‌های شکیجه مردان را
پیش خود تکرار می‌کنم تا بماند نرود که فرار است چه
بلاهای سر مردان بیایم.
- از دست تو خندام می‌گیرد.
- بختدار می‌دانی از خنده تو و همه زنان چه
خرد است می‌شود، از این به بعد به فرمان من کار زنان
خنده است و کار مردان گریه و زاری.
- این بیچاره مثل اینکه نمی‌دانی چه سرنوشتی
در انتظار نوست. تو فرنان می‌توانی تصمیم بگیری که
تو را به بالای صخره سرخ ببرم تا اگر گناه پاره‌دات
کنند یا اینکه تو را به بالای صخره زرد ببرم تا
مورچه‌های سرخ نیکه نکند.
- چه گفتی؟ اگر گناه مورچه‌های سرخ من غلط
می‌کنم که تصمیم بگیرم، مرا چه به تصمیم من
همین جا می‌مانم و برای شما آش می‌پزم و لیلی
می‌شویم و انگشتان را چارو می‌کنم.
- حرف زیبایی موقوف، امشب را خوب بخواب و
استراحت کن زیرا فردا آخرین روز زندگی توست.
نگهبان در را محکم بست و رفت. پلور با اندوه
گفت:
- ای امیر جوان بخت، دلم برایت می‌سوزد چه
سرنوشت شومی در انتظار نوست... یگو بدانم.
گرگهار انتخاب خواهی کرد یا مورچه‌ها را؟
- گمان می‌کنم مورچه‌ها بهتر باشند.
- مورچه‌ها مثل اینکه مورچه‌های سحر را
می‌شناسی. به اندازه به بار خیزان کشیدن طول
نی‌کشد که حتی استخوانهای رانیز خواهند خورد.
امیر در کتب دیوار نشست و سر بر زانوی اندوه

بها و گفت.

- پسرم! زلوم جان! امیدوارم هرگز بزرگ نشوی تا این زلزل تو را مانند من مجازات نکند.

- ولی من در سه روز دیگر بزرگ می شوم و این زمان شمار از روزگرم درخواهد آورد زیرا من از نواد مرغان درون صوب.

- قیله تو کیست؟ گشلی من مع لعل آنجا بودم، چرا چنین آرزویی می کنی؟

- زیرا اگر اهل قیله تو بودم، باکون مستم هزار نفر از زنان و هلاک کرده بودم و اینکه که قرار است گشته شوم، تنم خوش بود که هزار زن هلاک کرده ام و به هزاران زن زور گفتم.

- راست می گویی، اما قیله ما تازه مخصوصی هستند که احمیان نمی توانند از آنها باشند، ما بیوزاهیم، البته تا هنگامی که هر یکم معلوم نمی شود که ما بیوزاهیم و از قیله که ۱۲ سال رسه ما و یک روز از عمرمان گشتن نیز آدمی شویم.

- من شنیدم که دیو اهالی توانست دیوان گشته، آیا تو نیز می توانی ببری؟

- در سه روز دیگر که بزرگ شدم می توانم دیوان کنم.

- دو سه روز دیگر؟ آنکار چه می کنی؟

- هیچ زیرا اسیرم و از اسیران کاری ساخته نیست، ولی اگر کسی به من کمک می کرد از اینجا می گریختم، به قیله ام باز می گشتم و قاضی گیاه خوار را هلاک می کردم و حکومت قیله ام را به دست می گرفتم، این قضای ناچار از اهالی قیله دیوانه ها گیاه خوار است، آنها گیاه خوار می شنیدند، مانند حیوانات گیاه خوار از جنگ و دشمنی غریزان و از تیار زلف دست پرده نداشتند، آنها اسم قیله ما را به عصاره ترس آورده اند و مرغان ما را به سیلان ترس دچار کرده اند.

- چه می کنی عیسی... ای زلوم، دندانها اگر کاری کنم که درین کبوس سه روز به من مهلت بدهد می توانم به تو کمک کنم تا از اینجا بگریزی، در این صورت مرا نیز با خود خواهی برد؟

- زلوم بی درنگ گفت.

- تو را؟ نه در سه روز من نمی خوری زیرا او از زنان می نویسد، اگر تو این گونه زن قایل نبودی، تو را دیر خود می کردم.

- ای زلوم عزیز! به جانی همه بیوزاه ها سوگند می خورم که همین که از اینجا آزاد شدم به تشبیری بران تبدیل شوم و سبیل زنان را از زمین براندام.

- ای امیر جوان، بخت این افعه را با چه چیزی

مستعد می کنی؟

- در شگفتی آن که از من غفلت می خواهی، چه غفلتی بهتر از حسن انتقام جویی مرا؟ این زنان ناچار سه ماه است که مرا که مردی غیور و متعصبم قائل کرده اند، از من چون زنان مطیع کار کشیده اند و مرا از دانشه های فرمایان آنان پادشاه به هم مرغان خشکی و زن کش سوگند می خورم که همین که آزاد شوم و بر سر قدرت شستم آشفتل خشم را بر سر زنان بیزم و هر زنی را که بدم چنان بیاورم که به هرگز خرسند به هیچ چیز

به اندازه انتقام روحیه خردانه و رحم طوره مرا التیام می بخشد.

- زلوم گفت.

- پندیرم، اما با حکم زمین گیسو چه می کنی که گفته است صبح فردا تو را با به گرگهای درنده بیاورند، یا به مورد هلی سرخ؟

- چو فردا شود فکر فردا کنم.

شب سختی بر امیر جوان بخت گذشت و با اینکه بسیار خسته و خوابش نبرد و پیوسته به سرنوشت شومی که پیدا کرده بود فکر کرد، سرانجام بغض داشت و با اندوهی تلخ به آفتاب لگرسیت و پای پی آه کشید.

کسی که گشتن زمین گیسو او را به پارگاه خرد فراخواند و گفت.

- ای امیر! آیا تصمیم خود را گرفتی؟ آیا گرگها را

بر گزیده ای یا مورد هلی سرخ را؟

- امیر کرنشی کرد و گفت.

- هیچ کاری را، من خدشت به شمارا برگزیده ام.

- زمین گیسو لیختن بفرسوس زه و گفت.

- کار تو از این گونه سختان گشت است، زنان خرد خوبی از تو چنان به خشم آمده اند که اگر خودت یکی از این خرد را برنگزینی تو را بشوید خوششان

مجازات خواهند کرد.

- امیر آهی کشید و لحن خرد را نداشت بار کرد و گفت.

- ای زمین گیسو! بزرگوار! در مدتی که در خدمت شما بوده ام، دریافته ام که ما مرغان به شما زنان مستهای بسیاری روا داشته ایم، باور کن که اینکه از مرد بودن خود شرمسارم، پیوسته با آفرید کارم را از و تیار می کنم تا شاید گناهانم را ببخشد، حتی به او می گویم که چرا مرا خرد آوریدی؟ کاش مرا زن می آفریدی تا از این زنان بزرگوار، این گونه شرمند نبودم.

- زمین گیسو بیگانه گیوان زمین خود را از زحش و زحش داشت کنار زد و بر دوش افکند و دل امیر جوان بخت را خورین کرد و گفت.

- بفرمایم موقوفه آیا از این همه زلواغایی خود خسته نشدیدی؟ زودتر بگو که می خواهی چگونه بسیزی؟ اگر ناگویی، بیروست عمل می مانم و تو را از درخت شکمی می آویزم تا مگسها تو را بخورند، و خوب است بدانی که یک ماه طول می کشد تا مگسها تو را زحش کنند و خرد خرد بخورند.

- امیر سینه ای صاف کرد و گفت.

- من از مرگ نمی گریزم زیرا خرد را مستحق مرگ می دانم ولی تنها آرزویم این است که چند روز دیگر نیز به شما خدمت کنم تا شاید اندکی از بار گناهانم کینده شود، ای زمین گیسو! بهر حال از تو می خواهم تا خرد طوبی نشانی کنی که به من اجازه دهید که چند روز دیگر نیز زلفه بپاشم تا بتوانم به شما خدمت کنم و اندکی از بار گناهانم را پاکام.

■

لعله دارد

خاطرات کلانتر

بهار صفحه ۲۹

و خسرو که گریه فلفله منتظر همین کلام بود ناگهان زلفه عقب گرفت و در حال بهت و نابالویی جا آمد و خیلی از زلفه ها - ملتفت از اشیاء فوق العاده مغایب به شکلی که آنها را ملتفت از ویرو می آمد و او بسته به سینه همه ملتفتان طایفه طرفشان می تابست.

برای اولین بار در زندگی ام از زندگی گریه کرد، فرد دیگری داشت گریه، چند بار مرگ را پیش چشم دیدم، اما خسرو با مهارتی کبیر - و حتی می خیزد - خود را از محضه پیش آمده رهایی داد.

ملتفتان بهیچ وجه نمی درند و اعتراض می کردند و خسرو در برابر می خیزد و می رفت.

یک کیلومتری از چهارراه دور شده بودیم که بهای به پیوسته ملتفتان قرار گرفتیم - ما از زلفه محقق و او در مسیر خرد - و زلفه ساری که پس بر جانی بود، نظر افراسین بود که ما ماجامندیم و داشت با جیل راحت سیگار خود می کرد که ناگهان جیشی به ملتفتان افتاد و صدای خسرو پیچیده تری گریه کرد.

- آگه متاثره جی و بری تری آسون، از دست خسرو دریاب می تونی قرار کنی!

و همین طور هم شد، پس جوان فلفله بدقیقه دیگر از ملتفتان قرار گرفت، زیرا خسرو بر یک فرصت مناسب پیچیده طوبی و او را داشت به قوه کرد، رنگ محسن دل کم شده بود و حال من هم بهر از او حسا محسن آمد و بعد عیسی بود که می خواست نسبت به جوان ساری واکنش نشان بدهد که پس جوان ناگهان از زیر گریه!

■

به کلانتری که رسیدیم ما خوری و افراسین ما تصدیق دروغ را با یاوره، ساقی بعد او رفتار شد، محل اختلاط بر سر را [جوان] جلده بود و طوبی به حلقه صدیق رفته بود نشان بدهد، بعد از افسوس اعزام شد و بر او باغ و خوش نهاران!

و امیر جوان ساری حرفی زد که به هیچ قدرتم

سه به پیوسته جوی بود... یک توبی اختصاف...

ما در سه نفر از مقام کتاش ملتفتان شما واپسند و دیدم که من به شوی گفتم [چندین نام می خواند ملتفتان] پس در سوار بشوید بعد از تکراری شروع شد و طوبی ستم که من ملتفتان بزد و بدم جلدی خونه یکی از رقام در وقتی به او نشان دادم یک برسی چتر کباب جایزه بگیرم... [پس جوان به شدت گریست و ادامه داد] به خدا من خرد نیستم کلانتر... من تیر از

خاروا و اهالی محل سؤال کنند... متوجه می شید!

خیلی نام می خواست از ما بختش اما کتاشین

معتوبت را بعیض کردم، دو ماه و یک روز زلفان!

و اما خسرو در برابر... نام می خواهد گفتن سایر

در مورد او پسندگی نام کتاش خسرو چند وقت بعد بر یکا

ما میریت عیبه به ما کمک کرد، بهر حال این کمک و

شرح شخصیت او را می گذارم برای هفته بعد.

■

۹۰ فرایوب به عیسی افتند.

چاپ و انتشار این سلسله مطالب به منزله
صحت و تأیید موارد مطرح شده در آن نیست

«مان ای دل عبرت بین»

قربانی

با استخر و حمامی خوب، فصلی بهار است، منظره نامنطقه‌ها را بین و فصل،
روابط عمومی سازمان زندانها و ارتباطات خصوصی دادگستری کل استان تهران و
تأسیسات خبریانی که در حومه این کارگاه با بارها و بارها

شور و غوغا می‌کنند هفته اخیر، به بند

مجلس عالی زندانیان، فصلی رفتند. بعد از

تفاتیلی اشتغال، مرد جوانی برای مصاحبه آمد، قد بلند

بود با صورتی اصلاح شده، چشمتی نورشت و آبروی

پرو، لباسی سفید، روئی نداشت، بسیار مودبانه و جودار

سخن می‌گفت، بعد از کمی گفتگو موجه شد که از

همکاری با مطبوعاتی خوبان است، بعد هم عذرهای

داد به همه از همکاری ما در دیگر نشریات بودند

برخی را عذر بودم و از نویسنده

می‌شناسید، برخی را هم فقط از طریق

آشنایان می‌شناختم و با چهره آنها یگانه

بودم، از جمله آخرین بنی را که بود وقتی گفتند او را

هم فقط از طریق آشنایان می‌شناختم، بخشدی زد و

گفت

و حالا صاحب این نام ملایم شناستم!

و بعد با توجه به اینکه خودش مطبوعاتی بود و با

نحوه تکریم آشنا رفته کلام را به دست گرفت و

گفت

در انتخابات دوره قبل مجلس - مجلس پنجم -

مشارکت تبلیغاتی بودم، در انتخابات مجلس ششم هم

مشارکت تبلیغاتی چند مجمع را به عهده داشتم و

نمی‌دانم بگیرم چه چشمتی یا بدخته‌ها من شکل من هم

از همانجا آغاز شد، یعنی زمانی که در بالای این

کارها ۳۰ درصد تبلیغات یکی از احزاب را به عهده

گرفتم، که البته به خاطر نوع تبلیغی که برای آنها

انجام داده بودیم دو شب را هم در زندان اطلاعات

گذرانیدم، چرا که پوست‌های تبلیغاتی مجلس ششم

باید در اندازه ۱۵۰۰۰ چاپ می‌شد اما آن حزب

مردی از شورای عالی نظارت بر انتخابات گرفته

بجز روزنامه خود را در اندازه ۱۰۰۰۰ چاپ

کنند، دفتر ما هم این عکس‌ها را توزیع می‌کرد که

یک روز روزارت اطلاعات به سراشان آمد و بنده را

متهم کردند، البته من مدارک و قراردادهایی را که

میان ما و حزب منعقد شده بود ارائه کردم و ولی

متأخراً هیچ کس از ما حمایت نکرد و به ناچار

مجبور شدیم به میردن وثیقه به‌طور موقت آزاد شویم،

که البته آن پرونده کاملاً باز است.

در واقع آن همان زمان شروع شد که آنها پشت

ما را خالی کردند، به محال ما تبلیغات خود را انجام

دادیم ولی آن حزب در انتخابات مجلس را می‌لایم را

بیاورد، با خبریه شنیدی که از طرف جناحهای دیگر

به آنها وارد شده بود، نه راه برای حفظ بقای

تشکیلات این بود که چهره ضررهای بعدی را بگیرند.

آنها برای انجام کارهای تبلیغاتی خود با چندین

شرکت تبلیغاتی قرارداد داشتند که یکی از آنها

شرکت مایه‌د که سهام آن متعلق به من هم بود و

متراد ۱۲۵ هشت، دارای تحصیلات عالی در

در رشته می‌باشم و متأسفانه حدود ۱۲ ماه است به

قتل صدر چک بلانچل در زندان هستم.

پشتینه کاری‌ام برمی‌گردد به هفته‌نامه‌هایی مثل

پیام شرق، گریسار، ادای معرفت، ندای طوایر و پیام

سبز.

اما پشتینه خرداقتی‌ام بچه شهرستان گریسار

هستم، همان‌طور که می‌دانید گریسار از توابع استان

سمنان است و در ۸۰ کیلومتر ۸۰ حاده تهران قرار دارد.

شرایط تحصیل را اگرچه خیلی سخت گذراندم و با

اینکه پدر و مادرم هر دو بی‌سواد بودند، ولی ما پنج

برادر و دو خواهر هیچ کدام تحصیلات کمتر از

لیسانس نداریم و همین رقابت در خانواده بود که

داشت شد من به عنوان آخرین فرزند خانواده

تجلیات را ادامه دهم و از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل

مهندسی نیرویی و آموزشی کشاورزی فارغ‌التحصیل

شدم اما چون قاناً به نوشتن و روزنامه‌نگاری

علاقه‌مند بودم، دوره کامل روزنامه‌نگاری را در

مؤسسه رسا گذراندم و از حدود پانزده سال قبل

همکاری خود را در روزنامه‌ها شروع کردم.

اولین همکاری‌ام با مجله گزارش بود، در همان

مجله کتابی هم منتشر کردم با عنوان «فرهنگ

بین‌المللی کشاورزی و دامپروری آب در ایران» که

این کتابی جایگاه خاصی را در جهان پیدا کرد، بعد از

آن بین من دوره تبلیغات بین‌المللی را در مرکز

توسعه صادرات ایران گذراندم، بودم به عنوان مشاور

تبلیغات چند حزب در شرایط متفاوت شروع به کار

کردم.

خواردهاوان است.

در قرارداد متعدد میان شرکت ما و آن حزب بنا
بود که ما هر کاری انجام می‌دهیم در همان زمان
حزب هم حق‌العمل‌مان را بدهد. تا آخرین مرحله که
حدود سی میلیون و اندکی از طلب ما باقی مانده بود
بعد از انتخابات، حزب برای اینکه بتواند هزینه‌هایی
را پیش‌دهد، آنها را بین شرکت‌هایی که با آنها
همکاری داشت سرشکن کرد.

دری آن یک روز، یکی از مسؤولان حزب
تمامی پیمانکاران را احضار و دستور پرداخت
مطالبات آنها را صادر کرد، ما از طبقه ششم همان
ساختمان به طبقه چهارم مراجعه کردیم، در آنجا
خانمی رسیدیم و با ما داد و گفت آنها را امضا
کنیم و مطالبات خود را بگیریم، من که خبرنگار بودم
و ششم نیزی داشتم، رسیدها را امضا نکردم و تا وقتی
چکها را آوردند، وقتی چکها را دادند مترجم شدم
که از مبلغ طلب مقدار نیم و باقی‌سوم آن را
دادند و بقیه را می‌گیرند یا بعداً می‌دهیم یا از طرف
ما به حزب بخشیده شدند و با کسی به آن بودم است.
از همان وقت اختلاف ما شروع شد، اما صانع‌ها
ما گفتند اگر این مبلغ را هم بگیریم، از بدستان رفته
است، من پول را گرفتم اما در رسیدها نوشتیم که مثلاً
پایت قرارداد شماره فلان اینجانب طلب خود را
در یافت کردیم و هیچ‌گونه شکایتی ندارم، آنها هم
امضا کردند و سراسر تمام شد.

اما من از رسیدها کپی گرفتم و آنها را برای یکی
از اعضا، فرستادم و گفتیم من این قراردادها را نسویه
کردم و از پایت قراردادها دیگر حدود ۱۸ میلیون و
اندکی هنوز بماند.

آنها هم مترجم شدند از نظر حقوقی نمی‌توانست
حرفی بزنند و ادعایی داشته باشند، این بود که شروع
کردیم به برقراری ارتباط دوسانه تا مرا از گرفت
طلب متصرف کنند، از طرفی من هم به پیمانکاران
خود بدعکار بودم، کسانی که در ریفند تبلیغات
نیرومند کاری نداشتند به اینکه من از کسی طلب
دارم یا نه، آنها پولشان را می‌خواستند، من به آن
حزب پیشنهاد کردم حداقل مقداری از طلبهای مرا
بدهند تا من بتوانم بدهی‌ام را بدهم، اما متأسفانه آنها
این کار را هم در حق من نکردند، کار به جایی رسید
که یک روز کارگرانی که درایست‌ها را نصب کرده
و پول خود را نگرفته بودند، خواستند مقابل دفتر آنها
تجمع کنند، اما آمدند و مقابل دفتر من تجمع کردند و
من مجبور شدم سه میلیون تومان پول بپردازم، بگیرم
و جواب آنها را بدهم تا شاید بعد بتوانم مطالبات مرا
بگیرم، اما هرچه زمان گشتت وضع اصلاً قری
نکرد، از طرفی چکهای من شروع به برگشت کرد،
مجبور شدم خانه را بپوشم، بعد ماشین را و خلاصه
دار و ندارم را از دست دادم.

بارها و بارها خودم و خانم که او هم گریست و
در روزنامه شافل است به آنها مراجعه کردم ولی
هیچ جوابی نگرفتیم، حتی وقتی شکایت کردم
نماینده حقوقی آنها به دادگاه آمد و گفت که ما راه به
جایی نمی‌رویم و بهتر است با آنها همکاری کنیم.
همکاری من یعنی اینکه در سالهای بعد مجدداً مشاور
آنها باشم و طلب‌هایمان را بگیریم، بد
مشکلی که آنها برای من ایجاد کردند و خلاصه

من هم یکی از قربانیان چک هستم یک خبرنگار و یک هنرمند که هیچ گاهی ندارد جز آنکه پولش را ندادند تا پول دیگران را بدهد



شدم و چون همه هم مرا می‌شناختند نظمی به مراتب شدیدتر به من حورید، درحالی که اگر آن حزب ملت مرا می‌داد هرگز چنین مشکلی برای من پیش نمی‌آمد.

من در مقاله‌ای که هم‌اکنون نیز چاپ است نوشتم که این حزب در انتخابات مجلس حدود صد میلیون تومان هزینه کرد و چون ما در معاونت پشتیبانی آن حزب بودیم کاملاً می‌دیدیم که این افراد تحت هیچ شرایطی آن پول را در جای خوشی هزینه نمی‌کردند، به‌طور مثال چند صد میلیون تومان هزینه تبلیغات در مطبوعات بود که برای سه روز متوالی یک‌سوم صفحه اول تمام روزنامه‌ها به تبلیغات گاندیدی آنها اختصاص پیدا کرده بود.

لایحه را گفتم تا بدانی که با وجود این همه سرمایه‌گذاری از طرف آنها طلب ما که در مقابل آن اعداد و ارقام اصلاً به چشم نمی‌آمد، پراخت شد و باعث شد که تمام چک‌های من برگشت بخورد و اینجا کشیده شوم. زندگی‌ام نابود شود و موقعیت بر خطر یقین و چه‌بسا اگر هسر فرهنگی نداشتیم مطمئناً اختلافات زندگی خانوادگی هم پیامد دیگری بود که به‌شدت از این لحاظ مشکلی نداشتیم.

وقتی در زندان با دوستانی که در همان‌جا هستند صحبت می‌کنم و آنها سرگشتگان را برپاییم می‌گویند می‌بینم که مشکلات آنها فقط مشکل مالی نیست، بلکه پیامدها و غواپی این مشکل در زندگی آنها واقعاً درخسار بوده. برای مثال کسی برای رسیدن که داده به عنوان کارآموز در سال حبی گرفته درحالی که پدری ۸۰ هزار تومان بوده و حالا ۵۰ هزار تومان برای یک سال حبس ۵۰ هزار تومان جریمه و ۵۰ هزار تومان در مال دارد، حالا پس از یک سال در زندان مانده چه در سرش آمده هسرش طلای گرفته و چشمتی آزار و بهی‌اش تو برابر شد و این ساله گانگستر من هم شد.

الان زندگی‌ام نابود شده موقعیت اجتماعی‌ام در خطر افتاده و حتی مجبور شدم از کسانی که با آنها همکاری

مادری که برای من در بخش تبلیغات پیش آمده بود، مرا و اقامت از مقداری از وقت را صرف کارهای تعاری کنم اما سنا سخته به خاطر اینکه سیستم مالی درستی در جامعه ما وجود ندارد در تمام کارهای آن حرفه‌ای اقدام و میلیون‌ها تومان تمام سرمایه مشترک من و پدر ختم آن بین وقت و نهایتاً به اینجا ختم شد که من الان در زندان هستم.

این شرح طایفه بود، اما اجازه بدهید از بند یک خبرنگار به مسائل نگاه کنیم و من خرم ما را بر این تعلیل کنم.

تمام مشکلات من از آن ۱۸ میلیون تومانی آغاز شد که حزب آن را پراخت نکرده، الان مجموعه یکنه‌ای برگشتی من به ۱۸ میلیون تومان نمی‌رسد چون از تعدادی پراخت گرفته، تعدادی هم به صورت است و آن که دوره محکومیت پابت آنها تمام شده اما الان فقط به خاطر وقت و نیم میلیون تومان در زندان هستم.

البته این را هم بگویم که خوشخانه یکی از شاکیان اراضی شده که نکه زمینی که مال من و به تمام هسر است به ناشت کنیم و شش ماه بعد، پولش را بدهیم اگر او یا این مورد موافقت کند شاید طی چند روز آمده من آزاد شوم. ولی اگر موافقت نکنند به لحاظ قانونی می‌توانم میرا بماند و آن وقت من آنقدر باید اینجا بمانم تا پولش را بدهم، درحالی که من بر زندان ضلایه کاری می‌توانم انجام بدهم، البته این پول به سیستم قضایی ما وارد است چرا که چک یکی است کاملاً مالی است و هر کسی می‌تواند با یک چک سریع دیگری را جلب و راضی زندان کند.

درحالی که من نوبی به لحاظ موقعیتی که در جامعه داشتم، نه برای می‌کردم و نه متکرم می‌شدم، اما به خاطر همین مشکل قانونی که گفتم وارد زندان

داشتم خواست کنم یک سال به من وقت بدهند و مرا اخراج نکنند. شاید شترانم دوباره شروع به کار کنم. درحالی که می‌فانم این هم حدی دارد و آنها هم نادمی صبروری خواهند کرد.

از سوی دیگر نوبت دادگاه من به شش ماه آینده موکول شده است، و نیز چون زندانی شتم مقدار زیادی از مطالباتم را نمی‌توانم وصول کنم و به به‌کارهایم بدهم، همه آنها باعث شد زندگی جزایی که در این جامعه با احدی مفید بوده نابود شود و برای هیچ کس هم مهم نیست که آیند و غواپی و بی‌سرمایه‌ای این عمل آنها برای من چه خواهد بود. به‌نحی آنکه دوستان و نمایندگان مجلس نیز در این مورد خیلی گویای می‌کنند.

درحالی که خردشان می‌فانند که هیچ راه‌حلی ندارند جز اینکه مشکل چک را از جزای کیفری به جزای حقوقی درآورند.

در زمان قدیم اگر کسی بدهکار بود و طلبش را نمی‌داد، طلبکار به نوبت است بدهکار را به عنوان برده بفروشد تا به مطالباتش برسد. اما الان که این کار را نمی‌توانند انجام دهند، چه می‌کنند؟ طرف را تحویل زندانی می‌دهند تا پول آنها پراخت شود، درحالی که علاوه بر اینکه زندانی شدن این افراد غواپی و بی‌سرمایه‌ای پدری دارد، هزینه زیادی را هم به دوش دولت می‌گذارند.

آخرین رقمی که من به آن دست یافتم ۱۲۶ میلیارد تومان مخارجی است که سازمان زندانیان هر سال برای زندانیان مالی هزینه می‌کند، درحالی که رقم کل بدهی چک که حدود ۱۶ هزار میلیارد است (۱۶۰۰۰ میلیارد تومان) حدود ۱۲۰۰۰ میلیارد تومان است، حال دولت می‌تواند به جای هزینه کردن ۱۲۶ میلیارد تومان همین افراد را از یکسری مزایا محروم کند و تسهیلات خاصی را از آنها بگیرد تا آنها بدهی خود را بپردازند. حدود ۱۲۶ میلیارد تومان هم به نفع دولت صرفه‌جویی شود.

مورد دیگری که باید به آن اشاره کرد بحث چک در جامعه شست که سیستم خطایی دارد. یعنی یک نفر بدون هیچ پشتوانه مالی می‌آید یک دسته چکی می‌گیرد که می‌تواند میلیاردها تومان با آن معامله کند و چرخه اقتصادی کشور را مختل نماید. و این بحث به سیستم غلط بانکی ما برمی‌گردد.

پایه در صفحه ۶۱

به حواله ای‌دی‌بی‌اچ به یک همکار سابقش مجلس و قوه قضاییه به شکل بسیاری از رشتیانی یا آو و خانواده‌های او می‌شود و به‌همه ما شاهد شاهد شاهد رشتیانی کشور باشند و زندانیانی که صرفاً به‌خاطر بدبینی و یا دورنگی و... در آن‌ها (از سر کارهای جزایی، به دلیل عدم وصول حق و حقوق به‌همه در زندان) استفاده‌اند، نتوانست فرصت پیدا کرده و امکان تجدیدحیات و کار و تلاش مجدد و نشانی این به طلبکارانشان (پایه‌کنندگان).

کارهای دولتی بلکه صرفاً از سو استنباط و باور شکتی و یا استنباط به غیر مطابق اعتماد دیگر و یا عدم وصول طلبها و معاملات و یا برخورد با یک کارآموز و... کارشان به زندان کشیده است و حال در گرفتاری شدید به‌سر می‌زنند بدون آنکه به‌خواهی همکاران را کارهای تیره کنیم و هیچ کاشی را متوجه خود ندانیم، اما باید قبول کنیم که در موزه این چنینی مجازات زندان اصلاً برآورده و شایسته و اصلاح‌کننده نیست و حتی می‌تواند بسیاری از زندگی‌ها را مختل کند.

در راستا (مصلحت چک به مصلحت قانون چک در ایران، رفته و رفته به صورت یکی از تسهیلاتی که مصلحت نظام قضایی کشور برآمده است به‌نحی که بعضی قابل توجهی و برپایه‌های قضایی (احدود یک‌سوم) مربوط به چک است، نقطه‌ای می‌تواند مصلحت نظام قضایی را از آن نماند و که دارای شخصیت و روحیه انسانی قابل قبولی هستند، صرفاً به‌خاطر مجبور یک مصلحت در زمان به‌سر می‌روند و بسیاری از این افراد که از سر

داروهای مضر برای افراد مسن



اگر هنگام تجویز دارو برای افراد مسن، بیمار پزشکان دقت بیشتری به خرج دهند، میزان مرگ و حیر ناشی از داروهای زیان آور در میان این گروه سنی کاهش می‌یابد. زیرا بدن برخی از آنها نسبت به دارو عکس العمل تشدید نشان می‌دهد.

طی مطالعه‌ای که در نوامبر ۱۹۷۲ بیمار مسن انجام گرفت، پزشکان به این نتیجه رسیدند که حثت مرگ ۱۲۲ نفر یعنی حدود ۱۸ درصد آنها اثرات مرگ‌بار مستقیم یا غیرمستقیم دارو بوده است. این رقم را باید با رقم یک تا هفت درصد مرگ و حیر در تمام سنین، در سراسر جهان مقایسه کرد تا میزان بالای مرگ و حیر ناشی از دارو در این گروه سنی پرتفید.

اگرچه فضاوت درباره جلوگیری از مرگ و حیر دارو در افراد مسن، چندان ساده نیست اما اغلب محققان پزشکان را مورد سرزنش قرار می‌دهند زیرا تشخیص آثار جانبی اثر دارو و میزان اثر تجویز شده بر طبق سن متابولیسم و قدرت دفعی فرد متفاوت خواهد بود.

معمولاً مرگ و حیر عارضه سه روز پس از ورود به اتاق اورژانس رخ می‌دهد. پزشکان معتقدند اگر افراد پیری که به اورژانس مراجعه می‌کنند اهل ورزش باشند، درمانشان تا حدودی ساده‌تر است و پزشک قدرت انتخاب بیشتری در مورد آنها دارد.

اغلب عکس العمل‌های مرگ آور بدن پس از استفاده بیمار از داروهای که از پیش مصرف می‌کرده رخ می‌دهد. داروی رفیق کردن خون، داروی مربوط به فکر کردن خون بالا شدن رگهای خون و آسم از آن جمله‌اند.

نکته جالب اینجاست که مرگ‌های ناشی از دارو، همیشه به صورت سه به مهر باقی می‌ماند به گونه‌ای که طی دو سال مطالعه تنها هشت مورد از آن گزارش شده است.



خودتان را سول بزئید و پول جمع کنید!

یک روان‌شناس محقق تحقیقاتی را درباره روشهای معمول پول جمع کردن مردم انجام داده و به این نتیجه دست یافته است که شیوه‌های زیر کاملاً مفید هستند.

التماس یا پانتهایی را که می‌گیرید در بانک بگذارید. طوری عمل کنید که گویی هرگز این پولها را ندیده و ندانید.

وقتی مسئله کار می‌گیرید، آن را پس‌انداز کنید. حتی اگر مبلغ ناچیزی باشد، می‌توانید این پولها را در حساب سیرده جداگانه‌ای بگذارید.

اگر هر دو عضو اصلی خانواده کار می‌کنند، حتماً درآمد یکی را خرج و درآمد دیگری را پس‌انداز کنید. این شیوه تقسیم درآمد به مقدار زیادی مؤثر است.

آیا شما در دو کار می‌کنید؟ اگر دو کار می‌کنید، سعی کنید درآمد یکی از شغلها را جمع بگذارید و بقیه درآمدتان را خرج کنید. اگر این امکان وجود ندارد حداقل دست کمی لا پولتان را جمع کنید.

بهر است به مالیاتهای سالیانه و خرجهای درشت ناگهانی از قبل پندیشید و پیش‌بینی کنید. به این صورت پس‌اندازی برای آنها خواهید داشت تا در هنگام نیاز ناگهان کلاه و بی‌پول نشوید.

اختراع یک دوربین فوق العاده برای درمان سرطان سینه

دوربین کوچکی که اخیراً اختراع شده تصویری از اجزای درون سینه را مشخص می‌کند و به پزشکان این امکان را می‌دهد که توری از بروز سرطان سینه مطلع شوند.

این اختراع در درمان سرطان سینه که هر ساله میلیون‌ها زن را در سراسر جهان از پای درمی‌آورد انقلابی به پا کرده است.

شخصات دوربین مذکور به اندازه چند رشته موی انسان است. پزشکان آن را درون تاختل نوک سینه فرو می‌برند و بعد این وسیله تصویر مغناطیسی مخصوصی را از وضعیت درون سینه می‌گیرند و تصویر از سانی روی صفحه تلویزیون مشاهده می‌شود.

سرطان سینه مضر از آن توری قدیمی رشد می‌کند و به پانتهایی و جابجی احاطه می‌یابد. این دستگاه می‌تواند به عنوان شیوه‌ای جدید برای معاینه سینه سرطان سینه به کار گرفته شود.

در سه تا چهار سال آینده با پیشرفت چنین دستگاههایی، امکان جلوگیری از بسیاری سرطانها به وجود خواهد آمد.



سرطان سینه معمولاً ابتدا با تغییرات سلولی در مجرایهای شیری آغاز می‌شود و این حالت ده سال قبل از بروز تومور و توده اتفاق می‌افتد. با کشف اولین تغییرات سلولی می‌توان رشد بیماری را متوقف کرد.

دوربین جدید حتی قادر است از پانتهایی مشکوک به سرطان نمونه برداری کند، به عبارتی عمل بی‌سری را انجام می‌دهد. تاکنون توسط این دستگاه چهار زن انگلیسی مورد آزمایش تشخیص سرطان سینه قرار گرفته‌اند. پیش از این از ماموگرافی استفاده می‌شد.

این شیوه برای زمانی که از اختراعاتهای سرطانی هستند و امکان ابتلا به این بیماری در آنها زیاد است، می‌تواند بسیار مفید باشد زیرا که به این طریق بیمار، مراقب سلامتی‌شان خواهند بود.

در مراحل ابتدایی بیماری، سلولهای سرطانی سینه قادر نیستند لوله‌های شیری را ترک کنند و مشکل خاصی هم تریه نمی‌کنند اما رفته رفته با پیشرفت آنها مشکل آغاز می‌شود. این دستگاه قدرت تشخیص اولیه را به پزشکان می‌دهد تا در همان ابتدا با عمل جراحی، سلولهای تغییر شکل یافته را بیرون بیاورند.

همچنین داروهای مسدودکننده هورمون مانند تاموکسیفن می‌توانند از رشد سلولهای بیمار جلوگیری کنند.

حسابیت خود را کاهش دهید

دوین تمامی اصول گن پاییز به عنوان برگرد و
فشارترین فصل شناخته شده است.
با فرا رسیدن این فصل زرد فرمز و رنگارنگ مشکل
سیاهی از افراد حساب هم آغاز می شود. اگر شما هم یکی
از چند صد میلیون جمعیت حسابیت دار جهان هستید بهتر
است به چند تیرید ضدحسابیت که در زیر لای می شود
عمل کنید.

اول هرگز در بیرون از خانه ورزش نکنید بخصوص
در نیمه صبح زیرا در آن موقع بیشترین قوای معن
فضا پراکنده است.



نوم هر شب قبل از خواب سعی کنید بانشته ها و
بیخوابی را کاملاً بکناید و یا حتی چند ساعت قبل از خواب
با شامی مخصوص بشوید تا موهای میکروسکوپی
حسابیت را که در آنها جمع شده اند از بین ببرند. این
موهای ریز باعث ایجاد عطسه سرفه و پنهانی صورت
می شود.

سوم حتی المقدور پنجره ها را باز نکنید و از سیستم
تهویه هوا و همچنین بخاری الزمیل نیز استفاده نکنید. با
این کار می توانید اثرات مخفی را بگیری.

چهارم: مساجد نزنید. هنگام پیاده روی جازو زدن
جمع آوری پرهای حیاط خانه و دیگر فعالیت ها سبک
بزنید تا گردوغبار به بینی تلق وارد نشود.

پنجم: داروهایی چون آنتی بیوتیک و آسپرین
معمول شده هنگام مشاهده علامت حسابیت می توانند
بسیار مفید واقع شوند.

وقتی «دوستان» کمترند!

اجتماعی قراردادی دارند کمتر از کسانی که دوستان
معدودی دارند. در زندگی احساس
رضایت می کنند.



طبق شواهد به دست آمده خانها با
بالا رفتن سنتان و مواجه شدن با
چند گنهای زندگی فرضی مانند برخی
از معاشرتها به جای اینکه نقش
حاجت کنند و آرامش بخش داشته
باشند، تحسینی هستند.

اگر افراد آن چیزی را که از
دوستان انتظار دارند به دست
نیاورند، رزالتشان کم کم سره می شود.
طبق ملاحظاتی که در این گروه
مواقع مؤدبانه به دوستان باسخهای منفی
می دهند و مکالمات تلفنی کمتر و
کوتاهتر می شود. و اگر نخواهند
دوستان را به طور کامل ترک کنند
سالی یک بار با آنها قرار ملاقات
می گذارند. به این ترتیب پژوهشگران
گروه اجتماعی دانشگاه میشیگان پس از
یک دوره پژوهش روی خانها دریافت زنتی که روابط
کمتری را نیز ایجاد می کند.

مادران باردار، سیگار نکشید!

مادران بارداری که فکر می کنند کم کردن تعداد سیگار روزانه شان می تواند در سلامت کودکشان فایده باشد. باید در
طول فکوشان چندین بار نظر کنند.

طی یک مطالعه جدید کشف شد که حتی کشیدن چند نخ سیگار در روز می تواند اثرات آسیب زایی روی سلامتی
کودک داشته باشد. سیگار در هر حسی می تواند برای طفل درون شکم مادر مضر باشد. حتی زنتی که کمتر از روزی پنج نخ
سیگار در دوران بارداری می کشند، کودکانی سبک وزن به دنیا می آورند.

زنان سیگاری برای اینکه فرزندان با وزن معمولی داشته باشند باید حتماً سیگار را به طور کامل کنار بگذارند. از سالها
پیش پژوهشگران به این امر واقف بودند که مادران سیگاری، فرزندان کم وزن را زودتر از موعد به دنیا می آورند. همچنین
سندرم مرگ ناگهانی طفل نیز در آنها بیشتر بروز می کند.

سیگاری زنان باردار که قادر نیستند سیگار را به طور کامل ترک کنند، حیران مصرفشان را پایین می آورند. این دسته از
مادران میفهمند با اینکه با این کار وزن کودکشان به حد طبیعی می رسد یا نه.

به همین منظور یک گروه تحقیقاتی ابتدا ملیتهای را میان فرزندان کسانی که در دوران حملگی ۱۰ درصد میزان
سیگارشان را پایین آورده با کسانی که روند سابقشان را داشتند انجام داد. در این میان به فاکتورهای دیگری چون سن مادر
هم به عنوان عامل تعیین کننده دیگری دست یافتند. به علاوه تحقیقات دیگری را روی مادرانی که ۹۰ ماهگی فرزندان
سیگاری می کشیدند آغاز کردند.



نتیجه به دست آمده نشان داد
مادرانی که روزانه بیش از هشت نخ
سیگار می کشیدند، برای ارتقای وزن
کودکشان باید این میزان را کاهش دهند.
همچنین زنتی که کمتر از این میزان
سیگار مصرف می کردند، برای سلامت
کامل کودک باید همان مقدار را نیز کم
کنند.

اما نکته ای که کاملاً مشخص شد
اینکه سیگار هم برای مادر و هم طفل او
کاملاً مضر است. به همین دلیل
پژوهشگران شیوه های جدیدی را برای
ترک دادن این مادران ابداع کردند.
مادران باید روی سلامت کودک خود از
لطفه اول بارداری سیگار را کنار
بگذارند.

مربی عزیز من

نوشته سیمین گلرود

ترجمه سحر اعلی شهیدزاد

مردی که روزی
جوانان بسیاری
را پرورش و
تعلیم داده بود،
حالا در مقابل
۹ پله احساس عجز
می کرد!



داری آقا واقعا لذت می خواهی زیر دست یک مربی
تعلیم بیسی...

برایان درحالی که از نگاه کردن به کسی پرهیز
می کرد گفت «آره فکر کنم»

کین نمی توانست و فلش را برای کسی که
مطمئن نبود می خواهد چه کار کند تلفظ کند. آنقدر
به پرایان نگاه کرد تا اینکه او کلمات در چشمانش
خیره شد و گفت «بله می خواهم»

کین پاسخ داد «ایسی من هم کار تعلیم را شروع
می کنم»

چهارمی کین در آن بهار سال ۱۳۹۲ ۵۸ ساله شده
و دیگر انگیزه خود را از دست داده بود. در بچه
بزرگش از طایفه او رفته و مستقل زندگی می کردند
و کوچکترین پسرش که او هم پرایان نام داشت به
زودی پدرش را ترک می کرد زیرا که قصد داشت
به نیروی دریایی ملحق شود.

آرزوی کین قریب داند در مدرسه و مربیگری
دوومیدانی بوده، ۱۳ سال در مدرسه ای در
نیوجرسی به کاری که عشق می ورزید، مشغول بود،
در آنجا به بچه ها هم خواندن و هم دیدن درس
می داد و این نهایت خوشبختی کین بود.

اما پس از یک جدایی تلخ از همسرش، حضانت
دو فرزند بزرگش را برعهده گرفت و همراه آنها

باد تنهایی که در زمین فوتبال حیاض مدرسه
می وزید، آن بعد از ظهر بهاری را سره کرده بود.

چهارمی کین دگمه های کت اورتنش قدیمی اش را
بست و یقه اش را تا پشت گردنش بالا کشید، و در
همان حال نگاهش به پسری که با شورت قرمز در
زمین می دوید خیره ماند. قدمهایی که برمی داشت
از قد و قواره اش بسیار بزرگتر بودند.

زنی که در کنار چارلی ایستاده بود گفت،
«برایان عاشق دیدن تو هست» در صدای مویوند
و دپایی از اقلیمس نهفته بود. مویوند که یازده سال
پیش از همسرش جدا شده بود و حضانت اولادش را
برعهده داشت. دانیال یک مربی خوب برای پسر
یازده ساله اش می گشت.

این مرد کوتاه و چاق که دهه پنجاه زندگی اش
را می گذراند با آن هوای سفید و چهره شگفته
کتر از آنچه پرایان شبیه یک دودنه باشد، مربی به
نظر می رسید. درحقیقت او دلی ساهلانی گذشته
مصالح جایخانه بود و از مدتها پیش به هیچ کس
دویدن را تعلیم نداده بود.

برایان پس از اینکه از دویدن متوقف شد، در
کنار مادرش جای گرفت و از گوشه چشم به کین
خیره شد.

کین پرسید «مادر می گوید دویدن را دوست

راهی کالفرنیاشد تا زندگی تازه ای را آغاز کنند.
پس از آن واقعه دو سال در یک کالج مربی شد.
به دلیل نیاز مالی و کسب درآمد بالاتر به هتوران
و رستوران یک کتاب تکنیکی قراردادی امضا کرده
او که به شدت دچار بیماری فوری از وطن شده بود.
غایت در سال ۱۹۹۲ به نیوجرسی بازگشت و شغل
مصممی را انتخاب کرد. با این کار می توانست
چکباهش را پس کند. اما این وضعیت راضی اش
نیس کرد. او نیاز داشت دوباره کار مربیگری را از سر
بگیرد. حالا با پیشنهاد مویوند او می توانست
دوباره به شغل مورد علاقه اش مشغول شود. برایان
و کین هر دو به این کاریز داشتند.

آن دو کار خود را آغاز کردند. برایان شاید به
دلیل اینکه وجود یک مرد مثل پدر را هرگز در
زندگی اش تجربه نکرده بود. دو برابر کین مقاومت
می کرد. در فاصله کمی از آغاز تمرین برایان در دو
مسابقه محلی شرکت کرده
کین به او گفت.

«ابتدا به راضی حرکت کن کم کم سرعت بگیر و
پس در قدمهای آخر با حرکت چگشتی و تمام
قدرت از خط پایان بگذر»

وقتی صدای تفنگ در فضا پیچید. برایان آنچنان
از جا کنده شد. گویی در نورسرت می بود. این مسابقه دو
۸۰۰ متر بود و نتیجتاً برایان در صدر آخر کم آورده
و پایش لغزید و عقب ماند. کین که عضلانی شده
بود از او پرسید «تو به جرف من گوش دادی یا از
شود قدرت استفاده کردی؟» «ایان هیچ جوابی نداد»

در مسابقه دیگر، دو ۱۶۰۰ متر با شلیک گلوله باز
هم برایان از جا کنده شد. اما به زودی خود را باقت
با همان دستور العمل «کین» علی رغم خستگی، در
دور آخر با قدرت قدمباهش را کشید و برنده شد.
برایان نفس نفس زنان به سمت کین دوید و
درحالی که لبخندی به لب داشت گفت: «روش تو»
آنها هر روز بعد از ظهر در پیست دوومیدانی
یکدیگر را ملاقات می کردند. روزها به ماهها و
ماهها به سالها تبدیل شد. و در ۱۳ سالگی او برنده
مثالی دوومیدانی در سراسر کشور شد. این رقابت
میان دوومیدانی بزرگوار شد و برایان با همان کلاهکی
بلند و سرعت بالایش موفقیت را کسب کرد. کین
درحالی که برایان مثالش را به تیراز انتقالش نصب
می کرد به او گفت «یک روز تو در رقابتی
دوومیدانی المپیک شرکت خواهی کرد»

کین برای اینکه احساس شغل و غرورش را به
برایان نشان دهد، یک دست لباس دوومیدانی که با
حروف بزرگ کلمه «چکشت» روی آن نوشته شده
بود به برایان هدیه داد.

حسن اعتماد به نفس در برایان روزبه روز بیشتر
می شد. اما مویوند همچنان نگران بود که آیا
توانسته آنچه را باید برای دختر جنبل و برایان انجام
دهد. بعد از طلاق او در مضیقه مالی قرار داشت. او
به عنوان کتابدار در یک شرکت کار می کرد. اما هر
زیمستان به مدت دو ماه آنجا تعطیل می شد و

سوییت مجبور بود با کمک حقوق یکاری
امرا و معاضد کند.

پس ادا ز پانکی زیادی برای کین نسانده بود با
این حال از وضعیت سوییت کمالاً خیر نداشت و
لش می خواست به آنها کمک کند. سوییت به
کین گفت: «تو خودت کلی گرفتاری داری اما مانند
عضوی از خانواده ما هستی».

پس از آن در ژانویه ۱۹۹۷ کین به خانواده
سوییت ملحق شد. همان سال برابان که چند ساعت
لد کشید، بود وارد ویرستان شد. حالا او درست
شبیه یک دوزخه واهی با پاهای کشیده و بدن
تضلانی بود و گامهایش را در میدان با دیسکین
خاصی برمی داشت، با این حال دانش آموز موفقی
نبود.

آنها در سال اول دیرستان باید «ایلیاده» را
می خواندند. اما برابان هیچ فایلی برای حفظ کردن
چنین مقالی نمی دید اما کین می دانست که لازم
است، کین شب یک با ترجمه ای از داستانهایی
حماسی هومر روی صندلی آشپزخانه شیرین مظهر
نشسته بود. وقتی برابان آن مطلب را در دست او
دید، پرسید: «اینها راجع به چیست عربی؟»

او برابان را تعجب کرد تا بپندید و گوش بدهد.
«اینها راجع به زندگی است».

درحالی که جنبر و سوییت شام را حاضر
می کردند کین با احساس شروع به خواندن یکی از
شعرهای حماسی باستانی کرد. برابان با شوق گوش
می داد، تا اینکه از او خواست چند خطی از آن را
بخواند. غایت او با پرافروختگی شروع به خواندن
کرد و خیلی زود تحت تأثیر فرمان بازیها، خشم
و وفاداری و نیرنگهای درون آن شعر قرار گرفت.

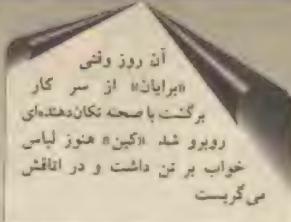
هفته های مشابهی هر شب او به خواندن این
اشعار ادامه داد. صبح های زود بعد از ظهرها و شبها
«ایلیاده» را چندین بار از سر تا ته خواند. کین به
آرامی روح این جوان را هم پرورش می داد تا از او
یک مفسر سازد.

آنها داستانهایی گوناگونی را راجع به ترس
خشم و نفرت خواندند و کین هر یک از آنها را تک
به تک برای برابان شرح می داد. تمرینات
صحیحگامی و مطالعات شبیه فینچال ادامه می یافت
و به تدریج هر دو تمرین می رفت که به سر نرسند.

قصه های انانی برابان پر از جویز و تشبیهات و
مسایلات کشوری و منطقه ای شده بود. پاییز سال
۱۹۹۸ فرارسید. برابان در استخوان ران دچار مشکل
شد و تراست در مسابقات شرکت نکرد.

کین هم که دچار حفظ عضلانی شدید شده بود.
از کین سؤال کرد چقدر بدتر بود. دکترهاه که گپیج شده
بودند. فکر می کردند او یک سگته خفیف مغزی
کرده است. ابتدا عصا به دست گرفت و کم کم
مجبور شد روی صندلی چرخدار بنشیند.

برابان دوباره قدرت پهلایش را به دست آورد.
اما کین همچنان نمی توانست او برده او در راه
رفتن و حتی ایستادن هم مشکل داشت. برابان



آن روز وقتی
«برابان» از سر کار
برگشت با صحنه تکان دهنده ای
روبرو شد «اکین» هنوز لباس
خواب بر تن داشت و در اتاقش
می گریست

تعلیمی پس اندازش را فاد و برای کین یک موتور
سه چرخ خرید و به این ترتیب او فاد بود سر زمین
تمرین برابان بیاید.

برابان در مارس ۲۰۰۰ در مسابقه ای ملی که بین
جغدهای دیرستانی انجام می شد شرکت کرد
بهترین دهنده های کشور در آن مسابقه شرکت
داشتند. سوییت کین را با صندلی چرخدار برای
نمایش مسابقه برد.

پس از شلیک آغاز مسابقه برابان در جلوی
نمایش رقابت کنندگان قرار گرفته اما بعد به طور
استراتژیکی خود را عقب کشید. نیمه ای مسیر را در
خط میانی پشت سر نرفت او دوید، هنوز بین او و
اولین نفر فاصله زیاد بود اما پس از اینکه به خط
پایان نزدیک شدند ناگهان هیچانی در جویشت
زیاده کشید و کلمه چکرت در مغزش رنگ زد و او را
به جلو راند.

کین از جایگاهش نزدیک خط پایان «برابان» را
می دید که با نام قرا به سمت خط پایان می دوید.
کین تا آن موقع چنین گامهایی بلندی از برابان ندیده
بود و نهان او برنده شد.
یک ماه بعد کین کم کم صدايش و بعد خوان
غناخوردن را از دست داد. غایت پزشکان تشخیص
چندینی دادند. او دچار بیماری خاصی شده بود که به
مرور عضلاتش را از دست می داد. کین آن عود
بر قدرت کرد و روشکاران بسیاری را پرورش داده
بود. حالا تمامی عضلاتش را از دست می داد.
نخاعش درحال فاسد شدن بود. او باید به زودی
می فهمید که چند ماه دیگر بیشتر زنده نیست.

کین با زبانی لکنت دار به برابان گفت «اصلاً»
ناراحت نباش. من زندگی خوبی داشتم و تا زمانی
که زنده ام، مربی تو می مانم».

سوییت با تمام قدرت از کین مراقبت می کرد.
لباسهای کین را عوض می کرد. او را روی صندلی
چرخدار می نشاند و سر زمین دو میبانی می برد.
داروهایش را می داد. غایتش را هم کم کم در دعایش
می گذاشت و تمامی کارهایش را انجام می داد.
بزرگترین جنگ هر روز کین با پله ها بود.

از انانی شخصی اش تا آشپزخانه ۹ پله وجود
داشت که هر روز او به سختی تلاشی می کرد
به تهیانی آن آنها بالا برود. به زودی دیگر نتوانست
این کار را انجام دهد. حتی با کمک سوییت هم
دقیقه ای طول می کشید تا از آن ۹ پله بالا برود و هر روز

هو این وضع سخت تر می شد.
در اگوسته جنبر دو دانشگاه آویزونا قبول شد
و سوییت برای کمک به او مجبور بود همراهش
برود. برابان گفت «ماشان شما برو من از چارلی
مراقبت می کنم».

اولین روزی که سوییت آنجا را ترک کرد.
برابان مجبور بود صبح زود از خانه بیرون برود. او
یک شغل تابستانی به عنوان مشاور یک بنیم گرفته
بود. بعد از تمام شدن کارش به سر می رفت به خانه
برگشت. وقتی به خانه رسید با صحنه
تکان دهنده ای روبرو شد. کین هنوز لباس خواب بر
تن داشت و در تاریکی اتاق روی یک صندلی
نشسته و می گریست.

برابان می کرد او را آرام کند. به او گفت: باید
لباسهای بیرونش را بپوشد تا همراه هم به میدان
برود. کین حاضر نمی شد...

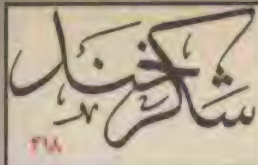
آن شب پسر کوچک کین «برابان» که در
خدمت نیروی دریایی بود به خانه بازگشت. هر دو
برابان با کین صحبت کردند و او را متقاعد کردند تا
لباسش را عوض کند و از اتاق بیرون بیاید. او
دوباره در مقابل پله ها قرار گرفت. ۹ پله
می توانست ببیند که او تریسیده است. فقط ۹ پله
پله هایی که روزگاری برای او اسلایس محسوب
نمی شدند امروز چون کوهی صعب در جلوی
چشمایش به نظر می رسیدند.

وقتی آنها زیر بغل کین را گرفتند تا کمکش
کنند رفیق اعتراضی او بلند شد و کین التماسی
می کرد تا به رختخوابش برگردد. دوست داشت این
بازی را تمام کند. برابان او را تشویق می کرد. «تو
می توانی این کار را بکنی».

برابان ناگهان دید. در چشمان مربی اش تصمیمی
درخشید. ناگهان او بلند شد و از میان دستمال آنها بیرون
کشید. با تلاش قدیمی برداشت و بعد ۹ پله را بالا
رفت. تا اینکه نفس بریده و خسته روی کف
آشپزخانه ایستاد. هر دو پسر که به او عشق
می ورزیدند، کین را در آغوش گرفتند.

آن روز بعد از ظهر وقتی سه مرد از زمین تمرین
بازگشتند پشت میز آشپزخانه بنشیند. درست
همانجایی که روزی کین داستانهایی از قهرمانهای
کتاب «هومر» برای برابان خوانده بود. در میان داستان
مربی اش را میان داستان فوسره و گفت «چارلی»
من هر چه دارم از وجود توست».

در ششم ژوئن برابان جایزه دو ۲۲۰۰ متر
رقابتی ایروسی را برد. کین این صحنه را از
جایگاه تماشاگران درحالی که روی صندلی او
مخپوش نشسته بود نظاره می کرد. ناگهان
زمان پنج از میان داستان او به زمین افتاد. قهرای آن
روز «اکین» کمالاً طلع شده. سوییت و برابان تا
آخرین لحظه در خانه شان از او مراقبت کردند.
چارلی کین غایت در ۲۳ ژوئن سال ۲۰۰۱ در
کار عزیزانش برابان و سوییت درگذشت.



کنده کارهای تهران

نیست روزی، کوچه‌های شهر تهران، کنده نیست
هر کجا پا می‌نهی، از خاک و شن آکنده نیست
بنده همسری نوبی تهران، شاهد این گندم
جرأت شامی شدن هم، در کسی چون بنده نیست
شرکت آب یا تلفن رفته، گازی می‌رسد
گر شکایت هم نمایم، چاره‌اش پرونده نیست
دائماً هر شرکتی، مشغول کنند کردن است
چاره این معضل دیرینه هم، آینده نیست
عابری کو کز صدای منه برقی و کنگ
گوش او گر، یگرش همچون فنر لوزنده نیست
کس نمی‌بینی که از گرد و غبار مته‌ها
یا دچار درد سر، یا سرفه‌ای سوزنده نیست
کوچه‌ها از وصله پینه، عینو چل تیکه‌اند
پا به هر جایی نمی‌نهی، فرشی جز این الکنده نیست
ووز بارانی اگر اقتصد کسی در چاله‌ها
خویش‌ن داری نمود، کار هر خوش‌خنده نیست
از دس انداز خیابانها و چاله چوله‌اش
هر که سالم نگذرد، ماتند من و اننده نیست
○ دی و وکیل باشی

چه می‌شد!

چه می‌شد گر که من خیرول بودم
نمی‌آمد سراغم غصه و غم
چه می‌شد گر که روی قبل نرمی
ندام عمر را مشغول بودم
درون میهمانی بزرگان
کسی تا فستی مدخل بودم
چه می‌شد آن که سالی پنج شش ماه
رم و پاریس و لیورپول بودم
چه می‌شد گر به قول خار جیها
«وری گود اند یسوتیقول» بودم
چه می‌شد وقت تقسیم غنایم
ستم مقدار کی! مشغول بودم
لیتودم رانده و مانده زهر جا
قوی چون رستم و هرکول بودم
چه می‌شد مثل بعضی‌های دیگر
زیر دست و زیر پنچول بودم
ز راه انحصار و رانت خواری
ز اسکن فول فول فول بودم
مخور حسرت، بگو «مرشد» چه می‌شد
به دور از حق و با مبسول بودم
در شد احمد - قلم

کله پاچه

منم از طالبان کله پاچه
یکس از عاشقان کله پاچه
خودم را می‌کنم دعوت به هر جا
اگر بین نشان کله پاچه
چو مزارش را خودم، افتخار به جان
بناگوش و زبان کله پاچه
چه لذت می‌برم در آن زمانی
که لیم استخوان کله پاچه
ز پس مغز آن هم، پریشب
قسم خودم به جان کله پاچه
به طباش محل گفتم، غمخیز
من از ترخ گسران کله پاچه
بگفتا، جای مستغف باشد
از این پس در دکان کله پاچه
همان بهتر که «جشید مقدم»
تو باشی نغمه‌خوان کله پاچه
جشید مقدم - ووردورد

دوستی‌های درخیم

نه عاشقی، نه سامانی مرا هست
نه سیم و زر، نه تومانی مرا هست
برو ای دزد ناشی بگذر از من
نه کاهی و نه کاغذانی مرا هست
آلا ای اسکنداس، ای دلبر من
که برده عشق تو، هوش از سر من
همیشه حسرت وصل تو دارم
نمی‌آیی چسرا اندر بر من
اگر هستم، چرا ماهر نمی‌شم
ز ترس آبرو حاصر نمی‌شم
خداندا مرا عاقل بگردان
و من را شاعری قابل بگردان
دو ساله دریدر دنبال کارم
عنايت کن سرا شاعلی بگردان
به کوشش شاعری قابل شوی تو
شاهین پیرلی - مجاهدت ترح
برای مزدوج هم کس تحمل
اگر هستی شاعلی شاعلی شوی تو
که بردی پخته و عاقل شوی تو
○ وکیل باشی

ورزش در پارک

به یک حمله یک ثان سنگ خوری
الا بهلوانی که نام آوری
بیرون آبی از بستر ت پامتاب
ناییده فردا هنوز آفتاب
پس از آنکه کردی به آنجا ورود
برو جانب پارکها صبح زود
هم چرخش و گردش و نرمش اند
بین خلق بسیار در ورزش اند
همه شاد و قیاف و نیکو خصال
جوانان متفاد و هشتاد سال!
یکی نوبی خشکی نماید شنا
یکی بال بالی زند در هوا
یکی در دوییدن شتاب آورد
یکی در کمر پیچ و تاب آورد
یکی در چمن آفتاده دمر
یکی دستها را زده بر کمر
یکی به موهای گردن فرو برده دست
یکی راست خوابیده بر نیم تخت
به میسل و کباده اندر خیال
یکی در مسیری کند هروله
ولی در همان حال مانده به جا!
یکی گشته سرگرم یگرای خویش
یکی گشته سرگرم یگرای خویش
ولی همچنان مانده یک لنگه پا
یکی حركتی کرده اندر هوا
یکی گویی اندر نقاشی دیده جن!
زده حلقه بر گرد پیری چو شمع
پس از ساعتی از نفس می‌روند
به پسترو برو زودتر یک شبی
تو هم ای برادر، اگر طالبی
یا و یکن ورزشت را شروع
و گر مایلستی به دیدار من
برانداز کن دیگران را دقیق
که گاهی در آنجا قدم می‌زنم
○ زود ترمون

۱- دن نمک ز کفری در ورزش بوگا.



فرماندهم
در نظر اف
گوش

مراسم خاص شهای احیا

شهای نوردهم یست و یکم و یست و سوم ماه مبارک رمضان را شهای احیا می گویند، در این شهای مردم با سحر به عبادت و خواندن قرآن و دعا مشغول هستند. اصلاً مخصوص این شهای هم در همه جا یکسان نیست و هر شهر و دیاری برای خود آداب و رسوم دارد اما آنچه عمومیت دارد عبادت است از انجام اعمال شرعی و خواندن سوره های از قرآن و دعای ویژه این شهای.

مردم در مورد این شها و برگزاری هرچه باشکوه تر مراسم این شهای عقاید خاصی دارند، از جمله می گویند هر کسی در شهای احیا بخوابد از رحمت حق بی نصیب می شود. شب زنده دارها معتقدند اگر اعمالشان در شهای احیا پذیرفته شود خداوند از گناهانشان می گذرد. همچنین حاجت کسی که برای اولین بار در این مراسم شرکت می کند، حتماً برآورده می شود.



باورهای مردم یزد

مردم یزد معتقدند در شب احیا ساعت به دنیا آمدن هر نوزاد و از دنیا رفتن هر شخصی از طرف ائمه اطهار و ملک مقرب خداوند معین می شود. همچنین معتقدند اگر کسی موقع خواندن دعا قرآن قرآن از سرش بگذرد، در آن سال می میرد یا کسی که نماز صبح رکنی می خواند اگر وسط نماز چرتش بگیرد آخر عمرش رسیده است و نیز معتقدند هر کس بعد از ماه رمضان بپیرز آمرزیده و عباداتی به درگاه خداوند قبول شده است.

مواذاری حضرت علی (ع) در مشهد

در مشهد روزهای نوردهم و یستم و یکم و یستم و سوم ماه مبارک رمضان را شهای احیا می گویند، در این شهای مردم با سحر به عبادت و خواندن قرآن و دعا مشغول هستند. اصلاً مخصوص این شهای هم در همه جا یکسان نیست و هر شهر و دیاری برای خود آداب و رسوم دارد اما آنچه عمومیت دارد عبادت است از انجام اعمال شرعی و خواندن سوره های از قرآن و دعای ویژه این شهای.

عواصم ریسان گره زدن

در مراسم شهای احیا شخصی که صدای بلند و رسا دارد یا پیشتر مسجد دعای جوشن گیه را می خواند و پس از هر بند دعا صدای بلند می گویند. فالوت فالوت فالوت خلتا فالوت می یارب. بعد هم در دلشان دعا را زمزمه می کنند و هنگام خواندن فالوت به یغ یا ریسانی که از قبل نهی کرده اند گره می زنند و به آن می دهند. دعای جوشن گیه سه بند دارد و به این ترتیب چند گره به ریسان زده می شود. یعنی هم تعدادی نبات یا نقل یا قند در دست دارند و به آن می دهند. یک گره خورده یا زده و نبات را برای تبریک و شفا نگه می دارند. قند معتقدند که این ریسان را اگر به گردن دختر دم بخت بپندارند، بخش بازی می شود. زنان شیرازی پنج فالوت را نگه می دارند تا هنگام مرگ لای کشایش بگذارند و معتقدند این پنج سب می شود از فشار قبر کاست شود.

زنان سقزی عقیده دارند این پنج حکم طلسم را دارد و برای دفع چشم زخم و بر آمان ماندن از گزند حشرات به گردن اطفال خود می بندند.

در روستای فیروزه گریس در شهای احیا از طرف باقی احیا و آتشی که نشتر دارند مقداری لند حبه به مسجد می آورند. هنگام خواندن دعای جوشن گیه به حبه های قند می دهند پس از آن امام مراسم احیا مقداری از قند را به جانب اکیازگاران تقسیم می کنند و معتقدند هر کس از این قند بخورد از تمام دردها و رنجها در امان می ماند. مقداری قند را هم در تنگ بزرگ پر از آب حل می کنند و به ریه کداه از اهالی آبادی یک استکان از این آب برای شفا می دهند. مقداری از آن را هم به گداه و احتیاج می باشند و عقیده دارند با دعا و رمضان بعد امتحانشان از هر بیماری در امان خواهد بود.

در خصوصیات فارس در شهای رمضان که معصوف فضل زمستان استند از اجیرستان رفته مسجد مقداری آتجیر می آورند و در آب حل می کنند و قناری آتجیر که در احیا قند دارند قسمت می کنند. اگر ماه رمضان در فصل بهار باشد باقیه پارینه شده انگور که از هم محصول شهای رفته است از شب زنده داران پنهانی می شود.

نماه های شما و سیاه

مرتضی انوشه از برازجان - الفین سامی از اصطفا - قریح الزمان شریانی از مشهد - فرهاد نوری از تهران - طاهره علاءالدین از رجبی شهر کرج - نورعلی آل مرغان از دزفول (دانه) - مهرداد شاکری از روستای خامس نورآباد ممسنی (دانه) - عبدالرحمن حمیدی از روستای سملی شلم - سیدمحمدی تریبی از دامغان - م. ریاحی از اردبیل

شهای یغ در حرمین

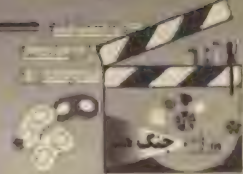
در حرمین به شهای نوردهم یستم و یکم ماه رمضان که برای امام حسین خورده و شهادت حضرت علی (ع) است شهای یغ می گویند. در این ایام مردم همه عزادارند و دست از کسب و کار می کشند و به سوگواری می پردازند. زن در هر پراهن مشک می پاشند تا بوی خوش می کشند و خطابی نمی بینند. موی سر و صورت را نمی تراشند. خطابی نمی کشند. صحبت های شاد نمی کنند و نمی خندند. حیوانی را شکار نمی کنند. گوشت یغ نمی کشند. به یغ و آلات برنده دست نمی زنند و در عوض به دعا و نیایش مشغول می شوند. به فاتحه اهل قبور می روند و برای اموات خیرات می کنند. در شهای یغ نوحه خوانی و مویه خوانی و سینه زنی تا صبح ادامه دارد. روز یستم و سوم هم در مسجد سوم امام را می گیرند و ختم قرآن می گذارند. بعضی از مردم به خاطر احترام به امام تا شب یستم و ختم که شب هفت امام است غذا طبخ نمی کنند و عزادارند. شب یستم و ختم هم آش رشته یا آش ولگ می پزند. یکی به خاطر پیریدن خزان امام و یکی هم به خاطر جشن هلاک شدن این ملجم.

در اسیر خوانداری حضرت علی (ع) در کازرون

در کازرون مردم شب نوردهم ماه مبارک رمضان مجالس فراوان قرآن را با پارچه سیاه پوش می کنند و بعد از پایان شب یستم و سوم پارچه ها را برمی دارند. در این شب «این ملجم مرا» را لعن و نفرین می کنند و قلابها بعد از تلاوت درو نوردهم قرآن مجید و دعاهای وارد بر مراسم فالوت و اصلاً شب قدر را به جا می آورند. اهالی کازرون در این شب برای اموات خود خرما و پشمک و زولبیا و کلوچه و شربت خیرات می کنند.

پختن حلیم نذری در تویت جام

در شب یستم و یکم آنها که نذری دارند حلیم می پزند و آن را در سینی های بزرگ می پزند و به مسجد می آورند. پس از خواندن نماز مغرب و عشا هر چهار - پنج نفر از نمازگزاران دور یک سینی می بنشینند و با حلیم ورزه طوره را می کشند. بعد از خورده حلیم در حق کسی که آن را پخته دعا می کنند و از خداوند می خواهند آرزویش برآورده شود. در شهای احیا این پختن حلیم نذری موسوم است.



زیر نظر: جاسان

«اصلاحات» ضرورت بقای سینما

ابراهیم محمدی

قسمت دوم

○ سینمای ایران قانونمند می‌شود

اراده تاریخی کلیت سینمای ایران که شرایط رو به تغییر روز جافه آن را دیکته کرده حتی بر طرد اداره سلیقه‌ای فردی و گروهی سینما درمان مستندگران هنر هنرمند و الهامی برپا کرد و سپرده شدن مدیریت سینما - در زمان آقای داد - به دست کسانی که ادب هنر و صنعت سینما بودند، توجهات و انتظارات فراوانی را شکل داد. مدیریت سینما بنا داشت ضمن وفاداری به آرمانهای جامعه و باورهای عمومی، در نحوه اداره سینما تغییرات چشمگیری را ایجاد کند، نخستین گام در این مسیر نامعوار، تهیه و تدوین مجموعه قوانینی بود که بتواند مرجعیت سینما را بپوشاند و اوضاع تولید و نمایش را سامان بدهد. برای رسیدن به این مهم، مهمترین حرکت مشارکت دادن متخصصان معهد امور سینما در آن بود زیرا چنین اقدام گسترده و مهمی نمی‌توانست بدون مشارکت و مشاوره با آنها عملی شود. داد و پراشتن کوشیدند که براساس یافته‌های ذهنی که برپایه واقعیت، نیازها و مشکلات موجود سینما حرکت کنند و نتیجه این کار باز شدن بیشتر فضای تولید همه گونه فیلم در عرصه سینما و از میان برداشتن بخشی از قوانین سلیقه‌ای دست و پاگیر تولید و نمایش فیلم بود.

بیشتر فیلسازان برای گرفتن پروانه‌های ساخت و نمایش هفت خوان را باید پشت سر می‌گذاشتند. اما در اوضاع جدید شرایط ساخت تألیف طرح فیلمنامه اخذ پروانه‌های ساخت و اکران از بین رفت و تسهیلات گوناگونی در جهت گروهبندی فیلم‌ها و سینماها رها شد.



کارشناس هنری پاسخ می‌گوید پاسخ به نامه‌های خوانندگان

تلف: ۲۹۹۲۲۸۲

● معصومه پراهمیزاده (از شورای خواننده گرامی مجله نامه و مطلب شما رسید. از محبت هایتان سپاس به همکارانمان سلیس‌گراییم، در زیر پناختی‌ها را که دربره برنامه حیاط خلوت نوشته و پیرامان ارسال کرده‌اید. درج می‌کنیم «در برنامه‌هایی مانند «حیاط خلوت» طوری وانمود می‌کنند که سینما به‌طور مستقیم با برنامه‌نمایی گرفته و در آن شرکت کرده است. در صورتی که این طور نیست. ما به هنگام بحث یکی از همین برنامه‌ها با آن نمایی گرفتیم که گفتند: «شماره ظنن متزلزل را بدیدید و تری نوبت بشید. ما خودمان با شما نمایی می‌گیریم». چند روز بعد رنگ رفت و در موقع ضبط آن برنامه ما را در یک گفتگوی لفظی شرکت دادند و در ضمن تأکید کردند که از برنامه خوانان تشکر کنید و بگویید فلان برنامه را می‌خواهیم و پیرامان بحث کنید! و قبلاً هم بگویید...» «والله... برنامه... مثلاً به‌طور مستقیم نمایی گرفته‌اید...» بعد از این نمایش بود که فهمیدیم... بعد... اینها همه‌اش بازی است. آخر چه اشکالی دارد که با ما صادق باشند؟ چرا مردم را گول می‌زنند؟ آیا کسی در صدا و سیما هست که جواب این قبیل بازیهای مردم‌فرویب را بدهد؟

● عاصمه شیخ الاسلامی (از تهران نامه شما را به وقت کریه و از تذکرات و انتقادهای شما در برابر مطالب انتقادی همکاران مطلع شدیم. حسن تشکر از توجه خوانندگان به مجله و صفحات هنری و انتقال نظراتان به دوستانمان در مجله در انتظار مطالب بهتر شما هستیم.

● داور بزوانی از رشتگان - محسن ذوقالقری - حسین بهلول از سوزور - محمدحسن جعفری از کرهیدان - سبیه مینبی از تهران - مرزا محسنی از کاشان - سیدمرتضی صفایی از قزوین - زینا ناصری از بندر انزلی - زاهد مناجایی از اهواز - صفورا مرتضوی از رشتگان - نایاب خلیلی از سنجع - مرتضی فرحانی از گرگان - یوسف کاشیپور از قزوین - سبیه اعدایی از قم - راضیه سیدی از تهران - محمدرضا صافعی از اهر - شهرام غلامی از تهران - حسین محسنی از شهرکرد... نامه‌های پراثر و لطیف و محبت‌ناشیده. از این همه اظهار تشکر و علاقه به مجله و جنگ هنر سلیس‌گراییم و از همکاران استقبال می‌کنیم.

نحوه اکران نمایش در شهرستانها تأسیس و رانداندازی سالنهای تازه نمایش دهد... ایجاد شد. با این حال هنوز هم مسائل چندین وجود داشته و تازه‌نمایان را از بی‌قانونی و خویشی براندازد البته لازم به ذکر است که عده‌ای از سینماگران قانع‌نشدن سینما را نمی‌پندرد و اساساً سینما را تابع هیچ قانونی به جز تولید و نمایش نمی‌دانند. آنها معتقدند که سینماگران باید مختار باشند تا هرچه که می‌خواهند و صلاح می‌دانند بسازند و در اوج خود بکارند و حرد برو کنند یا آنکه تلقی این گروه خالی از عفت نیست اما همه حقیقت هم نیست چرا که سینما بدون نظارت و کنترل هائی می‌شود که بر گذشته بود یعنی حاکمیت فیلمسازی و ابتکار.

از جمله مسائلی که هنوز بخشی از دست‌اندرکاران با آن مشکل دارند، درجه‌گذاری فیلم‌هاست که موافقان و مخالفان خاص خود را دارد. در این زمینه هم تلاشهایی شد تا این حرکت مفیدتر و سازنده‌تر صورت بگیرد یعنی اعطای درجه فقط مختص مسوولان سینما نباشد و اهالی سینما هم در این مورد فعالیت کنند. مورد دیگر مربوط به جشنواره‌ها و سینماها به فیلم‌ها جایزه است که همچنان سلیقه‌ها و سلیقه‌ها به فیلم‌ها جایزه می‌دهند و یا آنکه تغییرات اندکی در این عرصه شده اما نیازمند بازنگری و بازسازی اساسی است. در هر حال مسیر حرکت به سوی قانونمند شدن را آغاز کرده که امید بهبود در این زمینه بسیار است.

اهالی هنر و سینما گفته‌اند

○ فریاد یغما (کازرگوش) :
بضایات سینمای ما به آن گزیده نیست که اگر فیلمی تخیلی برای کودک ساخته شود او هم آن را بپذیرد. عین دلیل این نوع زائر سینمایی را کنار گذاشته‌ام.

○ فریاد کورنی (بازریک) :
ما در این چند دهه اخیر تمام ترحال اقتضایم. مثل ماشه دست مثل این استغری برانی که الی‌الیه محکوم است سگی را به طرف لاله کوهی حمله کند. نرسیده به قلعه سنگ فرو می‌شاند و یاز دوباره و دوباره.

○ آتشین پیروانی (بازریک) :
پیروانی و بازریک فیلم فوایدیست‌ها) سینما خیلی حرفه خوبی است. آدم‌های بسیار با شخصیتی هم در آن وجود دارند اما من نمی‌توانم هم در ورزش حضور داشته باشم و هم در سینما.

○ محمدعلی مجینی (فیلمساز و سخنگوی کتوت کازرگوش) :
گروهی از دلالان و سلق‌خوران تهیه و توزیع سینما که در شرایط جاری منافع خود را در خطر می‌بینند. ما برای کردن علم مخالفت با سینمای دولتی و چسباندن گروه‌های مختلف صحنی به این نظریه و تحت لوای آن. نقد پیش برتن جریانی را در سینما دارند که در صورت موفقیت در آینده، نزدیک کل سینمای ایران را در گردابی که برپا می‌کند غرق خواهد کرد.



عشقی که باور

نمی شود

علیرضا آهویی



فضای آشوبخانه و... - نه تنها زمینه برای نشان دادن واکنشهای لطیف بعد از کشف هیت باران فراهم می شود که برعکس بخشی از پلر مشکلات فیلمنامه اثر در نیمه دوم را نیز به روش می گیرد. ارائه این تصویر تند و خشن از لیلیان باران برای نشان دادن تحول او در متن اثر دچار مشکل می کند.

تحول لیلیان در اولین برخورد با باران واقعی آن قدر تند و احساسی شکل می گیرد که لیلیان باران به یکباره از دست می رود به ویژه آنکه لیلیان برای این عشق به شدت زمینی به دنبال یافتن ویژگیهای فزاینده و عرفانی نیز هست که فیلم و لیلیان را با مشکلات لاتینجلی مواجه می سازد.

واکنشهای اولیه لیلیان در مقابل باران به عنوان چسب معالقه بسیار عادی و متعارف به نظر می رسد. آنقدر متعارف که وقتی لیلیان حسی را می بیند به فروش هیت خود می شود. تلاشگر سنگت زده از این ایشار که فقط زمینه چینی و پرداخت مناسب است چیزی را باور نمی کند و وقتی ایشار لیلیان باور می شود تلاش لیلیان برای گذر کردن این لحظاتی متناظر از سکانسهای «مناظر لیلیان قلبی هم به جلی می رسد».

فصل برای باران از دست ما میروان و تلاش لیلیان برای فراری دادن او که کاملاً متناظر از سکانس عروسی شخصیت نوجوان فیلم چیده های آسان در دور پایش سلفه است در ساختار کنونی فیلم باران بیشتر نمایشگر را به خنده می اندازد. در این بین سکانس رودخانه و صحنه های کار کردن باران در ساحل خروشان آنکه بیشتر یادآور لارینگ خنده است به دلیل کارگردانی قوی و در خور تأمل اثر در این صحنه ها وحیت بهتر دارد. تلاش لیلیان برای رسیدن به یک پلین بدقی غری و به باهم آمدن مثل سایر آفرش رشک برانگیز است ولی در هر حال ایشار گریه های در بر بر خیز بدون زمینه چینی کافی به نقطه نقل اثر در نیمه پایانی آن تبدیل می شود باران با همه ویژگیهای مهم و درخشان تا ملش به فیلس از دست رفته می ماند!

تعریف عشق آسانی در باران خنده دار است و باران نمی شود. وقتی لیلیان به امامزاده بهار می رود بهارش باران آسانی را به «باران» زمینی ترجیح می دهد و فقط به های یایی از او دل خوش می کند باید بتواند تا کیری عمیق و مؤثر بر مخاطب اثر روحی بگذارد. فیلم در صورت کنونی اش فاخر به تعریف عشق آسانی و عرفانی نیست.

کارگران دیگر ترکیب می شود در فصلهای آغازین اثر معرفی می شود. با ورود باران به محوطه کارگاه ساختمانی تحولی چشمگیر در فرم اثر و شخصیت باران لیلیان و دیگران به وجود می آید. باران تا زمانی که در لیلیان «رحمت» کارگری سانی و کوشاک حسادت لیلیان را برمی انگیزد و وقتی هیتش فانی می شود خنای عاطفی لیلیان را به هم می ریزد. لیلیان باران تا زمانی که هنوز هیت واقعی باران برای لیلیان روشن نشده در ایجاد موقعیتهای واقعی و قابل باور موفق است به ویژه آنکه مجیدی در فضایی بسیار دقیق عمل می کند. سکانس خروشان ورود باران به همراه سلطان به کارگاه ساختمانی و اولین مواجهه با لیلیان از پلست شبکه های آب خروشان نقطه شروع ایجاد فضایی وهم آلود در برخوردی بعدی میان لیلیان و باران است.

مجیدی چند فصل فیلم را به نشان دادن برخورد های حسادت آمیز لیلیان با «باران» - رحمت - اختصاص می دهد و در این بین سعی می کند مایه های از طنز را هم در متن فیلمنامه برپا کند که مجالی برای تعدیل فضای تلخ و سیاحت فراهم شود. اما وقتی پای درخواست لیلیان و فریادهای همه کارگر آذری به میان می آید. فیلم با محصل از دست رفتن اسجام ساختمانی روبرو می شود.

واکنشهای لیلیان در برابر ورود باران به محوطه کارگاه قدری اغراق آمیز به نظر می رسد و وقتی او کار را به واکنشهای فیزیکی می کشاند - به هم ریختن

«باران» اثر مجید مجیدی برای شرکت در مسابقه اسکار انتخاب شده است اما آخرین فیلم مجیدی بهتری اینجاست و در یک خدا... هجدهمین بهترین اثرش به شمار می آید.

باران فیلم خوش عکس و فرمی است اما به دلیل وجود صحنه های اسلی در ساختار فیلمنامه می تواند در کارنامه مجیدی جایگاهی بهتر از ده سوم - بعد از رنگ خنا و چیده های آسان - برای خود پیدا.

به نظر می رسد که مجیدی حلاً نیکو پس از ضروری موفق در عرصه های بین المللی بیشترین نوازش را صرف کار با فرم و کارگردانی آفرش می کند و فیلمنامه هیت را آنقدر جدی نمی گیرد. قائل از آنکه آنچه اثر مجیدی را به ویژه در جشنواره های جهانی بر سر پایا گذاشته فیلمنامه ای محکم در کنار ساختار سینمایی آنها بوده است و حذف بهترین عامل نتیجه معکوس خواهد داشت.

باران فیلم کارگردان است و مجیدی در فضاسازی موقعیتهای گوناگون اثر از تجربه های موفق قبلی اش بهترین استفاده را به عمل می آورد. در نیمه اول اثر و قبل از ورود باران به فضای کارگاه ساختمانی مجیدی فضاهای تیره و رنگی آبی و خاکستری را برای فضاسازی انتخاب می کند و به کمک الکتروای صوتی و نورپردازی فضای کارگاه را می سازد.

«لطیف» کارگر ساختمانی به عنوان نقطه نقل واقع اثر به عنوان شخصیت پرشور و شور که مقام با

عکسها و دریاچه ای به گذشته های دور

فرستی صد داد با برای دیدار از سالیانگه عکسهای قدیمی که در مجموعه فرهنگی «عکسخانه شهر» وابسته به سازمان فرهنگی حری شهرداری

لازم به ذکر است نمایشگاه مذکور با عنوان «گردگان دیروز تصویرگری از کودکان دوره اواخر قاجار را نشان می دهد و آنچه در این دوره کودکان با هم می نمود اصالت در شبیه پرورش کودکان کشور بودی اثر از سستی ایرانی رایج در زمان خورشید پور است.

نیزان برقرار است. دیروز

این نمایشگاه رفتی رقم اینکه جانب نرجه بود به علت محدودیت نظر در آن ۱۵ نسخه اصلی عکس دیده می شد و باقی آن در دیروز ۲۲ نسخه دیگر با شلیک می شد. عکسهای فایزیه در شده با کیفیت نامناسب بود

44

شیرها و رویه‌های هفت هنر

زن دو تالار سنگلج



نمایش «زن» به کارگردانی «علی اصغر دشتی» دو تالار سنگلج به روی صحنه رفت.

نمایش «زن» که براساس حکایتی از الهی نامه عطار نیشابوری تنظیم شده است در شکل اجرا از شیوه‌های نمایش ایرانی (تعزیه نقالی و بخت حوضی) بهره می‌گیرد. نمایش زن چندی پیش در یازدهمین جشنواره سراسری نمایشهای آیینی سنتی به روی صحنه رفت و مورد توجه منتقدان نمایشگران و طوهران جشنواره قرار گرفت.

در اجرای این نمایش سعی شده است گونه‌های مختلف نمایش ایرانی به شکلی نو در هم آمیخته شوند تا اجزایی متفاوت و امروزی را از شیوه‌های سنتی با یک بافتن کهن به نمایشگران ارائه دهد.

در این نمایش «پیرس لطیف»، «مهرداد حجازی مهر»، «مسعود حجازی مهر»، «حسین عقیقی»، «ایمان ذوقی»، «علی عقیقی»، «حسن عقیقی»، «علی سرور» «علی رضا باقری» و «سیمه امیراصلاتی» به ایفای نقش می‌پردازند.

این نمایش فردروز به جز پنجشنبه‌ها ساعت ۱۸ به روی صحنه می‌رود.

پارون «اسکار» و مخالفان

اعضای هیأت انتخاب فیلم ایرانی برای معرفی به فرهنگستان علوم و هنرهای سینمایی آمریکا به اتفاق آرا «پارون» را برگزیدند. گرچه مخالفانهایی از سوی جماعتی از اهالی سینما در این خصوص وجود دارد اما پارون مائز بالاترین رای در هیأت انتخاب فیلم ایرانی بوده است.

هیأت انتخاب پس از بررسی جامع و بحث پیرامون فیلم‌های مطرح ایرانی که در روزهای اخیر به دلایل مختلف به عنوان گزاره‌های محتمل برای عرضه به فرهنگستان علوم و هنرهای سینمایی آمریکا مدنظر قرار گرفته بودند، به اتفاق آرا «پارون» را به عنوان نماینده ایرانی برای حضور در جمع مدعیان دریافت جایزه اسکار بهترین فیلم خارجی

زبان معرفی کرد.

فرهنگستان علوم و هنرهای سینمایی آمریکا از ۷۸ کشور برای معرفی فیلم برگزیده دعوت به عمل آورده است که از میان شصتین منتخب این سالنک تنها پنج فیلم به عنوان نامزد دریافت جایزه اسکار بهترین فیلم خارجی زبان انتخاب خواهند شد.

گفتنی است هفتادوپنجمین مراسم اسکار در روز ۲۴ مارس ۲۰۰۲ (چهارم فروردین ماه ۱۳۸۱) در کدآک لئاور، هالیوود، آنته‌باند در شهر لس‌آنجلس در آمریکا برگزار خواهد شد.

یوگرادی سومین نمایشگاه دوسالانه آثار مجسمه‌سازان در سال ۸۱

سومین نمایشگاه دو سالانه آثار مجسمه‌سازان معاصر ایران با حضور هنرمندان و پیشگروان مجسمه‌سازی اریه‌بشت ماه سال ۸۱ در موزه هنرهای معاصر برگزار می‌شود.

بروز شتابانی دیر سومین نمایشگاه دوسالانه مجسمه‌سازان حسن اعلام خبر فوق به خبرنگار ما

گفت: «دوری این دوره از نمایشگاه را برعهده دو گروه ایرانی و اروپایی گذاشته‌ایم که در رشته‌های مختلف هنری تخصص دارند».

وی افزود: «محمدامین میرفردوسکی، جواد مجلی، کمران کاتوزیان، نینا تنگر و بهزاد حاتم از ایران هیأت داور ی سومین دوسالانه مجسمه‌سازی را همراهی می‌کنند».

بیزاد فراهانی و فرهاد جم با «مهرنگ» با پرکار» می‌آیند



سریال مرگ و پرگار به تهیه‌کنندگی و کارگردانی امیرعلی حسینی که در گروه فیلم و سریال شبکه دوم سیما تهیه شده بود از این شبکه پخش می‌شود.

متن این سریال که در هفت قسمت ۶۰ دقیقه‌ای تهیه شده براساس داستان مرگ و پرگار اثر خورشید نوبیس براساس نگارش شده است. موضوع سریال اینکده در پی وقوع حوادثی در شهر بوینس آیرس آرژانتین یک کمیسر و یا پاترس پلیس شاخوور رسیدگی به این پرونده می‌شوند و در این میان با همکاری سردبیر یک روزنامه سعی در حل معما دارند. البته تریک به روش خود غالب از اینکده حوادث در جهت دیگری رقم می‌خورند و...

داستان‌گرداران اصلی سریال مرگ و پرگار به شرح زیرند:
تهیه کننده و کارگردان امیرعلی حسینی -
راوی: مفلح مقدم - تدوین: مژگان ملک زندی.
بازیگران: بهزاد فراهانی (توریراتوس) قرخ

عمنی (اریک لئونور) فرهاد جم (آنتونیو لوسیه) و...

پای فووتن هم به کازینو باز شد!



«کازینو» نخستین فیلم سینمایی آرش مصریان به زودی جلوی دوربین می‌رود.
در این فیلم که گفته می‌شود ۱۸۰ میلیون تومان هزینه خواهد داشت...

معدودرضا فروتن و چند تن از بازیگران جوان سینمای ایران ایفای نقش خواهند کرد. مضمون این فیلم حادثه‌ای - خانوادگی است.

پرفروشترین فیلم‌های هفته

فیلم	روز	ریال
دلبسته	۸	۱۱۹/۴۴۲/۰۰۰
موج‌مده	۲۲	۵۸۵/۵۷۸/۵۰۰
قوبادبخت	۲۲	۲۰۱/۵۵۸/۹۵۰
دختری به نام نند	۲۲	۷۲۱/۶۲۱/۱۰۰
زیرنومه	۲۲	۱۰۷/۱۸۷/۵۰۰
پارون	۲۲	۷۸۲/۴۴۲/۵۰۰
آواز	۸۵	۳۷۲/۸۱۹/۵۰۰

فیلم‌هایی که پروانه ساخت گرفتند

رستگاری در هشت و نیم (نوسند) محمدحسینی
کیمی - کارگردان: محمد سوتلانی - تهیه‌کننده: مسعود جعفری جوزانی
آینه‌های گرایه‌ای (نوسند) کارگردان و تهیه‌کننده: علی‌رضا داوودنژاد - نقش عمیق (نوسند) و کارگردان: پرویز شهبازی - تهیه‌کننده: امیر سمرانی

فیلم «هلمه یاسین» آماده پخش شد

فیلم تلویزیونی «هلمه یاسین» که در آنتن سینمای جوان ساخته شده از شبکه یک سیما پخش می‌شود.

داستان فیلم از این قرار است که در یکی از سالهای پس از جنگ نامهای از سیدعباس فرمانده مقاومت‌آلات به دست پسرچی قدیمی و معشایر فعلی یک نمایشگاه اتومبیل به نام نادر می‌رسد.

او در نامه از نادر خواسته تا در روز عملیات بیت‌المقدس هفت ساعت ۹ صبح سر پل کرخه بماند. و او در کشتی و قوس رفتن بر سر قرار با حوادث بسیاری روبرو می‌شود...

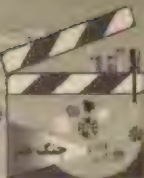
داستانگردان این فیلم عبیدات از نوسند و کارگردان اسماعیل رحیم‌زاده. مدیر فیلمبرداری: سیامک پورافشار - تهیه‌کننده: حبیب ایل‌بیگی.

این هفته داریوش اسدزاده

بازیگر تئاتر، سینما و تلویزیون

رو در رو با هنرمندان

رشید بهنام



تجربین اداره امور عمومی و غیره را به عهده داشتیم به حاکمیت عالی به تئاتر هدیه آیدها در ارک کسروم و در سال ۱۳۴۴ با ۲۰ سال خدمت بازنشسته شدیم...
تا چند فن با بازیگری را که با شما همکار بودید.

● من آشنایان در حال حاضر هیچکدام در تئاتر نیستند، بزرگانی مانند، افکاری صادق بهرامی، هوشنگ سارنگ، نصرت‌الله محسن محمدعلی جعفری، هوشنگ بهشتی نقیضت‌علی اصغر گرسری، معزالبرین فکری، استاد رفیع حاتمی... و خانها غصه صغری، پرچیده ایران فکری و...

تا آیا به نظر شما فعالیت‌های دوبله‌ی فنی جوان علاقه‌مند به بازیگری هست؟

● نه لوجه داشت باید که در سال ۱۳۲۰ جمعیت تهران شایع بود از او تا سه میلیون بیشتر نبود در حالی که در آن سالها چندین تئاتر وجود داشت مثل تئاتر تهران، جملعه، یازده، تئاتر سعدی، تئاتر لردیسی، تئاتر نصیر، تئاتر بهار، تئاتر دهقان تئاتر گیتی و... در حالی که امروز تهران با ۱۲ میلیون نفر تنها تعداد اندکی سالن تئاتر دارد... البته همان علاقه‌مند به سینما در تئاتر سال فارغ‌التحصیلی می‌شوند اما محل و مکانی نیست که جلب آن شوند و چند سالن تئاتری هم که هست فقط در اختیار چند گروه خاص قرار می‌گیرد، بنابراین بسیاری از عاشقان تئاتر نیکار می‌مانند...

تا سؤالی دارم که به شخص شما مربوط می‌شود. زمانی که مسوولیت فقهی بازیگری را به عهده داشتید تا چه اندازه در جهت فراهم ساختن زمینه «تلفیق» و آمیختن بازی با فنی فعالیت می‌کردید؟

حرف اول را به چه کنید؟ و کارگاه می‌داند

● من از آن می‌کنم که نخست در این زمینه موفق عمل نکردم است. البته دلیل آن عضویت نامم حضور بوده به عنوان مسوول بوده است بلکه مهمترین علت این است که ما در تشکیلات خود فعالیت نداریم چرا که اقتضای کار بوده است... و من آشنایان برای اشتغال ۷۰۰ نفر عضو نمی‌شد کاری انجام داد و آن هم به این دلیل که حرف اول را در انتخاب بازیگر تئاتر تکیه کارگران می‌زدند که البته خودش را بازیگر دیگری ندانده تا اگر این طور هست که شما به عنوان «مسوول» هیچگونه اقتضایی در معنویات بخشی تشکیلات خود نداشتید به چه دلیل تصویب می‌شد؟

● جان کلام همینست... در مجمع عمومی اخیر که

پارم وقتی متوجه شد که می‌خواهم هنریشه بشوم، من را از خانه بیرون کرد

اخراج از خانه

تا چه انگیزه‌ای باعث شد که واد این حرفه (بازیگری) شوید و عین‌العمل خانواده به هنگام شروع کارتان چگونه بود؟

● پدرم به کار تعزیه که در آن زمان رواج داشت می‌رفت و من از کودکی هر جا که امیاش تعزیه اجرا می‌شد، می‌رفتم و به همین دلیل بود که به این حرفه علاقه پیدا کردم اما پدر بنده تعزیه را کاملاً متفاوت می‌پنداشت به همین جهت وقتی متوجه شد که من هنرستان هنریشگی ثبت‌نام کرده‌ام و تصمیم دارم هنریشه بشوم به شدت عصبانی شد و من را از خانه بیرون کرد و هر کسی از او علت را می‌پرسید می‌گفت: «پسر! بی‌ایالت می‌خواهد مطرب بشود»

بابه کاران تئاتر و اجرای نمایشنامه‌های خارجی

تا اولین نمایشنامه‌ای که بازی کردید چه نام داشت و در کدام تئاتر به روی صحنه رفت؟

● اولین نقشی که بازی کردم در نمایشنامه «شاه‌نشین کبیر» بود و من در این نقشی به زبان انگلیسی حرف می‌زدم و فکر می‌کنم که در تئاتر تهران اجرا شد یعنی اولین تئاتری که «فلاسیما خورشید» بود - مرحوم سیدعلی خان نصیر آنها را اجرا کرده بود تا به‌عنوان هرستان به فعالیت بپردازند... البته بیشترین ضعف ما در آن زمان کمبود نمایشنامه‌های ایرانی بود به همین جهت بیشتر نمایشنامه‌های خارجی اجرا می‌شد، عبدالحمید نوشین که در فرانسه تحصیل کرده بود و در هنرستان هنریشگی تدریس می‌کرد نمایشنامه‌هایی مانند «فلسفه» و «مریض خیالی» اثر مولیر را ترجمه و به صحنه می‌برد. این نمایشنامه‌ها جنبه انتقادی داشتند.

از دست دادن بهترین موقعیت‌ها

تا آیا جوانی آن دوران هم مثل حالا به بازیگری علاقه‌مند بودند؟

● بله... با این تفاوت که آنها با عشق، ایمان و اخلاص کار می‌کردند، صحنه تئاتر برای آنها مقدس بود. بسیاری از جوانان آن دوره فقط به نفعی کار می‌نمایند و به خاطر علاقه وافر به تئاتر از موقعیت‌های که داشتند، دست می‌کشیدند مثل خود بنده که بهترین موقعیت‌ها را از دست دادم.

تا چطور؟

● به عنوان مثال من کارمند وزارت دارایی بودم و تعدادی استعفا می‌شوی مثل «بازرس ویژه» وزیر

تاکید...

... حالا دیگر باید واد هشتاد و هشت سال زنده‌اش شده باشد چون هفتاد و هشت سال که برای مصاحبه آمده بودنی گذشت سه روز دیگر ۷۹ سالگی را پشت‌سوی خواهد گذاشت و ۸۰ ساله خواهد شد... راستی این چه راز و وجوهی است که فکس در ۸۰ سالگی در نهایت تندیسی زانگی کند مغزی پوما و فکس داشته باشد و با م‌نله‌ریزی و کار و تلاش به وفاداره بپیوندد... مثل «داریوش اسدزاده» بازیگر قدیمی تئاتر و سینما که ما داشتیم ۸۰ ساله مانند «جوانان» تحرک دارد و لحظه‌ای از فعالیت‌های روزمره و بیرون علاقه‌اش لغبت نمی‌ورزد از او راز تندیسی‌اش را می‌پرسیم. می‌گوید خیلی کم می‌خورم و بی‌نماده زیاد را می‌خورم... ترس نمی‌گوید... موقع خدمت‌افشایی برای میوه‌فروشی تا محوطه «موسسه» با وی هنگام می‌شویم... بارش بازن آغاز شده است می‌پرسیم: «توهمیل را کجا باز کردی که این‌ها...» در حالی که پیش‌تر را باز می‌کند پاسخ می‌دهد: «توهمیلی در کار نیست... پهلوه‌ریزی برای سلامتی مفید است...» و به سرعت دور می‌شود...

تاسی اولین دوره «تلاش هنریشگی»

تا فعلاً تا آنجا که به خاطر باید ۷۹ بازیگری و «بازیگران» دوران خودتان صحبت کنید.

● در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ گروهی از علاقه‌مندان به فن «تئاتر» دور هم جمع شدند و تشکیل دادند و هرود آوردند با عنوان «گدای ایران» که به زبان کاران آن عبارت بودند از استاد سعید ناپسی، سیدعلی خان نصیر، منشی‌باشی بهرامی، غایت‌الله خان شیبانی استاد بهرامی، طاهرالدین، دکتر تعداد و...

در آن زمان در خیابان فردوسی پارک اندک (احل) ساخت شوروی، سالن بزرگی ساخته بودند که نمایشنامه‌ها در آن اجرا می‌شد. گروه «گدای ایران» درآمد حاصله از نمایش‌هایی را که اجرا می‌کردند صرف امور طبعی می‌کردند. از جمله کارهای ماندگار این گروه مدیرسای بود که در خیابان امیریه ساکن شدند و از آن به سال‌ها وقت آن زمان را نگار کرده... و اما در سال ۱۳۴۸ سالن برای تهران تشکیل شد با عنوان «سازمان پرورش افکار» که هدف آن توسعه و پیشبرد امور فرهنگی در جامعه بود و همین سازمان بود که برای اولین بار در سال ۱۳۲۰ هنرستان هنریشگی را در تهران تاسیس کرد.

تا هنوز جوانان اولین دوره این هنرستانی چه کسانی بودند؟ شما در کدام دوره حضور داشتید؟
● نا آگاهم که به یاد می‌آورم. در اولین دوره هنرستان هنریشگی، خانها، هورر، حسینی، شاه مرادی و آقایان نقیضت، فلاحتی، فکری و تعدادی دیگر که استیضای به خاطر نمی‌آید ثبت‌نام کرده بودند و بنده از سال ۱۳۲۲ وارد آن شدم.

می‌سازند که از عهد

هیچ روانکاری برسی پیدا

چند روز پیش در یکی از خیابانهای پرتردد شهر، سرواژه ایروانی از یک مکان مالکیت شخصی شنیدم. راننده بنابر شرایط مقتضی بر خیابان قصد عبور زود داشت اما عبور خرابی و سرازیر این اجازه را نمی‌داد. در همین حال یکی از ماژوران محترم و عبور اجازه را به او داد و رفتی به سمت ماشین آمد و خطاب به راننده گفت: «آقا! راه پشت را بپوشان می‌شود... آلا! است که صدای رانندگیام در پیاده‌آه راه‌انداز گفت: «عجب... ماژور محترم در حالی که اطراف را می‌پایند (مراجعه) گفته عجب که شب... این اولین کار مشخصات خیابان مالک و غیره را می‌فهمد و مرکز ماهم می‌فاند که بر این خیابان کدام ماژوران انجام وظیفه می‌کند...»

○ گرایش نوجوانان به موسیقی ایرانی

مدت مدیدی است که گرایش نوجوانان و حتی کودکان را به بازیگری موسیقی در کشور شاهد هستیم و از کثرت موسسه‌های آموزشی و فرهنگی که عبور می‌کنند، بیرون در فصل تابستان همه بچه‌ها از این کودکان و نوجوانان را می‌پسند که سازهای خود را بر دست دارند و از این مکتب‌های خارج می‌شوند.

این امر موجب خوشحالی است که «موسیقی ایرانی» و «سنتی» در بین این سلفا جایگاه خود را باز یافته است.

اما باید گفت این امر مستند و شهودی‌ها گراف آنها یافت شده یا صدای بی‌تفاوت از نوجوانان از برایان این مجرم و جانی که خوبت سیستم آموزشی ما بر سایر کشورهاست هر خط و نقاشی به این غیر از آنست و مطرح نیز بیرون که به لحاظ روحی تأثیر این فعالیت انفرادی در میان دانش‌آموزان فراهم داشته.

○ تجربه‌های نابوفقی

همان‌طور که همه شما می‌دانید، مجموعه زیر آسان شهر یا ایران سیاست معمول در تشریفات، حتی اینجاست محدوده‌های هر چیست بر بسته پس از این اسم [آ] به کار خود پایان داد ظاهر! آنچه ما را بر آن داشت که درباره این پیرام (سنا) موفقی تشریفات لقب ده‌هزار و تکرار این مجموعه با همین شیوه بر آینده نزدیک است که به گفته «مهران قهرمان» قرار است به تائید پنگ تا دو ماه دیگر بخش شود. البته بهتر این بود که «ظفرین» این توفیق و استقبال مردم و رسانه‌ها را در نظر بگیرد و کاری خود حفظ می‌کرد و اخلاقی که در این تکرار سرتار موجب شد از جانب کار خبری‌های چون «مهران مدیری» کم شود را تجربه نکند و حداقل اگر به فکر برنامه‌سازی است از ناآشنایی و شوهبانی جدید بهره بگیرد و «ایر آسان شهر» را به تفران یک کار موفقی به درگاه تکرار و می‌توانی نکند...

○ اتفاقات غیرمنتظره (۱)



چند تن قبل از منزل یکی از دوستان میوه‌ها بودیم و تلویزیون هم در حال غیر از یکی از سریال‌های هشتگ‌های بود! در حین بخش این مجموعه، دختر هفت ساله میوه‌ها با وقت فراوان که موجب تعجب ما شده بود، حرکات سریال را دنبال می‌کرد اما نکته جالب اینکه در حدهای از این مجموعه که مربوط به گذشته‌های هشتگی و رنج است، او قرار داشت تا به این صحنه‌ها مایه را پس خوش حس می‌کرد و بدون توجه به اطرافش مزاحم می‌کرد...
«آه! که برب می‌گوش چه‌قدر... آلا! فلانی فرد می‌گردد...»

جالبتر اینکه این اتفاقات هم می‌افتاد و این نظریه که به ما می‌گردد و با آسان پیوروندها می‌گردد «دیده... نکند» فاصله همین طوری است. خلاصه اینکه موضوع کلیشه شدن بعضی اتفاقات به اصطلاح تشریفه! کار که را هم نمی‌شناختی کردیم چه برسد به درگسار! که بعد از خبر خود را با این کلیشه‌ها گانسته! «چک» این بوی گوشی فرزند لطف ترسید پدرا «اتفاق کوس» گردن مادرها هنگام مخالفت فرزندان دم‌پخت به صدا زارمین رنگ گلان را رنگ افشار منزل رفتن گفتند سزالی، «کی می‌تونه باشه این وقت روز با شنبه!» خیلی بی‌خاشا شد! می‌پایه طرحی لوتی فرار داشت...

○ راهرو «عجب»!

«راهرو پیام» را انتخابه واسطه تشریفات که فیلاً در همین صفحات آورده شد، از اطراف و اکناف هم در مورد آن شنیده‌ایم. می‌شناسید.
این راهرو که به رانند «عجب» هم معروف است، یکی از فضاهای ویژه‌ایست حیات دوباره بخشیدن به تلبه‌های افسرده است! یعنی اگر اول صبح قبل از هر روزی این راهرو را گوش بنشیند، در بهترین شرایط کاری هم که باشد مجرای خوش‌زبان بخش صبحگاهی چنان با محلات دره و امیدبخش‌ها را به داشته‌هایشان قطع و از نداشته‌هایشان غافل

به منظور انتخاب انتخابی حیات دوباره برگزار شده بود، یا اینکه اکثریت آنها با کمال لطف از من می‌خواستند که خودم را به عنوان رئیس «انجمن «کتابخانه» کنم. اینجمن‌ها البته این نکته را بگیریم اگرچه ما در زمینه ایجاد کار توانستیم کاری انجام دهیم اما با همکاری دیگر همکاران خدمتی از نظر مسکن و امور رفاهی برای اعضا که در اصل خانواده بازیگران سینما محسوب می‌شوند صورت گرفت که ذکر جزئیات آن را ضروری نمی‌دانم...

تا حال که صحبت از خانواده‌ها شد به‌فراغت چند فرزند دارید چه می‌کنند و آیا آنها هم مثل شما عاشق سینما و تئاتر هستند؟

● دو فرزند پسر داریم که هر دو در خارج از کشور تحصیلات خود را به اتمام رسانده‌اند و هم‌اکنون هم سرگرم کار هستند. آنها انگیزه‌ای برای انجام کار در سینما و تئاتر نداشتند و هیچگاه به مسیر کار و حرفه‌ای نیامدند، بلکه در مسیر «انتقال» و «زندگی» گام برداشتند و خدا را شکر موفق هم شده‌اند...

البته لازم می‌فان که این نکته را عرض کنم، البته هیچ اجباری در نوع انتخاب رشته تحصیلی و یا شغل آنها نداشته‌ام بلکه با استعدادی که داشتند خوششان در این مورد تصمیم گرفتند و خوششان آنگونه که می‌خواستند را زندگی‌شان را برگزیدند...

سؤالهای «کونا کون» و پاسخهای «کونا»

تا به نظر شما «سینما» چه بوده، یعنی چه؟
«به نظر من (و همه آنهایی که می‌پسند) سینما بی‌رحم است! وقتی یک بازیگر در سینما به اصطلاح «خبر است» می‌شود و در مدتی نه چندان طولانی از «اوج» به «فروود» می‌رسد آن زمان «سینما» بی‌رحم است...»

تا مرسلت هنرمند...

● وظیفه یک هنرمند، فراتر از اهداف جامعه و تئور افکار عمومی است...

تا آیا به نظر شما یک بازیگر، علاوه بر به‌طور کلی قابلیت‌هایی که دارد، باید به نقش‌ها را بداند؟

● نه یک هنرمند باید در انتخاب و پذیرفتن نقش‌ها وقت لازم را به عمل آورد...

تا «علاقه» یا «عصب» کدام یک حساس را به سوزن متعصب می‌رسد؟

● به طور مسلم «علاقه» را! با ایمان آدم هوسا به هیچ کجا نمی‌رسد، به خاطر دارم در هنرستان هنرستانی ۱۰۰ نفر ثبت‌نام کردند و فقط ده نفر قبول شدند. حتی اینکه ۹۰ نفر به خاطر «عصب» آمده بودند.

تا چه نوع سینمای برای جوانان «دعوت‌شده» داریم؟

● با ایمان و اطمینان کار خود را آغاز کنند و از سطحی‌گری بی‌فریبند به خصوص جوانهایی که به سینما یا تئاتر روی آورند تا می‌توانند مطالعه کنند و برای رسیدن به مقصود «تلاش» تفریق شوند.

تا آیا «ژوندگی» واقعی هستند؟

● بله آنها که نارضایتی ندارند.

تا حرف ناگفته...

● حرف دیگری ندارم جز آنکه از شما و مسئولان کاران محله «اطلاعات هنرگی» به خاطر دعوتی که از من به عمل آوردید، تشکر کنم...



آمدن گریز به نزد سیاهوش

الفراسیاب که آرام آرام بدنگان می‌شد یک روز از گریز خواست نزد سیاهوش برود و او را با جویب‌زبانی و برمی به پایتخت بخواند و بگوید که چقدر شاه از ندیدنش دلگشایی می‌کند.

سیاهوش چنین عهد یک روز رای که به سردهخت مانند ز پیگانه جای به گریز این دستان برگزید ز کار سیاهوش می‌کرد عهد «و راه» گفت: «هال ایمنر بیاید شستن» می‌او گساروان نباید شستن بسری و گویس کز آن چشنگاه نساخانی می‌کرد کن را نگاه به هشتی همانا نجی ز جای یکی با فریکس خیز ایمنر آتی نیاز است مرا به به ایمنر نرو بدان سرهر حسانی سیدار نرو بر این کوه ما نیز تخیجیر همت» به جاما نرو می و شیر همت گساریم یک چمت و باقیم شاه چون ایمنر از آن شهر آباد یاد به راضی بیانی و به شادی خرام می و جام ما من چرا شد حرام؟ گریز به گرومی به راه افتاد و چون به نزدیکی سیاهوش رسید، یکی نزد سیاهوش فرستاد و او را سخت سوگند داد که نه به پذیردش بیاید و نه به هنگام ورود او به کاخ، به پا خیزد.

بسرآرامت گریز در دام‌ساز دلی بر سر زد کینه، سری پس از راز چهره نزدیک شهر سیاهوش رسید ز لشکر زبسان‌آوری سرگزید بدو گفت: «هر با سیاهوش بگوی که ای با گهر مهر نامجوی، به جان و سر شاه نورانی‌سیاه به جان و سر و تاج کاوش‌شاد، که از بهر من سرخیزی زگاه نه پیش من ایسی پذیرد به راه که نو زان فزونی به فرهنگ و بهخت به فز و نژاد و به تاج و به تخت،

کس هر باد را بست نباید میان نسبی کردن آن حسابگاه کیانه سیاهوش از این درخواست نگران و غشاک شد و دانست که کامیابی زیر نیم‌کانه است پس گریز به کاخ آمد و سیاهوش به گرمی او را پذیرفت و احوال پرسید و چون پیغام شاه را شنید شاه شد و گفت: «به روزی بمانیم و آنگاه با هم به راه بختیم»

فرستاده نرزه سیاهوش رسید زمین را بر سرپه کسو را برپید چو پیغام گریز او را یگفت سیاهوش غمی گفت اندر نهفت پیرانه‌پشه بنشت سیدار دیر به دل گفت: «هالی است این را به زیر» چو گریز آمد به درگاه لوی پیاده بیامد از ایوان به کوی سیریشی از راه و از کار و شاه ز رسم و سیاه و ز تخت و کلاه بهام سپیدای نوران بیداد سیاهوش ز پیغام او گفت شاه چنین داد پاسخ که: «هال به لوی نساخ و تسخ و ز لسان روی» من اینک گسر بر میان بستم

نشان با عسلان نرو پیوسته‌ام سه روز اندر این گشتن زوگرا بهشتیم و از بهاده گریزیم گسار گریز که چنین دید، درهم شد و پا خور گفت: «اگر سیاهوش با این دلیری و خردمندی با من بیاید، دروغ آشکار می‌شود و نرفدم نقش بر آب می‌گردد» می‌نیرنگی دیگر باخت و این بار خاموش گزید و اشک بازید چو بشنید گفت خردمندانه

چو گریز گریز کینه‌خواه به دل گفت: «هال ایمنر که با من به راه سیاهوش بیاید به نزد یک شاه، بسین شیرمردی و چندی خبرم گسار مرا زیرم پس بهزود سخن گفتن من شوره بی‌فروغ شوره پیش او چاره من دروغ یکی چاره نباید گسار سخن دلی را به راه پسند اللفاشنه» زمانی می‌برد و غشاک بیاند دو چشش به روی سیاهوش بیاند لرو ریخت از دیدگان آب زرد به آب دو دیده می‌چاره کسره سیاهوش دلی سوخت و به نرمی پرسید: «چه شده؟ آیا از شاه رنجیده‌ای؟ آیا می‌خرامی به باریات و بریزم و با شاه تندی کنم و بریمس چرا آزات می‌دهد و تو را کسر از خود می‌شمارد؟ آیا دشمنی آمده که رنجور شدی؟ یا مگر دروغگوی شاه را با تو بد کرده و جایت را گرفته‌اند؟»

سیاهوش ورا دیدد پیرانه چهر به سان کسی گریز سید ز مهر بدو گفت نرم، هالی برادر، چه بود؟ غمی همت گسار را نباید شنود؟ گسر از شاه نوران شده‌ی زخم به دیسده‌ور آوری از دره نس، من اینک غمی با تو آمیم به راه کنم جنگ با شاه توران‌سیاه، بدان شاه ز بهر چه آزار زنت، چرا گسار از خروشتن داودت؟ ز گسر دشمنی آمدنت پدید، که تیار و رجش باید کشید، من اینک به هر کار پیران نروم چو جنگ آوری، می‌دهد نروم و ایمنر که نزد یک الفراسیاب نرو را نیرد گشتن بر غیبه آید، به گفتار سرور دروغ آرمی، کسی برتر از تو گوشتنه جای، همه راز این کار با من بگوی که تا باشت زمین غمان چاراجوی» گریز گفت: «نه، چیز دیگری است و آن اینکه چون بن ماجرا را می‌نگرم، می‌بینم این همه دشمنی ایران و توران تحت از دهره آغاز شد که برادر را گشایش ایرج را گشت و اکنون لوبت الفراسیاب رسیده که از او بدتر شده و خوشی و بیگانه نمی‌شاند و قصد تو کرده و کینه‌دار راه دل گرفته‌اند»

بدو گفت گریز، هالی نامدار مرا ایس سخن نیست با شهریار، نه از دشمنی آمده‌ستم به رنج که از چاره دور به مریدی و گنج ز گور مرا در دل اندیشه غشاک که بیاد آمدن آن سختی راست نسختن ز توران آمدن بدی که به غشاکت از سر، ایمنر؟ شنیدی که با ایمنر کم نروم به آغاز کینه چه افکنه بی و زان حسابگاه تا به الفراسیاب شده‌ست آتش ایران و توران چو آب به یکجای هرگز نباید چمت ز بسند و خوره دور بگریخت سپیدای نوران از آن بسترت کنون گار پیسه به چرم آشودت» مرا زمین سخن می‌وز، اندوه نورت که سپیدار دل بسادی و نسرینش، دلی داره از سر پس از دره و کین لدانم چه خواهد جهان آفریم

۱. ایمنر، اینجا ۲. تخیجیر، شکار، گزاردن به نا تار و شکوه، غریزیدن ۳. نساخ، روی نگردالم ۴. ماه‌دار، گروهی از سپاهیان که در پیش لشکر جای دارند ۵. بهرخواستن، دور شد ۶. پیسه، سپید و سیاه.

تکلیف هفته حادثه

مردی که ماه آینده زنه می شود

یک همسر اهل کوه جیسی به جرم خراج کردن روح بی از سستی و غر بیخه مرگ او معاکمه شد.

وی به رئیس دادگاه گفت من بی گناهم و به کار خود ایمان دارم زنی که من به هنگام بیرون آوردن روح از بدنش باعث مرگش شدم ماه آینده زنیده خواهد شد.

«لوک ای» در دادگاه عالی «ارکنته» به حیث متصدف گفت

روح زن متوفی ده آینه به جستی بازمی گرده و این موزه قیلا هم ثابت شده است. این گوشمالی از رموز کار ما است و امکان ترویج آن وجود ندارد! در بررسی و بازجویی در دادگاه عالی از این شخص بی پرده که او منهم به قتل فرستاد دو نفر شد که با خارج کردن روح از بدنش آنان را کشته است.

استیارت

اعضای پانده «ب» - دختران دبیرستانی دستگیر شدند

پانده سوم به «ب» - «ب» که شکار خود را از بین دختران دبیرستانی انتصاب می کردند، دستگیر شدند. اعضای این پانده با طرح دوستی با دختران دبیرستانی آنان را به منزلی در یکی از محله های بندرعباس می کشیدند و با اضافه کردن مواد محرک را به غذای آنان اقدام به اعمال نامشروع می کردند.

«سردار حیدرها هاشمی» فرمانده نیروی انتظامی هرمزگان با بیان این مطلب گفت

سرپرست این گروه همچنین درصحن اغصاب نامشروع اعضای گروه با دختران با لباس دوربین دور از چشم آنان به تهیه فیلم مبتذل از آنان پرداخته و پس از تکثیر آنها پرروی «بی سی سی» تصویر هر «بی سی سی» را به قیمت پنجاه هزار تومان به جوانان می فروختند.

سردار هاشمی در ادامه گفت در مرحله بعد یک عدد افراد فرصت طلب پس از تهیه و مشاهده فیلم ها دختران اغصاب شده را شناسایی کرده و با پایل موضوع فیلم و تهدید آنها برای ارائه فیلم به خانواده و یا نیروی انتظامی از آنان خواستار روابط نامشروع می شدند.

در این رابطه ایکس ویژه نیروی انتظامی با نفوذ به داخل پانده آنها را دستگیر و تحویل

مقامات قضایی دادند.

فرمانده نیروی انتظامی هرمزگان به دلیل تکمیل نشدن پرونده و دستگیری کامل اعضای پانده از دگر جزییات بیشتر خودداری کرد.

○ اخبار ۶۰ آذر

دستگاه ترنس «ا» گر ۲۲ ساله را نابینا

کارگر ۲۲ ساله ای به نام حسین راز کرمانی که هفته گذشته سرگرم کار با دستگاه ترنس بود ناگهان به علت بی احتیاطی به داخل دستگاه کشیده شد. این حادثه در ساعت اولیه شب و در جاده قدیم قم ۶۰ متری شرق آباد به وقوع پیوست.

گیر کردن کارگر میان دو کاردان در حال چرخش دستگاه و وارده آمدن فشار زیاد به وی اورا متلاشی و جان سپرد. مأموران ایستگاه ۶ نجات و امداد آتش نشانی پس از حضور در محل حادثه با پیلاوه کردن قطعات دستگاه چنانچه متوفی را از داخل دستگاه خارج و تحویل پزشکی قانونی دادند. تحقیقات بیشتر در این باره ادامه دارد.

○ آفرینش

سه افغانی بدو شهید را به قتل رساندند



سه سارق مسلح افغانی پیش از ارتکاب سرقت از منزل خواهر شهیدان میانوازه پدر این شهیدان را که این سه سارق برای پیکری موضوع به خانه دخترش آمده بود با شلیک گلوله به قتل رساندند.

«سراف» امام خاتواوه در تشریح این حادثه گفت ساعت ۹ شب پنجشنبه هفته گذشته هنگامی که با افراد خاتواوه در منزل درحال استراحت بودیم ناگهان سه مرد مسلح افغانی با لیا جدا رعب و وحشت وارد خانه شدند و خواستند تمام اموال قیمتی را در اختیارشان قرار دهیم. سپس برای ترساندن ما اقدام به تیراندازی هوایی کرده و پس از سرقت پول و طلا و یک دستگاه ضبط صوت دست و پا و دهان ما را بستند که در آن لحظه پدر همسرم که بعد از نشستن صدای گلوله برای بررسی اوضاع به خانه ما آمده بود با شلیک گلوله سارقان به قتل رسید. مادر همسرم که پشت سر وی آمده بود توانست دست و پای ما را باز کند.

مرحوم صیاح زاده پدر سه شهید به نامه ای «رخا» «صیب» و «مجدد» بود.

پنجاه آخرین گزارش این سه سارق افغانی دستگیر شدند و درحال حاضر بازداشت هستند.

○ جوان

زن روح ملا ده از آب درآمد

زن تروشنی که با اسلحه مختلف به

تایل علاقه بیش از حد به نزدی در شهرهای مختلف ایران و ترکیه اقدام به سرقت از جواهر فروشی های می کرد حله گذشته به سه سال زندان و ۵۰ هزاره سزای محکوم شد.

این زن ۴۵ ساله به نام «م» که مادر شش دختر و همسر یکی از تروشن درین برج خازان تهران است هفته گذشته به اتهام سرقت به تبعه ۲۲۰ مجتمع شهید بهشتی تهران معاکمه شد.

شکره این سارق به نحوی بود که پس از سوار شدن تروشنی کسی در فرمت متکب صحن سرگرم می کرد صاحب جواهر فروشی اقدام به زبون جواهرات می کرد.

سهم با اسلحه مختلف صحن (مهری) - ساله - «فرزبان» اقدام به سرقت می کرده و به پس تایل از سوی پلیس استانبول هم تحت تعقیب بوده است.

○ توسعه

رکورد کشاورز ۲۳ فرزند

یک کشاورز بدون زمین در همه غرب هسبه های خود را خورده و مردکب اشتغالی بزرگ شد.

هسبه های این کشاورز به وی و همسرش گفتند در صورتی که آنها رکورد تعداد فرزند را در هفت بشکنند. بولت چاپلر نقدی قابل توجهی به آنها اهدا خواهد کرد و این گونه آن فقر را می خواهد یافت به همین دلیل کشاورز به همسر همسرش تصمیم گرفتند رکورد تعداد فرزند را بشکنند و هسبه گفته است و سرزمین فرزند آنها چشم به جهان گشود.

این زوج ساده دل پس از مراجعه به شهرداری برای دریافت پاشاش متوجه شدند که هسبه ها با آنان مزاح کرده اند.

○ همسری

تعالی فواری، چکهای متوفی را سرقه کرده بود

غسال شهر باقی ۳۰ میلیون ریالی چک صالاری یک مرد را به سرقت برد.

غسال شهر باقی بزرگ به هنگام نشستن و شوی مرحوم «مخدوم» خواجوی که بر اثر عارضه فوت کرده بود ۳۰ میلیون ریال چکهای صالاری مرد را سرقت کرده و سپس به مشهد سفری کرد.

مأموران انتظامی باقی پس از اطلاع از موضوع به پسر غسال مظنون و وی را مورد بازجویی قرار دادند. پسر غسال در بازجویی گفت که پدرش مقداری از چکهای مسروقه را برای خرید غنایری و لوازم دیگر در اختیار وی قرار داده است.

غسال فراری پس از بازگشت از مشهد دستگیر و به سرقت چکها اعتراف کرد.

○ تهران

صدای گوینده را بشنو قطع می شود و عارش عرا قطعاً
را هم الودعتر می کند.

ہماری از میں جمعیت فریاد می زند، فاشاد کجا بود؟
مردم بیچاره نازن زیر آوار چون می کشن! بلیید خودمون
جستی بالا بزمیم ۵۵

چند نفر به سمت بیمارستان سینا هجوم می آورند و
سربازان مست در دست هم با فشار خیل جمعیت را به
پروان می زنند.

در این حین یک پرستار با لباسی پر از خون به داخل
جسمین می‌دوید و با فریاد می‌گوید: «بابه! سراج
داروخانه‌ها بریم. به داروخانه اوغولر خیابونه عرجی
می‌تونین دارو بخرین.»

چند نفر به سمت داروخانه می‌روند و من خود را از میان جمعیت بیرون می‌کنم. چند قدم جلوتر نوله اصلی آب دچار ترکیدگی شده و آب از میان شکاف آسفالته بیرون می‌باشد، هور به میدان نرسیده‌ام که صدای انفجاری رازا پشت سر من شنوم...

۵۰ یسوعاں آنتی کی فٹا

بدست به سوی هر که آید نشانی...

○ آلا کمک کنید و بپردازیم! آهسته، آهسته

۰۰ ما هم داریم همین کارو می کنیم باور کنید ما هم آدمها!

اما از این زودتر نمی شد باید به لودر پیدا کنیم تازه
گفته اند باز شده آب و جرد ندارد، با آبش رو خاموش
کنیم تمام لوله ها را بکشد و کپسولهای آتش نشانی هم
در مردم تقسیم شده.

مردم به راه می افتد و تا به خود می آید در
سط پارک شهر ایستاده و بیرون می آید و پارک مردم را
به ریحتم کتار هم چیده اند و مردم را ریحتم را روی
می آید.

گفته پارک یک استادگر بالیس سفید بین جمعیت حاضر
می شود و یک مادر فرزندش را به بل گرفته و به سوی او
می رود و آنجا چهارم مرد دیگر نفس می کشد.

۰۰ حاضر گاری نمی‌شد کرد. پاور کنید گاری
می‌توانیم بکنیم باید منتظر علی گویند ارتش باقیم

از روی سنگ به مایه سوزند.
روی سنگی پاریک از فرش می روم و رفتی دوباره
بشد باز می کنم صدای هلی کوپتر را در خیابانهای
پاریس می شنوم.

مردم به سوی محل فروه می روند اما اهل کوهپرا تنها
ای انتقال اجساد به زمین نشده است.

○ مجلد ہائے بعد

... به خیابان بهشت یا می‌گذارم. چند چادر امداد
فرستاده خیابان پیدا شده و مردم هنوز بین ویرانه‌ها با
استفاده از لوله بخاری سعی می‌کنند صدای کسانی را
که زیر آوار زخمه می‌مانند بشنوند. ولی صدای ضجه و
گریه و فریاد و پند و اندرز با یکدیگر آمیخته و در یک

وَقَدْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْتِيهِ الْغُلَامَاتُ بِكُلِّ غِلَامَةٍ مِّنْهُنَّ خَالِيَةٍ مِّنَ الْوَلَدِ الْمَحْرُومِ ۖ وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

می‌گروم و نفس زلفت گردش می‌تپشتم.
آن سوی خیابان عده‌ای دور یک نفر که رفته و
بست دارد جمع شده بودند. گمان عزیز نوحه
فرامی‌بخش زلفه می‌شدند... باقی پیش تهران را
برآوردند. در حال حاضر و اینک‌های کمیته امداد و
مجلس امور در گذشته مختلف برای سفر شدت و قطع
خطوط مخابراتی هر یک تپش برای دریافت اخبار را نامشک
بود و می‌شد.

همین عرضی تسلیت از مردم نوع دوست و ایشاگر
می‌خواهیم با همراهی نیروهای امداد به یاری نیازمندان
شناخت.

و چند لحظه بعد دفتر کشور برای مردم پیکر می‌فرستد. خیابانهای اطراف ساختمان وزارت کشور به‌طور کلی مسدود شده و حرکت فرستاده‌های آمادۀ فر ساختمان نیمه ویران مجلس مستقر شده ولی کماکان با کسود غازی، آلسه و مولودغای روبرو هستیم...

بعضی از مردم به سری مغازه‌های ویران شده هجوم می‌آورند. درحالی که سرایان تنها از مراکز نظامی و بانکها محافظت می‌کنند ولی هنوز در زمینها شروع نشده و مردم گرفتار دنبال غذا، آب و سرپناه می‌گردند.

دوباره جوی تعفن مرا از خود بی خود می کنند دیگر
رنده‌ها حاضر نیستند برای مرده‌ها جان خود را به خطر
اندازند. احتمال شروع بیماری‌های مسری در زبانها اتفاق

آخبار را دایم از شهرتانی‌های خراشد به دست تهران
معموم ناباورند و منتظر دریافت خبر از سری رسانه‌ها
نشینند و باز در اخبار شماره صلی برای کمک به
زلزله‌زدگان تهران اعلام می‌شود و وعده رسیدن
کمک‌های مردمی (ایلی و شفا) بهترین خبری است که
گوشت مردم را سبزی

❖ وهو قاعدة لها تعبير شديداً

گوشت پارک می‌تسینم و سعی می‌کنم هرچه را که
بدهام بر روی کاغذ بپیروم، اما کافعی به همراه نادر و
جیورم به پادشاهی‌ها بر روی پاکت میوه، تپوس و
وشتن یادداشت‌هایی در نادر چون به این زودیها
وزارتخانه می‌تسرن نمی‌شود و به فکر فرو می‌روم و بعض

چند لحظہ بعد حکمران مرا بہ خود می آورند:

به خود می‌آید. یعنی هرچه که دیدم خیال بود؟
باید هم واقعت داشت. به شیشه روی میز نگاه می‌کنم.
نکس خود را در درون آن می‌بینم زلی شیشه سالم
ست و از شکاف گوندام خبری نیست. به نوشته‌های
بر روی میز چشم می‌دوزم.

به سخنان محسن غفوری آشتیانی رئیس پژوهشگاه ملی زلزله شناسی و مهندسی زلزله که از گسلهای فعال متعددی با سابقه زلزله بیزی در کشور سخن گفته است، اینکه شهرهای در جمعیت ما در معرض خطر زلزله قرار دارند، ذکر می کند.

از درجین مصاحبه می گوید: «این یک واقعیت است که از آخرین در گذشته شاهدیم، بنا به دلایل مختلفی، بویژه اینی در برابر زلزله را دارا نیستند و ما در شهرها بیشتر آسیب پذیریم و تنها راه حل اقتصادی و منطقی این است که آنچه از این پس می سازیم سازگار با خطر باشد. باید بدانیم که گسله ها در تمام کشور

با اینکه حداقل این اصول را در ارسطو یا
فیثاغورس می‌توانیم پیدا کنیم و مهم به کار بستن
او معتمد است هرگز نتوجه به کسب شایعات و
پیش‌بینی‌ها و برپاءه در پشت پرده‌ها که ما محققان
و کارشناسی در کشور داریم که در طول ۱۶
گفته اقامت مؤثری در راستای افزایش توان
علمی مقابله با ارتزاق انجام داده‌اند. امروز هیچ مشکلی
نظیر کمبود دانش نیست. و چون ندارد.

اما مستهین مشکل ما یا وجود قوانین و دستورالعمل‌ها در بخش ابراست و علت هم سوزنی و بریدگی بیم نظارتی و کنترل کیفیت بر سازه‌هاست. رئیس دستگاه‌های بین‌المللی ژئوتکنستری در پایان سخنان خود اضافه می‌کند: «ما باید قطاری جدیدی بسازیم به سمت خود افکار و نظر کار مجوسی که ساخت و ساز می‌کنند. انجام و پیاده‌سازی و اگر دستگاه‌های نظارتی که نام ابزارهای قانونی را اختیار دارند به این مهم توجه کنند به‌طور مسلم بخش مهمی (مهندسی) که توجه کافی است به اقدامات خشن ندارند» (مجموعه به‌جای اصول ایمنی می‌شوند).

❖ خدا کند که زکوة نیاید!

اما سخن گفتن از تدوین قانون ایمنی در شهرها شاید کافی نباشد. ما باید برای مقابله با بحران آماده باشیم. اجرای قانون زلزله و ایمنی یکی از راههای مقابله با این بحران است و اطلاع رسانی به مردم از میزان تلفات احتمالی و سبب فاجعه، از جمله یکی از راههای

[illegible]




موسسه نگین

هنر ، تخصص و بهداشت برای انکه

باموهای زیبا و طبیعی، سالتا باناشاط و اعتماد زندگی کنید

وای عصر روی مظهری شمار ۴۸۸ بیش لنفی شغلی

تلفن: ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰




ترک اعتیاد ۱۰۰٪ تضمینی تولدی دیگر

هموطن عزیز جانید ما ترک موادمخدر، دواخانه، مولد شویم و زندگی گذشته را به فراموشی سپاریم و برای زندگی بهتر تلاش کنیم.

اعتیاد جرم نیست بلکه یک بیماری است پس با معناد مثل یک بیمار رفتار کنید. با استفاده از داروهای ترک اعتیاد تولدی دیگر می توانید بدون درد و بدون نرسری شش و عوارض جانبی و با ایجاد نثر از موادمخدر و صورت سرپانی و کاملاً پنهانی این بیماری را برای همیشه از بین ببرید. صفا یک دوره داروهای نوروزی جلی کسبه شماره دارو می باشد. دارو برای نرفتها نوسا آژانس و شهرسالتا با پست فرستاده می شود.

آدرس: جلی آزادی - جلیاس حسین - چهارراه شوش پلاک ۲۳، تلفن: ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰

همراه: ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰

ترک اعتیاد تضمینی

مشکل ترک اعتیاد و عوارض مربوط به مخروست از موادمخدر (حقاری) و مشکلات دوری پس از ترک با اطمینان توسط گروه پزشکان و مشاورین ما قابل حل است.

گروه تخصصی مشاوره و ترک اعتیاد فارابی

۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰

ریاضی
تجربیه
کاملاً
مستقیم

کنکور مکاتباتی ای

پیگ دانشی

فنی و حرفه ای
کار و دانش
معماری
تعمیرات

لغت و گرامر

گسست، برنامه ریزی، چاره، کنکور آزمایشی ...

برای مشاهده راندهای و امتحانهای بهتری ۱۵۸۱۵ - ۱۷۷۶ - ۱۷۷۶ - ۱۷۷۶

تلفن: ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰

ترک اعتیاد ۱۰۰٪ تضمینی

با جد پدرین متد انجمن پزشکان ترک اعتیاد آمریکا

تهران - اصفهان و از سالانه کلیه شهرستانها ۰۹۱۱۳۱۳۹۰۰

هدیه رایگان و نفیس

فقط با یک تلفن از سراسر کشور

هدیه رایگان و پرورش موسسه کاشی گیتی وادریات نمایند

تلفن: ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰

تلفن: ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰



رسالت

با اعتبار و رسمیت و علم از الملک

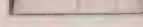
میدان و سالتا ۷۴۴۲۱۲۳

دارو گیتا (قه)

جانی و آخری ویزیت بود. که دوهانی زنده جوش، تقویت حافظه، معده، عقیقه، ناری، شب آروزی، سبالتک، سوده، بوس، کوچک نمودن شکم، ترک اعتیاد غیر، آنترس، کم، خیابان نرم، یا سازه قلی، طبقه مختلف بالا، پلاک ۸۷ صفا توسط پست دارو به کلیه نقاط ایران ارسال می شود

تلفن: ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰

همراه: ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰ - ۰۲۱۸۸۶۸۰



دانش آموز کلاس سوم

دستان امام حسین (ع) در

سال تحصیلی ۷۹۸۰ با

معدل ۹۹/۷۸ شاگرد


ممتاز شناخته شده و با

شکر از معلم مربوطه

سرکار خانم سعیدی و

مدیره محترم سرکار

خانم فخری



تلفن آگهی های

اطلاعات مفیدی

۷۷۷۷۷۷۷۷ - ۷۷۷۷۷۷۷۷



شماره راز

شما

لبریز آه و اینهم، بچه‌ها! شما؟

من حشم است، شاعرم اما چرا شما؟
ایری سیاه صاعقه در خرفندی زدن
هر کس که ناملایمستی کرد یا شما
پس یامتان کجاست؟ - من از باد می‌رم -

باور کنید، بال و پریم ریخت تا شما
پایند خاک - مثل گون - من، در آسمان

چون گیوان نخل، بلند و رها شما
تلفیقی از نرآنسه و باد و پرند، آید

گل می‌کنید در دل من می‌سوا شما
تا رخونی قشنگ مرا می‌برید، کاش -

از متن گریه و هیجان پایه‌ها شما؟
چیزی شبیه خواب بریزید در تنم

چیزی شبیه لالا لالا لالا شما
رضا علی اتبری - تقلید فارسی

چرا؟

زیر سقف سرد و کوتاه زمستانم چرا؟

از نگاه روشن خورشید پنهانم چرا؟
در طلوع ساده احساس سبز پونه‌ها

من پر از حس غروب برگریزاتم چرا
فصل آواز و گل و پروانه و پروازها

بال و پر بسته به کنجی شروه می‌خوانم چرا
در بهشت عشق تو همایه گل می‌شدم

ساکین این ناکجاآباد ویرانم چرا
من که سر بر دامن گلنهای شب بود داشتم

سریه روی خرمن خار بیابانم چرا
می‌نشستم پای احساس بلند نخلها

همنشینی و همدم غار مغیلاتم چرا
روح سرشار و زلالی داشتم چون پرکه‌ها

مثل مردابم پر از احساس نقصانم چرا
من که چتر مهریانی تو بر سر داشتم

زیر رگبار تگرگ و برف و بارانم چرا
سنگ تپیا خورده‌ام در پیش پای این و آن

هر طرف می‌افتم اما خود نمی‌دانم چرا
یک نفر آخر نمی‌گوید که دور از آفتاب

زیر سقف سرد و کوتاه زمستانم چرا؟
محمدرحیمی - راهرومن

علی آن شیر خدا سحرچرب
القصی داشته با این دل شب
شب ز اسرار علی آگاه است
دل شب محرم سرائه است
شب شفته است مناجات علی
جوشش چشمه عشق ازلی
قلعه‌بانی که به قصر افلاک

سر دعد ناله زندانی خاک
در مدتی که چو لب بگشاید

در دیوار به زلفار آید
کشتانی جو در آویزه گوش

مسجد کوفه هنوزش مدهوش
فجر تا سینه آفاق شکافت

چشم بیدار علی خفته نیافت
روژه‌داری که به مهر اسرار

پشکنند نان جوین الطمار
ناشناسی که به تاریکی شب

می‌برد شام پیشان عرب
پادشاهی که به شب برق‌پوش

می‌کشد بار گدایان پر دوش
نا نشد پردگی آن سر جلی

نشد افشا که علی بوه علی
شاهبازی که به بال و پر راز

می‌کنند در ابدیت پرواز
عشق‌بازی که هماغوش خطر

خفت در خوابگاه پیغمبر
آن دم صبح قیامت تأثیر

حلقه در شد از او دامن‌گیر
دست در دامن مولا زد در

که علی بگذر و از ما مگذر
شال شه راشد و دامن به گرو

زینش دست به دامن که مرو
شال می‌بست و ندایی مهم

که گم‌ریند شهادت محکم
پیشروایی که ز شوق دیدار

می‌کنند قاتل خود را بیدار
ماه محراب عبودیت حق

سر به محراب عبادت منشق
می‌زند پس لب او کاسه شیر

می‌کند چشم اشارت به اسیر
در جهانی همه‌شور و همه‌شر

ها علی بشیر کیف بشیر
شیران مست ولای تو عشق

جان عالم به فدای تو علی
شهر باز



چند دوینی از شهرام، سولی

دلت

دلت چون آب حسی نرم دارد
نگاهم از نگاهت شرم دارد
حضور مهربان چشمت
دوینی هم سلامی گرم دارد
آدم

من از باران لم نم می نویسم
من از احساس شبنم می نویسم
نه از شیطان نه آتش نه فرشته
من از این طرّفه - آدم - می نویسم

حسن جنتجو

او حسن جنتجویم بودی ای عشق
غزلپرداز گویم بودی ای عشق
یون از با تو بودنهام حرفی
همیشه آرزویم بودی ای عشق

ای کاش

غم نایم دوینی می شد ای کاش
سراپایم دوینی می شد ای کاش
برای از تو گفتن وقت تنگ است
غزلنهایم دوینی می شد ای کاش
آگر چه

نگاهت باب طبع عاشقی ماست
صدایت گرم چون لیلیای لیلست
اگر چه هیچ ما با هم نبودیم
غم گیسوی تو در خاطر ماست

قوانه های همیشه

می دانم کسی نابینا تنگنایم را
بر دوش نخواهد گرفت و
چشمهایم
در ناگهان این همه رویای سیاه
حرام خواهد شد

۵

صبح که بیدار شدم
تو رفته بودی و تنهایی،
به هیأت زنی سیاه پوش
سرم را بر زانوای سوخته اش گرفته بود و
انگار هزار گمشده آوازهایش را
ستاره می پاشید

آه مانای ترانه های همیشه خاکستر!
کاش می دانستم
چند غزل از اندوه چشمهایم دور شده ای؟
با این حال

من هنوز بر ایستگاه خاموش خوابیده ام
منتظر دختری ایستاده ام
که یک روز صبح
از قطار همین خاطره های تاریک
بیاده می شود و به من می گوید:
آقا غریب به خبر!

دکتر اسلامی - اهر

راحمه سبیلی - روستم

باید کتاب خردی و قلعه را بخراشد تا به نشانی
قلعه می میرد. سروده تان از حبیب قالیچه اشکال دارد
من هنوز لحن های پر زخم
خاک به آغوش می سپردم مثل تو
در نگاه پاک ماه مهربان
حرف دل را می سرودم مثل تو...
سرودم و سپردم با هم قالیچه نمی شودند.
فایده نیمه نوا - ۶

نوشته ایید. البته دارم شعرهایم را از من قبول کنید
و اینقدر سنگبازی نقره کنید...

و قلمی سروده های شما با اشکالات متعدد و جزیی

وزن و قالیچه روبرو هستند چه می نام اینها بگویم؟

علم فرای تو را گردیده بود

نارای عشق بارید برگرد

کوه و دشت و بیابان می دانند

که در تمام این احکامات منتظر هستم برگرد

نغمه های شما خوانده شد. همین و منتظره بیشتر را

سرمو کوه به خود فرار دهید

غیب الله حیدروند، پانذختر - وحید علی - تهران -

رویا اخوان لرزان - مشهد - روزبه پدالده نیلای - حسین

لیان مشهد - منصوره ولی نژاد شیروان - شهلا

نظامیوند - لوشان - غنیه عطیسی باقر آبادی - علیرضا

مختاری - تهران - حبیب الله حبیبی - پانذختر - سیده

صغری وزمکیو، صومعه سرا - امیر صیرانوی - تهران -

حبیب چیل زنده - رها غزالی - شیراز - سیده مریم موسوی

مشهد - مهران عطایی - نظر آباد - لایلا عابدی - اراک -

انتظار

مخمری در آفتاب عشق او نشستم
در انتظارش موج دریا را شکستم
گاهی به طوفان پلا خود را سپردم
گاهی به ساحل در هوای او نشستم
عشق زده آتش به اعصاب وجودم
عاشق تریشم من به عالم تا که هستم
رازی به دل دارم که افشا می نمایم
بعد از خدا او را به دلباش می پرستم
دانم که آید از فراسوها چو رویا
می گیرد از روی محبت هر دو دستم
دل داند و چشم که در دلتای قانی
جز او به روی دیدنی ها دیده بستم
طلب، دلباشگان

شبیه

شبیه واژه دریا چقدر زیبایی
چقدر پاک و نجیب و زلال و گیرایی
نیاز میرم من کنج خلوتی بکر است
مگو که کار من این است مجلس آوایی
میان بغض و شکست دوباره گم شده ایم
من و میکوت و کمی واژه های تنهایی
تمام خاطره هایم دوباره زنده شدند
از آن دقیقه که گفنی دوباره می آیی
دلم هوایی شد و گم کرد دست زایش را
برای دیدن چشمت، دو چشم دریایی
للا صدوق - شیرگاه

آقا جان

دو قصه از فاضله تنکلی از تهران

خداها می چطور سر از اینجا

در آوردم، من مشتاق به اینجا هستم و خودم می دانم اینجا
سازگار نیست. حاضرم که گذار پنجره شسته بودم
به خاطر پر از گل و گیاه نگار می کرد با خود فکر
می کرد که چطور می شود نقیض را انکار کرد. نگار
همین دیدم بود از هم برای خودش آب و رنگی
داشت هر کسی او را از پشت پنجره مشاهده آقا جان
می دید مخصوصاً خانمهای میثالی که انکار
برایه نشان این بود وقتی او را می بیند با تمام وجود
آه می کشید نگاه خیره آلوده می بود می میانه رفت
همه زمان را در حین می گذراند و از روی می توانست
که او را با هزار تشریفات به خدمتشان ببرند، ولی آن
انگشت لعلی همه چیز را فراموش کرد و دیوان گزیده
وقتی از شیرستان فرسیده که خواهر آقا جان حاضر
خوب نیست بلافاصله آقا جان بار سفر را بسته
خیلی دشت می خواست مرا هم همراهش ببرد ولی
خوب سفر بد برای من محبت بود وقتی خانم جان
زنده بود بهتر بود چون او می توانست در مقابل
گفتی که قصد بیرون مراب به خاطر زیبایی ام داشتند
مقتضات کند ولی آقا جان با آن سنبل معال بود
بلاخره آقا جان رفت.

آرزو

قلم را به دست گرفت و روی جوجه

کاشد پناه کرد، نمی توانست افکارش را جمع کند
باید زمان تقاضا می کرد راه کار می گرفت. اول که بود
اشکبار طرب لبه روی لبه، فردا آخرین مهلت بود
فازوری شما مسخره است این هم شد موضوع
اشاء

یعنی او چه آرزویی می توانست داشته باشد با
همه جدایه آرزو فکر نکرده بود گاهی هم داشت
هر چیزی که آرزو می کرد پایش سرخ فراهم می شد
از شیر مرغ تا جان آدمیان پس باین حساب آرزویی
باقی نمی ماند؟ حالش از همه این تروت به هم
می خورد، اینها باعث شده بود با او نتواند آرزویی
داشته باشد اشک بیست و برای رسیدن به
آرزویش مثل ماه تلاتی کند، نگاه غمزه دار را از
کافه پرگرفت و از پشت پنجره به کوچه چشم دوخته
آمد، حالا فهمید به هم هنوز هم خیلی آرزوها بود
که او نتوانست بود آنها را ببیند و احساس کند، به

چند روز اول اوضاع خوب بود چنان

روز از رفتن آقا جان گذشته بود از صبح مشغوره
عجیبی بود و جرمه رنگه کرده بود البته لای متوجه
نشده ام که صبحین بی مورد هم نبوده بالاخره شب
مناظره که آمده حواسم بودم صدای خشن و خشن را
از پشت سرم احساس کردم وقتی سر را برگرداندم از
بعد ترس خف بر گلویم خشکید، وقتی نگاه آن دو مرد
هم به من افتاد آن چه رویاها را در منب ساقند
بالاخره یکی از آنها گفت

همی رفیق اینجا را جان بین چه ترسناک طبع به خه
خبره خراسون می خورم برش نازد
و بطور شد که من حالا دارم بر خله توتا فرد
زندگی می کنم آنها مرا در خله حبس می کنند، اوراق
که برپا بودم از فینت لنت می بردند وقتی حالا وقتی از
پنجره به اشل خورده نگاه می کنم که چطور آرازه هستی از
دلم می گردد، اینجا بطور مرا گرسنگی و تشنگی دادند
که از لایله افتاده ام، صورت چروک برداشته و خلاصه
خیلی رشت شدم، حالا که دارم این حرفها را میزنم
می رزم صدای هان فرد را می شنوم که به رفیقش
می گوید.

همی شفق بیره اود را بر دلاری و سر کوچه
نگاه می کرد به فردی خورده رشت شده
من با طردم فکر می کنم آهاسکه از آن آدمهای
قدیمی کسی مرا شنیدند.
به شد که ما می دانم آن موقع غریب غریب کرده، آن
موقع من یک گل زیبا در گدایی شیک با کبرنگی
لطیف و مطرب و کلاً زیبا بود ولی حالا یک گل
زمرده خشکیده که چشم گلش کپالتش هم ریخته هستم
در یک گلدان گلی ترک بر داشته.

هنوز هم در کوچه حاضری می دونه که برای

حاجت عزیزانشان از چنگال قلم و گرسنگی گدایی
می کردند، هنر خیلی از همان جوجه های که همیشه
نمایش می دیدند و از او کمک می خواست و از
می استم می گذشت وجود داشت ولی او تصمیم را
گرفته بود دیگر نباید این آدمها وجود داشته باشند،
اعمال او باید روی آنها را برشته می کرد.

شامگاه با آرزویی غریبی که در جوشش رفته کرده
بود قلم را به دست گرفت و بر جوجه افتاد بیک کرد.



دنیای انسانها

قصه ای که در کوی مورلی - ۱۳ ساله از بهنر



خوشحال بود از اینکه بالاخره جواب مثبت

شیده، با چه کیفی دیگر به همان پارگی که محل
فرمانش بود می آمد، به دروست نگاه کرد و خوشتر با تر
کنز او تحسین کرد در حسن خیالات بود که شب از دارد
می آمد، همین که خواست به طرفش برود و می خورد با ریه
که دست تری شد حواسش می آید، او بعد از آروم که انگار
می دانست زیر پشتش هزاران حشر مورچه دارن شش می برد
و انگار شش نمی آید او ناله را می کند، آنها را بعد که در هو
به زمین نگاه می کردند، از فکر آنها بیرون آمد و به طرف
همسر چندش رفته، با هم به گفت و گول پرداخته از آینده
صحبت کردند، بعد از مدتی که نگاه شد، به خانه
زیر می خال رفته، روزها و روزها همه غمناکی می شد و همچنان
خوشش بود به زندگیشان ادامه می دادند، دور و شب فانی خدا
و ولد باغبان سرما و گرمایش نشود

آن روز قریباً آخر بودند که اگر دو نفر از آنها بود، به
کارشان رنگ می داد، آنها تصمیم گرفتند به همان پارگی
بروند که با هم در اوایل، به گشتار رفته بودند، راه افتاد از
خیابانها و کوچه ها با طبع غور می کردند، وارد پارک که
شدند به طرف محلی فرارشان رفتند تا بار دیگر خاطرانشان
زنده شود، ناگهان جشش از زن و مردی افتاد که به پیش
آنها را آماج دیده بود، هر دو انگار آتش برافروخته و صدای بلند
داد و فریاد می کردند، زن می زد و مرد می میانش حرکت
بود، دیگر آرامش چند ماه قبل از آنها دیده نمی شد، تمام
موجه دارا رفته بودند از پس که می احتیاط بودند -
حسن افکار بود که تاکنون فریاد گوشخراش و آشتی به
گوشش رسیده، برش را برگرداند، چنانکه همسر بیچاره اش را
دند که زیر بغلی سنگین مرده او لورده شد، بود، به گشت تا
به آنها نگاه کند، اما کاری از این نبود کنار مرگ چیز کرد
به زمین دنگ افتاد بود - که آنها بهش می گفتند حاله
غریبی - کنار آن هم عکس یک خاطری که اخلا کشیده به
آن عکس که چند هفته قبل با آن مرد دیده بود، برافروخته پله
صندش بالا رفته و به سطح صندلی رسیده، از روی یکی مرد
حرکت کرد و بالا رفت بالا به گردن مرد رسیده بود ناگهان
فکری به فغش رسیده و آنچنان گازی گرفت که با به غمضش
چندین همان فریاد را از غده شیشه که قلابی پیش از رشتش
شیده بود و وقتی در دستن مرد فشرده و پیچیده می شد
خوشحال بود که حد از گرفتن انتقام خود هسرش
پیش آورده است.

راههای نرفته زندگی

نوشته: محبوبه محمدی

صبح بود نمی‌دانست چرا از بیدار شدن خرابه بود به دیش می‌ساخت، میل به هیچ چیز نداشت برعکس همه روزها که صبحها زیاد می‌خواست آن روز از ساعت هفت صبح به بعد خواب به چشمانش نیامده بود، بالاخره از رختخواب بلند شد بدون اینکه چیزی بخورد به خیابان زده، هوا ابری بود، همیشه از هوای ابری بدش می‌آمد، گریه‌های هوا تشنگی‌هایش را زیادتر می‌کرد، آن روز اصلاً پایش جلوتر نرفت، انگار که زخم‌های سنگین به معج پاهایش بسته بودند، کمک نمی‌شد، صبحت پیدا شد، ترکیب شد و در صحت ایستاد، تمام افرادی که منتظر بودند به تویی خود را سگرم کرده بودند تا این انتظار کشیده که چراغشان بدهد، یکسری روزنامه‌های صبح را در پی می‌زد و دیگری به پانه‌های مختلف با پشت سری خود سر صحبت را باز کرده بود، اما دوا آرام بود، چه‌باید آرام و درونی مشورت و پرتاله‌بک که فقط خود را از خبر داشت بالاخره سرد می‌شد از راه رسید با اینکه ناخبر به ساعته داشت کسی به او اعتراض نکرد، انگار کسی در آن روز حواسش جمع نبوده، چند دقیقه بعد آن است معروف با سطور سیاهی به دست رسید، تعجبی چه شد، چشمش مانند ستاره ریز و



سپاه آن روزنامه سیاهی رفت و وقتی به خود آمد روزنامه‌ای می‌جای داشت، در دستش نبود و خودش را که سرگردان در خیابان قاف می‌رفت و راه می‌رفت به کجا نمی‌دانست؟! چرا این قدر اکسوز هوا می‌بارش سنگین و تلخ شده بود، اینقدر سنگین که نمی‌توانست آن را به ریه‌هایش برساند، چرا ذراتی اطرافش سیاه و سفید شده بود، اصلاً چرا این قدر مردم می‌خوابت شده بودند؟ یعنی شده او از سر یک همدردی صحت و حالی را نداشته؟! اصلاً چرا دیگر خودش نبوده به خودش اجازه نداده که نتیجه این آرمونی رنگ تردید به اعتدالش بریزد زیرا این آخرها خیلی دماغ می‌کرد، قطره‌ها را صاف حرف می‌زد با تنها کسی که خیلی دوست بود خدا بود، چقدر التماسش کرده بود چقدر گریه کرده بود چه نه‌لرهای کرده بود و حالا با چشمانی بی‌روح و خسته و آبروهایی برپاداره راه خفته را در پیش گرفته بود، تعبیر گرفت که اصلاً به دوری خودش نیلورود، باید باقی این غزالی در حال تکرار می‌شد او چندان تشنگی معاش را می‌دید، گریه نکرد با این کار به دلش بیشتر می‌ساخت ولی به خاطر ملامت سوزش دلش را با تشنگی‌هایش تمام نداده، انگار ملامت هم فیهبه، بعد که اسمال دیگر نیامده گریه کند، چندان

او هم بی‌روح و خسته شده بود، از آن روز به بعد شد تو روی یک سکه که یک طرف آن حرف می‌زد او را، می‌خندید و شاد بود مثل همه آدمهای معمولی و طرف دیگر آن تصویر آسمی ستوری سرخورده و تنها را نشان می‌داد که هیچ انگیزه‌ای برای ادامه زندگی و سرخ رفتن نداشت، بعضی وقتها فکر می‌کرد که اگر خلوت درونی‌اش را برای یک نفر تعریف کند طرف مقابل فکر می‌کند که درباره شخص دیگری صحبت می‌کند، چقدر دلتی برای خوشی می‌خواست، اوج فقر عاطفی چگونه خود را خوشبخت نشان می‌داد؟! همان زمان بود که تمام زندگی‌اش را محله و روزنامه و فیلم و کتاب پر کرده، دیگر به خواندن آنها معذرت شده بود، تصمیم گرفت به دنبال کار بگردد، تا کی باید می‌صرف باقی می‌ماند؟ تا کی باید تعهداتی خدا را بدون انجام خدمتی برای خلق خدا تصرف می‌کرد؟ تا کی باید این احساس پرچی تر او می‌شد؟! تا اینکه در یک روز آزمون استخدامی شرکت کرده، امید به قبولی نداشت، عده زیادی شرکت کننده داشت و نمراتی کم برگزیده می‌فرستاد بسیار کم بودند، مثل همان آزمون لغتی بود، بعد از چهل روز نتایج را اعلام کردند، با اینکه خودش باورش نمی‌شد، ولی اسامی جزو اسامی قبول شده‌ها بود، آن روز - برعکس آن روز ابری - هوا آفتابی بود، حرارت بدش بالا

رفته بود به دیش خنم می‌رفت و زیر دندونانش ضعف کرده بود، احساس می‌کرد قلبش صدبار در دقیقه می‌زد، می‌خواست می‌دانست که خدا به حرفهایش گوش می‌دهد و بالاخره حرفهایش را می‌دهد، خدا با استمگر، این صله را چند بار زیر لب زمزمه کرده، عشق خدمت به مظلومان او را بعد از دندانها رنگو به آینه‌های روشن اسپوار کرده بود، از اینکه می‌دید از این به بعد و خودش برای دیگران مقید شده و سرمست بود، بعد از آن به بعد سرش را بالا گرفت و با قدمهایی استوار به جلو گام برداشت، آری او زیور بران نگاهش استوار ایستاد، گرچه گاهی اوقات را با توانش ازیرید، ولی قدرت سرپا ایستادن را از دست نداده، و بالاخره به این نتیجه رسید که دستاره‌های آسمان راههای نرفته زندگی‌اند، اگر راهی پیش رویست بسته شد راهی دیگر را برگزیند و به قول پابلو نرغس: تنهایی تقدیر و صمیمیت است که برای همه مخلوقات جایی است به جای آنکه جای کسی را بگیرد تلاش کند تا جایی واقعی خود را بیابد.

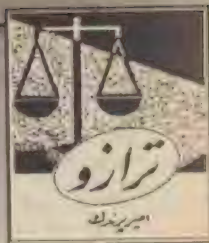
محمد آزادی لا نه‌رو

ابن آفای «محمدخان آزادی» تبار هم از آن جماعت مشتربان پروپاقرص اما ناپه‌ادی «قلندرو داستان» است که اگر روزی قرار باشد مجله اطلاعات فتنگی در میان همه سروسپیش و برگزیده کم‌رحمت‌ترین و بی‌آزارترین و ساکت‌ترین و ناپه‌ادترین و ناپه‌ادترین‌ترین نویسنده را - آن هم از بین موفرتین‌ها - انتخاب کند با جایزه‌ای به او ادا کند بقیه‌اشان به‌شدت که اینجانب اگر قرار باشد بر روی همکارانم شش‌سیر هم بگنشم این «محمدخان را» کانه‌په‌ادی در حالت این جایزه خواهم کرده نمی‌دام، خودت‌گذاشت گرامی باور می‌کنند یا نه که اگر بگویم: «چنان «آزادی» در طول این سالها که جابر عهددار «الله‌ور...» سمنو نه حتی یکبار به مجله آمده نه تلقین زده و حتی برخی از اوقات که به ناحق - و البته ناخوارسته - قصه‌های یکسال از نوبت خودش عقب می‌ساخته ایشان یک نامه گله‌آمیز حتی برای حقیر می‌فرستاد، بعضی‌ها می‌پرسیدند که چرا محمدخان از موعده چاپش می‌گذرد یا تمساهی مکرر تلقین و نامه اشک‌هرا در می‌آورد؟! خلاصه اینکه محمد آفتاب سال به سال در ایام عید یک کارت پستال - اما خرم‌مندان - برای حقیر می‌فرستد و پس از وقتی در پناهت‌های اسرانی‌اش نیز یک کلبه اضافه نمی‌نویسد! و اما با همه اینها، او کاش کتاب «آزادی آزادی» یک تلقین به حقیر می‌زد تا لایزال سداش را بشنوم! نکند آهای نویسنده‌گان جهان و جویای سوزدها عجب سوزدها!

محبوبه محمدی ۶۶ ساله لا نه‌رو

تو که ما را نصف‌العمر کردی محبوبه خانم! در یادداشت فیهبه داستان طوری نوشته بودی فاگر قصه‌ها ضعیف بود اعتماد به نفس مرا از بین نبرده! که من فکر می‌کردم الان یک مستشرق «مجله‌لغت» را باید بخوانم و دو سستی بگویم نوی پیشانی‌ام و بگویم: خدایا چقدر گنم با آن «مثلاً قصه‌ها» بخوابی برافه‌ای نوشته‌ات را خواندم آنوقت بوم شد که شش‌خالی باد خود ما نوسه! سمنو دختر خوب، قصه به این فتنگی نوشته‌ای البته ضعیف‌های ایشلی و جزین آن را کزلی تالری! آن‌وقت اینقدر ناخنده هستی!

علی‌اصغر صاف‌لک لا کوه‌بان - شیراز
به اینکه قصه‌ها به لحاظ شخصیت‌پردازی او بعد زمان و مکان دارای طبع‌هایی می‌باشد اما به یک دلیل جای تحسین دارد.
من براه و براه گفتم که اگر قصه‌نویسان خوان و نوقلم صنف «لا قلندرو داستان» سخت نمی‌دهد بجای استفاده از سوزهای تعلیلی و تکراری و لوس و آتکی از تعاضیاتی برای قصه استفاده کنند که گوشه‌های از فرهنگ بومی سرزمین آنهاست. آنوقت حتی اگر صنف تکنیک من در کارشان وجود داشته باشد، فانی اغراض است چون سوزهای بکر است! خصوصاً که سته‌های ایل و قبیله را هم خوب ارائه داده‌اند، منتظر چاپ قصه‌تان در شماره‌های آینده باشید.



پول روزا

افراد آید و فاضلاب بصورت عمده را، مالی چندبار آن زمان آب را گران می کنند. از جمله به تراکی در قبض آب، ترخی به عنوان خدمات ویژه اضافه کرده است. جالب اینکه در یک قبض که مصرف قلی و فعلی آن یکی است و به طور طبیعی مشترک نباید مبلغی را بپردازد ۲۸۰۰ تومان بابت آبی که مصرف نشده می گیرند.

اجتباب از اداره مربوطه در این باره سؤال کردم اما آنها جوابی در دست به من ندادند و گفتند: دستور از بالا است، و این پول باید پرداخت شود! آیا این اجتناب به مشترکان نیست، چه خوب است که اداره آب و فاضلاب در این باره پاسخی بدهد.

○ وحید کریمی

تخت سلیمان «باقی فراوان» شده

تخت سلیمان از بناهای ماندگار و بسیار باارزش کشور، میر دوراهی ششمن دژ و تکاپ واقع شده و یادگار دوران سلسله پان است.

در روایات آمده که تخت سلیمان، بزرگترین مقر فرمانروایی محصور قاجار بوده است. این بنای ماندگار، قدیمی به هزاراتی ۴۰۰۰ سال دارد ولی تا به حال به صورت ششمن بازسازی و مرمت نشده و به همین خاطر روبه نابودی است.

تخت سلیمان که غار کرفرو را نیز در خود نهفته دارد و از عجایب خلقت است از سوی میراث فرهنگی کشور به عنوان آثار ملی ثبت شده اما در حال تخریب است. این مکان بایستی به عنوان یک بنای تاریخی و مورد توجه گردشگران، بازسازی و مرمت شود چرا که می توان از طریق آن آرز فراوانی تعبیر کشور کرد.

○ نادر کمانی - خبرنگار اطلاعات هفتگی

۹ مشکل روستای هتیک

هتیک، یک میراثی آید دلاکن از توابع ایرانشهر بلوچستان روستای حاشیان اهل بیت است. این روستا نظر عموم، کشاورزی، دامداری و مذهب زیاده است. اما از نظر امکانات در وضعیت بدی قرار گرفته است. مشکلات این روستا را می توان به شرح زیر برشمرد

۱- مسجد این روستا نیمه کاره و فاقد در، پنجره، برق و سایر لوازم است.

۲- آب مصرفی این روستا از چاهها و راههای دور تا سیم می شود در حالیکه دارای منابع آب فراوان اما فاقد موتور پمپ است.

۳- دیوار دستان روستا خراب شده و خرابی آن به سایر نقاط دستان نیز سرایت کرده است.

۴- مدرسه راهنمایی پسرانه روستا به علت نداشتن مکان آموزشی به جای دیگری منتقل شده است.

۵- مخازن آب روستا به علت نداشتن ساختار به روستای مجانبه منتقل شده است.

۶- خانه بهداشت روستا به علت نداشتن مکان بهداشتی به روستای دیگری انتقال یافته است.

۷- این روستا حدود ۲۰ کیلومتر از جاده اصلی فاصله دارد. خانه آن قرعی است و متأسفانه از امکانات انهم خبری نیست.

۸- درگیری ظیفه ای در این روستا زیاد است با این حال پلیس هیچ و پاسگاه ندارد.

۹- کمبود سوخت و امکانات کشاورزی اهالی را با مشکل مواجه کرده است.

صنایع ضروری روستا اداره برق بخاطر برق دار کردن روستا و جاهای کشاورزی تشکر می کنیم. ○ رضا صدیقی - مایکروچی

شهرک دوازده امام

هفت مشکل اساسی دارد

شهرک دوازده امام از بخش اردل چهارمحال بختیاری فاقد امکانات است.

چهارسال است که ۲۰۰ خانوار در این شهرک تازه ابعاد زندگی می کنند ولی هیچگونه امکانات رفاهی ندارد. بخشی از مشکلات این شهرک به قرار زیر است:

۱- خیابانها خلکی است و آسفلت نشده و این ساله در زمستانها مشکلات بسیاری برای مردم فراهم می کند.

۲- مدرسه راهنمایی نداریم.

۳- هنوز آب آشامیدنی بهداشتی نداریم.

۴- با توجه به اینکه اکثر ساکنان شهرک در شهرهای اطراف کار می کنند، وجود تلفن لازم است که هنوز هیچیک از منازل تلفن ندارند.

۵- گاز نداریم.

۶- با توجه به اینکه دانش آموزان این منطقه استعدادها و درخشانی دارند، خواهش است کتابخانه و نوارهای آموزشی کمک درسی در اختیار آنها قرار داده شود تا بتوانند به دانشگاه راه یابند.

۷- درمانگاه نداریم و خواهش ما از مسوولان این است که به مشکلات ما رسیدگی کنند و در طرحهایی که پزشکان را به روستاها مناطق محروم می فرستد، برای شهرک دوازده امام هم دکتر بفرستند.

○ پادشاک و دعای خیر - عین الله طغری

تیم آباد خیرات محروم است



بخش خیرآباد از توابع شهرستان جیرفت با هشتاد و یک هزار نفر جمعیت ساکن در مرکز بخش و روستاهای دایره دارای مشکلات بسیاری است. در این بخش که در فاصله ۲۲ کیلومتری جنوب جیرفت واقع است از امکانات رفاهی و ورزشی خبری نیست و تنها بخشی ورزشی آن را یک زمین خاکی فوتبال تشکیل می دهد.

قابل ذکر است در مرکز بهداشتی درمانی این بخش نیز فاقد فضای فیزیکی مناسب و امکانات لازم است و به هیچ وجه جوابگوی نیازهای بهداشتی و درمانی این بخش نیست. از طرفی خشکسالی می سببه طی دو سال گذشته موجب وارد آمدن خسارات بسیاری به باغات و محصولات زراعی این بخش شده است و به دلیل نبود منابع درآمدی روستاهای این بخش به مرور مالی از سکنه شده اند. مردم ایندوار هستند که مسوولان مربوطه با اختصاص اعتبار لازم برای رفع مشکلات موجود و محرومیت زبانی کام اساسی بر دارند.

○ محمود صفوری - خبرنگار اطلاعات هفتگی

انکار آب و برق

خطیر کوه با وجود مشکلات فراوانی که دارد اما باید از مسوولان آن به خاطر فعالیتهاشان تشکر کرد. فعالیتهاش که برای منطقه مفید بوده به شرح زیر است.

۱- احداث چند دهانه پل بر روی رودخانه پکنر

۲- تأیید کردن مخازن محلی

۳- تأسیس ایستگاه مافوقرادی برای دریافت برنامه های تلویزیونی شبکه ۳ و ۴

۴- خرید واری امدادی از آب و برق

۵- آسفالته شدن جاده از طرف ورودی شهربرد (ساز) به خطر کوه

(نقد است مسوولان محترم دیگر مشکلات این منطقه را هم هر چه زودتر برطرف کنند.

○ لیلیه ذوالفقاری



مؤسسه فرهنگی آموزشی
زبان سمر



لغابنده انحصاری دانشگاه آکسفورد (OUP) و مرکز آموزش

و آزمونهای اتاق بازرگانی لندن (LCCI)

آمادگی خود را جهت ارائه خدمات ذیل اعلام می‌دارد:

- [illegible]

Email: zohunaw@ra.com zohunaw@hotmail.com



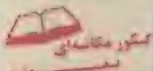
کتابهای تخصصی

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

دانش آموزان: داوطلبان

کنکور سال ۸۱



اکر تیرہ سے ۵۰ سالہ عمر کی واکٹر کی حیثیت سے سب سے زیادہ فائدہ دے سکتی ہے۔
 اگرچہ اس کی عمر ۵۰ سال سے زیادہ ہو تو اس کی فائدہ دہن کی صلاحیت کم ہوتی ہے۔
 اگرچہ اس کی عمر ۵۰ سال سے زیادہ ہو تو اس کی فائدہ دہن کی صلاحیت کم ہوتی ہے۔
 اگرچہ اس کی عمر ۵۰ سال سے زیادہ ہو تو اس کی فائدہ دہن کی صلاحیت کم ہوتی ہے۔
 اگرچہ اس کی عمر ۵۰ سال سے زیادہ ہو تو اس کی فائدہ دہن کی صلاحیت کم ہوتی ہے۔

بعض امور : حسب اطلاعات بنابر آنکه از قزوین و روم ایضا عتبات آن تکمیل فرم

٤٨-٥٩-٠٠ - ٤٨٩١٣٩٤ - ٥٩-١٩٥٦

نام و نام خانوادگی: _____ شماره ثبت: _____

بدین نام، ————— بخش امور مالی: ————— محلہ قریہ

[illegible]

قنادی نیسانی

ماہ : ۲۵ سال سابقہ کار

فراسم عقد عروسی و جشن تولد شما را با تنوعی بی شریبها
و انواع کیکهای در مدلهای جدید جاودانه می سازد
آدرس: خیابان بهودی پش بصره

ترک اعتیاد نصیحتیں

در ۶ روز یادستگاه

نہ سب سے شک پھیلے ہوئے تھے

4447077F 944-11444-11444

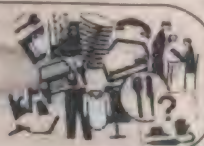
خانه موی ایران



اولین موسسه کربیم هو در ایران
تاسیس کن استن او امیر
وزیر امور معنوی فرید هو در
ایران است او را به یکت هزار مار هو
تاسیس کن استن او امیر

موسوی ایران
بیست و هشتاد

تلفن آگهی‌های
اطلاعات هفتگی
۲۲۲۵۹۷۳-۲۲۲۳۳۷۷



جدول

جدول اطلاعات عمومی

افقی

۱- جزیره ای وسیع در ژاپن که یکی از مهمترین مراکز صیاد ماهی در جهان به شمار می رود - اثری از دوره باکیون ۱۱ شاهر بزرگ انگلیسی ۲- از گلشای زیبا و فیستی - نوع ناپیده - چیز - همان پاپوش است ۳- یکی از خلیج های - اثری از - صخره حونی ۴- دانشمند بزرگ ایرانی قرن ششم - نام یکی از قدابول بزرگ سرخوستان ۵- شاعر ناپایای یونان - وسیله ناخوابید زیا آن را به شما بخواند داد - این بیماری را در قندان جویید - در سابق به دور کرم می بستند - جنس آوری می شناسید - چون غریبه نیست ۶- نیکان - شهری نزدیک ابروظی در امارات عربی - برآورده کردن ۷- داخل هر چیز - خورشید عالیشان - محصول گلی محمدی ۸- شهری در آلمان - ضریبهای پایا به توپ - شبها در آسمان می درخشند - پایا ۹- باید آن را از آب آفتاب آمیخت ۱۰- رود مرزی - حایر تعلیم البیضاء درایی - میرای که هنر برسیده است ۱۱- پسوند شایستگی - زبان کوچک - از ابزار نجاری است - قرار کردن ۱۲- بلندترین - شیشه آرمایشگلی - مرکز جمهوری چک ۱۳- جاگرفتن - راز نگهدار - آب سیاه که در واقع یکی از امراض چشم است ۱۴- پستانداری در آمریکای جنوبی با بدنی پوشیده از فلس - مرغی که آماده است برای خوابیدن روی نیم تا جوجه اش متولد شود - نر و ازخود راضی - علم غیبی ۱۵- سود حرام - نوعی وسیله بازی بلستانی در بالا - ساختن ۱۶- رمق و نواز - دانش نویس نامدار فرانسه با اثری چون «الاصوب» ۱۷- کوهی ۱۸- مراقب خوردن چنین نقلی باشید - قدم بکیا - رنگی که در بدن آدمی - رسم فرمان بر خا آوردن ۱۹- واحد پول «تیکرال گوا» - اینهم نام مرغ سخاوار است!

عمودی

۱- لژیونرکان نامدار ایتالیایی و کاتیف اصلی دریای اتریشیه - وسیله جدید نشلی یا سراسر جهان ۲- میرای که به دست کنده اش خوشتر است ۳- چاه عقیق و پر آب - مردم عربی - نام گلشای دارویی که بیشتر در مصر می روید و در قدیم بر طب برای علاج صرع به کار می رفت ۴- حرف تعجب - از شعرای معاصر کشورمان که چند سال پیش در گذشت ۵- از روزشهای دهگانه ۶- پسته - سنگ سیار ۷- وسیله ای برای صف کردن چوبک لاشها ۸- آلاچین و طیمه - مدت و طریقه - شهری بزرگ در کشور آلمان ۹- به دنیا آمدن ۱۰- قلیا - مسئله ای در آمریکا با اقلیتی در آمریکا - ماری کی برای ساختن پایتی ۱۱- جوان

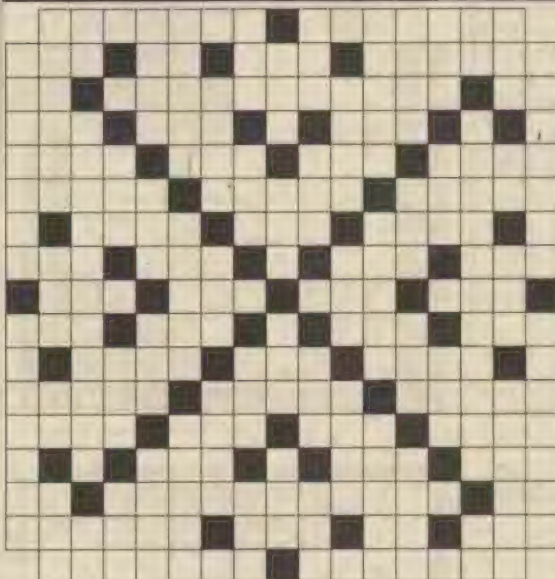
از بین هزایی که هر هفته جدول مجله را صحیح حل کرده و به دفتر مجله ارسال نمایند - دو نفر به قید قرعه انتخاب و به هر یک هدیه ای به رسم یادبود تقدیم می گردد

جوایز برندگان مسابقه به امضای آنها ارسال خواهد شد

اساسی برده های جدول شماره ۳۰۱۲

- ۱- خانه قرمبه اختیار داده - آلمان
- ۲- آقای محمد تقی احمدیان - تهران

۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



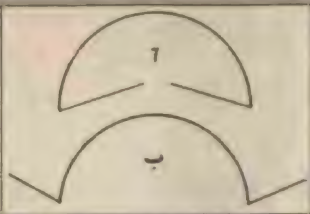
استفاده می کنند - همچنین نام اثری از نویسنده آلمانی «کارل بوسه» است.

۵۵۵

○ طرح صلیب توپیراده از بندر مقام

حل جدول شماره ۳۰۱۲





دو نیم دایره

معلم سر کلاس درس ریاضی، این دو شکل را روی تخته سیاه ترسیم کرد و بعد از دانش آموزان خود خواست که بگویند کدامیک از این دو شکل (الف) و (ب) بزرگتر است. تعدادی از شاگردان جواب صحیح دادند و تعدادی هم جواب اشتباه دادند. به نظر شما کدامیک از این دو شکل بزرگتر از دیگری است؟

شواصی در فقر دریا و اعداد دریا



شواصی در فقر دریا به دنبال حیوان گشدهای می گشت تا گلهای در گوشه ای از دریا به جای ماهی به تعدادی عدد برخورد کرده و هرچه کوشید تا گشده طوره را در بین این اعداد پیدا کند نتوانست، شما برای راهنمایی او مداف با خود کاری بردارید و از شماره (۹) تا شماره (۲۲) را از روی نقطه های سیاه با خط مستقیم بهم متصل کنید. پس از پایان خط کشی، گشده این شواصی در فقر دریا حاضر چشمانی شما ظاهر خواهد شد.

تصویر شبیه ای شادمان دو قهرمان اسکی

در یکی از این دو تصویر دو قهرمان اسکی در تریا مشغول نوشتن نوشته هستند و در تصویر دیگر خیلی را که پس از یک صاف شدن به بافتن به خانه باز گشته ملاحظه می کنید، این تصویر ظاهر هیچ شباهتی با هم ندارند ولی اگر کمی دقت و حوصله به خرج دهید، در هفت مورد شباهت های میان این دو تصویر پیدا خواهید کرد!



بست اختلاف دو نقاشی نورسها

گروهی نورس و وارده یکی از شهرهای مکزیک شدند و از هر چیزی که برایشان جلب بود فیسرداری و

عکسبرداری کردند یکی از نورسها که ذوق نقاشی داشت از این صحنه یک تصویر تهیه کرد و چون او را در خواست کردند که یک تصویر هم به آنها بدهد از روی نسخه اصلی یک کپی دیگر برداشت اما وقتی

دو تصویر را با هم مقایسه کرد با حیرت متوجه ۲۰ اختلاف در میان این دو تصویر شد، آیا شما هم می توانید این اختلافها را پیدا کنید؟

تصویر شماره ۱



● محمد پورانی

مارادونا هم مارادوناهای قدیم

احتمالاً هفته قبل فیلم بازی خدا حافظی صاحب پیراهن آبی شماره ۱۰ تیم ملی آرژانتین را بر صفحه تلویزیون منزل دیدید. با شش بالای چهل، چاق و شکم‌دار که نوری زمین نمی‌توانست راه برود چه رسد به بازی فوتبال مقابل ستارگان دنیا نظیر «لویس ماتیوس» (آلمانی میهمان افتخاری سابقه بر گشت تیمهای ملی ایران و ایرلند) و لقا حقیق عسکری-نویس عکس این ناخه دنیای توپ گره را در دوران جوانی از اوجیر مجله انتخاب کردم تا ملاحظه بفرمایید گردش زمان چه به روز انسان می‌آورد، خصوصاً اگر طرف ما موافقتگر هم محشور شده باشد.



اجرای برنامه هنری به نفع مستمندان

هنرمند واقعی کسی است که خود را برتر نداند و از بالا به مردم نگاه نکند، چه همیشه باشد، چه نقاشی چه خواننده و... هنرمند باید خاکی و بی‌تکبر باشد؛ درست مثل این دو نوازنده قلم‌شهری که جناب «مسعود ذوالفقاری» هسکار افتخاری مجله در «قلم‌شهر» در اوصاف آنها نوشته: سوای دریافت دستمزد در میزبان شادی، یعنی روزها نیز برای مردم در خیابانها برنامه اجرا می‌کنند و هر عابری که است به جیب پشرد. این هنرمندان از آنها می‌خواهند که پول را نوری صندوق صدقات کنار خیابان بریزند، دمشان گرم و عمرشان دراز!



بفرمایید، اینهم باران!

اگر نبارد با مشکل مواجه خواهیم شد و مسوولان مربوطه دم از جیره‌بندی می‌زنند (بهاه‌ای برای گران کردن آب) اگر هم ببارد بر اثر عدم کفایت تصفیه‌بان پرمردم مردم همیشه در محضنه به جای رحمت الهی، مواجه با رحمت می‌شوند. پاییز شلوار بالا کشی به دست!

حراج کتاب

اگر رسماً سالی یک بار برای هفته کتاب ترجه اهل مطالعه به بهترین دوست جلب می‌شود (بر مبنای فتوای بزرگان ادب صبی بر همنشینی به از کتاب بخور!) کتابفروشیهای «الم» در محلات مختلف تهران سالی به دوازده ماه برای فروش این کالای فرهنگی تلاش می‌کنند. ولو با ۵۰ درصد تخفیف تحت عنوان حراج، منتها کجاست مشتری؟ کجاست؟



کجاست علاقه‌مندان مطالعه؟ کجاست می‌کاسی، مگر اینکه طرف مغازه خود را به پیش‌فروشی، عرضه همبرگر و این‌چنین تبدیل کرده. بازار دالگی که در ماه مبارک رمضان بازار دکاکیمن آتش رفته فروشی را پس از رونق انداختند.



«الله» متعطف نداریم، لیست

آقای «غلامعلی قاضی» هکتر انتخاری مسجده بیست و هفتی در شهرشاه در شرح سوغات معصوم پرست فرموده فاروخخانه از پس به پیمان نسخه به دست گفته «انتاریم» مسلمان تار و پود به شهرشاه صورت می کنند «الله» روی نابودی فاروخخانه «سروش» یعنی نداریم در صورتی که این طور نیست و تعدادی از حروف نابودی تون سرور فاروخخانه پراثر عبور زمان افتاده است!

معضل مسائل کاذب و تکذگری

حیف که هکترامان جناب «علی اکبر فرحانی» تصویر پرست را که دوست عکاسش آقای «ناصر عرب پازمحمدی» در محدوده میدان خراسان برای چاپ در مسجده دستبخت عدسی شکار کرده برای مسوول روابط عمومی دانشگاه آزاد نقره‌ساز و نگاره آقای دکتر «جاسنی» در شعارهای تبلیغاتی علاوه بر وعده رایگان شدن ثبت‌نام دانشجوین عزیز قول می‌داد، چنانچه رئیس جمهور شوم به تقاری پندروشن مریسد بنز اهاا خواهم کرد تا به جای میدان خراسان که جنوب شهر است با وسیله تقلید خود تشریف بریند سرین نجریش کنایه کنند! همین طور آب زرشک فروشان غیربهداشتی را بر دکایی نیز معصوم فروشی سرکار می‌گذارم. آن هم نه میدان خراسان شلوغ و توده‌آلود بلکه بیش پلوار میرداماد یا خیابان ظفر!



سوغات بوجود

پیرمرز پیلادروشنین به جدی پس از مرض کردن قلیان در عالم خود فروخته که متوجه دوربین جناب «حسین» «ارایی» کارمند آموزش و پرورش برورچه در دو قدمی خود شده، است. راستی اگر این شخص صاحب پاساژ و برج و سهم کارخانه و... بود می‌فرانست چنین بی‌آلایش ستوات آخر عمر را بگنجانند تازه اینکه خوب است در این بسین باید به فکر فشار قبر بود!



جنگ خروس پای خرابه‌های ایوان مدائن

«بهمن رضایی» کارکنان پرست بانوی چرایید که در رشته «ایرننگ» بر حرفه‌هایی برای گفتن دارد طبق معمول هر سال در اواخر آبان ماه روز افتتاح

نمایشگاهش در گلری «نیازی» واقع در میدان «محسنی» حفر عدسی توبس و مجید شامغان زاده را دعوت کرد. میان تابلوهای نصب شده به دیوار دور تاجور گلری وقتی بنده حکمت سرشخ شدن دو خروس جنگی را در این صحنه پرسیدیم هرمند نفاش گفت بدیل این علی حقایق شایع نام‌آور قرن ششم متخلص به «افضل الدین» و با «حسار العجم» حسن سفر از کنار رود «دجله» واقع در عراق لغوی، با جیدن خرابه‌های قصر خطاب به مرون خود گفته:

هان ای گلی خیرت بین
از بنده نظر کن هان
ایوان مدائن را آینه حیرت بان

یگانه زره دجله منزل به مدائن کن
و... غائل از اینکه «صدام» ناآنان قربها بعد پرازی ندانم کاری و جاه‌طلبی چنان بلای سر کشورش خواهد آورد که صدرحمت به خرابه‌های ایوان مدائن!





«دین لوکس»

روی ماشین تحریر به حرکت درآورد، در این فاصله نوبت به قدمهای بی صدای خود به طرف زن که پشتش به او بود رفت. وقتی بالای سر او رسید، زن با یک دیگر ساکت شد و مرد در حالی که نفس را در سینه حبس کرده بود قدمی جلو گذاشت. تپانچه را بلند کرد تا با ضربه‌ای کثیف حساب او را بزند و ولی در همین موقع زن جوان بدون آنکه سر خود را برگرداند، با گفتن فاطمی گفت:

مرد از شنیدن نام خود لرزش شگرف در سراسر بدنش احساس کرد، این خطاب ناگهانی آنچنان انعکاس سنگینی داشت که قدرت حرکت را از او سلب کرد، بی اختیار دستش را که لحظه‌ای قبل با اسلحه بالا رفته بود پایین آورد و قسمی به عقب گذاشت. در این وقت تازه متوجه آینه کوچکی شد که روی دیوار مقابل قرار داشت و زن چشمهای خود را به آن دوخته بود. مرد فرار می‌کرد و متوجه روزنامه بود که آینه و انعکاس تصویر خود بر آن را متوجه نشده بود. وقتی آرامش خود را بازیافت با صدای تکان‌دهنده‌ای گفت:

«مجبورم شما را بکشم، این‌ها زن مثل دو گلوله آتش درخشان و او پس از سکونی سنگین گفت:

«فکر می‌کردم تصویر شما در خیالم نقش بسته همین حالا داشتم درباره شما چیزی می‌نوشتم، شما هرگز نمی‌توانید؟»

«نه من داستان می‌نویسم معمولاً داستانهای پلیسی و جنایی،

• من داستانهای زیادی خوانده‌ام، اسم شما چیست؟

«هنسی شاز».

«حبابا من داستانهای زیادی از شما خوانده‌ام و شما که تازه به حال توانست‌ام از جنگ پلیس فرار کنم به خاطر استفاده از حبه‌های مغزآلوده‌ای بود که شما در داستانهایتان به من می‌آموزید، و حالا هم دارید درباره من داستان می‌نویسید.

«البته من اسم شما را نمی‌نویسم،

• به حال من فرقی نمی‌کند، می‌توانید اسم مرا روی داستان‌ها بگذارید.

اما اگر شما مرا بکشید دیگر نمی‌توانم این کار را بکنم، او، راضی شامی می‌تواند مرا بکشد.

من پلیس را نمی‌بینم، حالا که آزاد هستید خودتان می‌توانید در جزئیات داستان کمک کنید، من مجبورم قرار شما از جنگ با مأموران شده‌ام، من فرار می‌کنم.

«از کجا بگویم که راست می‌گویید؟»

«به شما ثابت می‌کنم، از شنبه همین پنج‌شنبه که از بیکنک ایستادید، می‌توانید در پارکینگ را ببینید.

مرد در حالی که زیر چشمی زن را تحت نظر داشت به سوی پنجره حرکت کرد. زن راست می‌گفت و در انتهای یک زمین چمن کثیف پل‌کنگی به چشم می‌خورد.

«ببین من آنجاست، این هم سوییچ، به صاف

روشن او دیگر کسی در خانه نخواهد ماند، به مجرد حرکت اتومبیل زن با یک حرکت سریع به خانه بازگشت و مستقیماً به اتاقی که یک صیر کلاه رنگ‌دور و رفته و مقداری کتاب در گوشه آن به چشم می‌خورد رفت، این اتاق درست کنار اتاقی قرار داشت که مرد در آن مخفی شده بود و تنها راه خروج شور از مقابل این اتاق بود، سرانجام زن جوان خدمتکارش را صدا زد و گفت:

«فانی! امروز احتیاج به آرامش دارم و می‌خواهم تکلم گفتم آرامت و آموده بلند، برای نامار مقداری صبر اینجا هست پس تو می‌توانی بروی».

بعد پشت ماشین تحریر نشست و دکمه‌های آن را به حرکت درآورد، مرد چهارچشمی از میان در مقابل زن راه فرار به روشی بسته شده بود و گرسنگی همین‌جا آزارش می‌داد، اگر زن او را می‌دید بدون شک از همان نگاه اول بی می‌برد که او همان مرد شرور است که چند روز قبل از زندان گرفته است، روزنامه‌ها عکس و تصاویر این خبر را در صفحات اول خود به چاپ رسانده و با آب و تاب فراوان پیرامون این مرد فراری که همه جا به عنوان دزدیده معروف شده بود مطالب پرمشغله‌ای نوشته بودند.

سنگینی تپانچه را در جیب خود احساس می‌کرد، این اسلحه را هنگام کشش با زندانیان به دست آورده بود و در این لحظه حسابی با غوغا شنیده که بهتر است با این اسلحه زن جوان را هدف قرار ندهد بلکه از طریق ارفاقی و از راه عمل شود، مثلاً با تپانچه ضربه‌ای به سر زن فرود بیاورد و اگر تعجیل کرد بپایه‌ای شورش را بکشد.

به دنبال این فکر، به تدریج در پا کرد، هیچ صدایی شنیده نشد، با وجود این زن دست از کار کشید، مدتی سکوت کرد، بعد دوباره انگشتانش را

او حتی از تصور کشش یک زن پش می‌آمد، هر زنی که می‌خواست باشد، فرق نمی‌کرد و این یکی... با تپانچه مخصوص خود باغوشش و تهدید را از دیگران به نظر می‌رسید، به هر حال اگر خطری پیش می‌آمد مجبور بود خوشش به خرج دهد، خوشی و خوشحالی که دل زن جوان را از وحشت و هراس پرراند.

با خوشی فکر کرد، مثلاً همین چند روز پیش اگر زبان زن پرمشغله‌ای را که در کلبه بگذرد گلویش را برافشاند و گریخته بود گناه می‌کرد هرگز سروصدایی بلند نمی‌شد و پلیس این چنین دردمندانه نمی‌گردد.

حالا ما مأموران پلیس همه‌جا در تعجب او بودند و سایه به سایه دنبالش می‌گشتند، خوش را داخل خانه کشید، در این موقع جان‌پناهی بهتر از این حالت برت وجود نداشت.

با احتیاط فراروان به اتاق زیر شیروانی رفت، گرسنگی دلش را مللش می‌داد، داخل اتاق حر مقداری پوشالی و چند تکه طناب چیز دیگری به چشم نمی‌خورد، و وقتی از فاشن غذا نامید شد، در گوشه‌ای از اتاق به خواب رفت، بعد از آن واقعاً لغتی فقط پنج ساعت خوابیده بود، به صدای موتور از جا جست و از پنجره کوچک اتاق به بیرون چشم دوخت، روشنایی تیری رنگ روز، با زیبایی شام روی ساختمانهای شهر ریخته بود و او همین داشت قبل از طلوع آفتاب از پنجاه‌ها خورج خارج شود و با دیگر به فرارش ادامه دهد، ولی حالا دیگر خیلی دیر شده بود و این زن... با شوهر بلندقامت و ورزیده دوست دارد به پنجره ایستاده مشغول صحبت بودند، سرانجام مرد به طرف اتومبیلش رفت و هنگام ورود شد گفت:

«معی می‌کنم زود برگردم، یا خوش فکر کرد اگر این مرد شوهر زن باشد با

من فکر می‌کنم خواسته باشم تمام مشکلات
شما به عنوان یک همکار بگویم و امیدوار
باشم که اینها را حل شود. البته الان من
فروتنانه که در بخش مشکلات جامع‌تر قرار
دهم یعنی کسی ندانم که مثلاً رشی طلاق
هم اتفاق کسی شده‌ام یا نه بینم فروزندی را گرفته
و... از صحبت‌های شما هم مشکلی و معتمد خبر
رسانه‌های بودند کارهایی دیگر می‌کنند.

وقتی او را به طرف ماشین پلیس می بردند خادم «آسی» همراه شوهرش از ماشین پیاده شد و به طرف درو پیاده رفت و گفت:

«اگرچه باز کردن طنابها خیلی سخت بود ولی حالا خیلی بهتر می توانم بنوسم. من باید آخرین کتابم را با فتنش اینکه فهرست برای همیشه به نام می افند تمام می کردم و تو کمک خیلی خوبی بودی.»

من با به حال از مری که دستمال در دهانش
پیچیده اند خیلی داستان نوشتم. ولی هیچ دوست
ندارم این بلا سر خودم بیاید.

توضیح بهتر می نویسد. راستی اسم داستانی
را که از من دارید من نویسد چه می گذارید؟ من هم
می خواهم آن را بخوانم.

و داد و دیاد.

آنها به کمک هم از اتاق زیر شیروانی چانه
روسمان و یک باند پیدا کردند، زن روی مستدلی
نفتست و به مرده در پشت بست و پای خود کمک
کرد. وقتی دستمال گره کرده با فشار مالتی در
بافتش جای گرفته کمی عصبی شد. بعد مرده را
رویش نقل کرد و او را با خود برداشت به طبقه
پایین رفت و با خیال راحت از یک میزبان خوراکی

این خواص در محتوی های عظیم و

شکل (الف) بزرگتر از شکل (ب) است ولی غیر
از خطای چشم شکل (ب) بزرگتر به نظر می رسد
تصویر شبیه بی شباهت دو نور مان است که
۱- بزرگتر، ۲- با گر بزرگ، ۳- خط

فرهنگ جهانی ۲۰۰۲



بریتانیا میگوید که این بازی را باید بیشتر دوست داشت. کره جنوبی در حاله حرفهایی برای گذشتن خواهد داشت.

گروه پنجم
در این گروه آلمان در کنار ایرلند از بحث بیشتری تا عربستان و کامرون برخوردارند و بخصوص کار آلمان نباید به مشکل برخورد کند.

گروه ششم
فرمانده این گروه با توجه به حضور آرژانتین، انگلستان، نجره و سوئد به گروه مرگ معروف شده است. اما حقیقتاً باید آرژانتین و انگلستان را صاحب کلاسی برتر و مجاز از هر حرف دیگر دانست و این دو برای صعود نباید به مشکلی مواجه شوند.

گروه هفتم
ایتالیا در برابر اکوادور، کرواسی و مکزیک بازی آسان در پیش نداشته، کرواسی و مکزیک بسیار غیرقابل پیشبینی هستند و ایتالیا با توجه به مشکلاتی که دارد باید مراقب باشد.

گروه هشتم
ژاپن با بلژیک روسیه و تونس همگروه است. فقط بهره‌وری از امتیاز میزبانی می تواند ژاپن را به میان دو تیم صعودکننده جانی دهد اما فاعدا نباید از روسیه و بلژیک به عنوان بختهای نخست گروه نام برد.

برنامهم انتظارها به سر رسیده و فرهنگ جهانی جام جهانی سال ۲۰۰۲ که قرار است برای نخستین بار در دو کشور کره جنوبی و ژاپن مشترکاً انجام شود، کره با حضور شخصیت‌های برجسته جهان اورینال انجام شده.

برای فرهنگ جهانی ابتدا هشت کشور برای برگزاری بازیها در نظر گرفته شد که عبارت بودند از: فرانسه (فهرمان دوره گذشته)، کره جنوبی و ژاپن (میزبان مشترک) و اسپانیا، ایتالیا، آرژانتین، برزیل و آلمان به جهت کارنامه و پیشینه درخشان در فوتبال جهان، پس از آن فرهنگ جهانی به شکلی انجام شد که نبراهای هفتگانه را یکدیگر برخورد نداشته باشند. بنابراین پنج کشور از آمریکای جنوبی پنج کشور آفریقایی، چهار کشور آسیایی و سه کشور از آمریکای مرکزی و شمالی به گونه‌ای جدا شدند که در گروه‌های مستقل تقسیم شوند و فقط قاره اروپا که صاحب پانزده تیم بود به نامبار در وقت گروه باید دو تیم را جای می‌داد و فقط در یک گروه اروپایی‌ها خاک نمایند، فارند.

در گروه اول فرانسه مدافع عنوان قهرمانی در کنار سنگال که با یکدیگر مسابقه افتتاحیه را روز دهم خرداد سال آینده برگزار خواهند کرد، اکوادور و بامبارک قرار گرفته است و در نظر اول باید بخت‌های فرانسه و بامبارک را از دو تیم دیگر بیشتر تصور کرد.

گروه دوم
در گروه دوم اسپانیا در کنار آلمان، آفریقایی جنوبی و پاراگوئه قرار گرفته و به نظر می‌رسد که کار سختی نباشد باشد. برای مقام دوم در این گروه رقابت مشکل خواهد بود.

گروه سوم
در گروه دوم برزیل با تمام پیشینه درخشان خود حضور دارد اما تیم‌های دیگر که شامل ترکیه، چین و کانادا هستند چندان تجربه جهانی ندارند و با توجه به پیشرفت‌های اخیر بعد از برزیل بخت در قهر را برای صعود باید بیشتر دانست.

گروه چهارم
در این گروه کره جنوبی با آلمان، آمریکا و

کره جنوبی.
* ۱۷ خرداد سوئد - نجره در ژاپن - اسپانیا - پاراگوئه در کره جنوبی - آرژانتین - انگلستان در ژاپن.
* ۱۸ خرداد آفریقای جنوبی - آلمان - آلمان - کره جنوبی - بلژیک - چین در کره جنوبی.
* ۱۹ خرداد مکزیک - اکوادور در ژاپن - کانادا - ترکیه در کره جنوبی - ژاپن - روسیه در ژاپن.
* ۲۰ خرداد کره جنوبی - آمریکا در کره جنوبی - تونس - بلژیک در ژاپن - بریتانیا - آلمان در ژاپن.
* ۲۱ خرداد آلمان - فرانسه در کره جنوبی - سنگال - اروگوئه در کره جنوبی - کامرون - آلمان در ژاپن - عربستان - ایرلند در ژاپن.
* ۲۲ خرداد سوئد - آرژانتین در ژاپن - نجره - انگلستان در ژاپن - آفریقای جنوبی - اسپانیا در کره جنوبی - آلمان - پاراگوئه در کره جنوبی.
* ۲۳ خرداد آمریکا - برزیل در کره جنوبی - ترکیه - چین در کره جنوبی - مکزیک - ایتالیا در ژاپن - اکوادور - کره جنوبی در ژاپن.
* ۲۴ خرداد برزیل - ژاپن در ژاپن - بلژیک - روسیه در ژاپن - بریتانیا - کره جنوبی در کره جنوبی - آلمان - آمریکا در کره جنوبی.

در حله پنجمه هشتم
* ۲۵ خرداد - ۲۹ خرداد - ۵ تیم دوم گروه ۱ در کره جنوبی. * ۲۵ - ۲۹ خرداد - ۵ تیم دوم گروه ۲ در کره جنوبی. * ۲۵ - ۲۹ خرداد - ۵ تیم دوم گروه ۳ در کره جنوبی. * ۲۵ - ۲۹ خرداد - ۵ تیم دوم گروه ۴ در کره جنوبی. * ۲۵ - ۲۹ خرداد - ۵ تیم دوم گروه ۵ در کره جنوبی. * ۲۵ - ۲۹ خرداد - ۵ تیم دوم گروه ۶ در کره جنوبی. * ۲۵ - ۲۹ خرداد - ۵ تیم دوم گروه ۷ در کره جنوبی. * ۲۵ - ۲۹ خرداد - ۵ تیم دوم گروه ۸ در کره جنوبی. * ۲۵ - ۲۹ خرداد - ۵ تیم دوم گروه ۹ در کره جنوبی.

در حله پنجمه نهم
* ۳۱ خرداد - ۵۷ خرداد - ۵۰ تیم دوم گروه ۱ در کره جنوبی. * ۳۱ خرداد - ۵۷ خرداد - ۵۰ تیم دوم گروه ۲ در کره جنوبی. * ۳۱ خرداد - ۵۷ خرداد - ۵۰ تیم دوم گروه ۳ در کره جنوبی. * ۳۱ خرداد - ۵۷ خرداد - ۵۰ تیم دوم گروه ۴ در کره جنوبی. * ۳۱ خرداد - ۵۷ خرداد - ۵۰ تیم دوم گروه ۵ در کره جنوبی. * ۳۱ خرداد - ۵۷ خرداد - ۵۰ تیم دوم گروه ۶ در کره جنوبی. * ۳۱ خرداد - ۵۷ خرداد - ۵۰ تیم دوم گروه ۷ در کره جنوبی. * ۳۱ خرداد - ۵۷ خرداد - ۵۰ تیم دوم گروه ۸ در کره جنوبی. * ۳۱ خرداد - ۵۷ خرداد - ۵۰ تیم دوم گروه ۹ در کره جنوبی.

در حله پنجمه دهم
* ۴ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۱ در کره جنوبی. * ۴ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۲ در کره جنوبی. * ۴ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۳ در کره جنوبی. * ۴ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۴ در کره جنوبی. * ۴ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۵ در کره جنوبی. * ۴ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۶ در کره جنوبی. * ۴ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۷ در کره جنوبی. * ۴ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۸ در کره جنوبی. * ۴ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۹ در کره جنوبی.

در حله پنجمه یازدهم
* ۸ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۱ در کره جنوبی. * ۸ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۲ در کره جنوبی. * ۸ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۳ در کره جنوبی. * ۸ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۴ در کره جنوبی. * ۸ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۵ در کره جنوبی. * ۸ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۶ در کره جنوبی. * ۸ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۷ در کره جنوبی. * ۸ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۸ در کره جنوبی. * ۸ خرداد - ۵۸ خرداد - ۵۸ تیم دوم گروه ۹ در کره جنوبی.

رده بندی آسیا	تیم نام	ارزندی جهانی	اشتراک
۱	ایران	۲۹	۶۳۰
۲	خرمستان	۲۰	۶۳۷
۳	زاین	۲۱	۶۳۳
۴	کره جنوبی	۲۳	۵۹۶
۵	چین	۵۵	۵۶۱
۶	امارات	۵۸	۳۲۸
۷	نارینه	۶۲	۵۲۲
۸	ایران	۶۷	۵۴۲
۹	هنگ	۷۱	۵۱۳
۱۰	کویت	۷۲	۵۱۲

رده بندی جهانی

- ۱- فرانسه ۵- کنسلیا ۶- مکزیک
- ۲- آرژانتین ۳- ایتالیا ۴- انگلستان
- ۵- برزیل ۶- اسپانیا ۷- آلمان
- ۸- پرغال ۹- هلند

تیم ها

نکته جالب درمیان تیم های که در رده بندی جهانی مگانه های بالای از اشتغال گرفته اند عدم حضور آلمان در جام جهانی آینده است.
کنسلیا یکی که مقام پنجم جهان را داره خود است حتی در مسابقات کنفدراسیون در منطقه آمریکای جنوبی در مسابقات قهرمانی جام جهانی قرار گیرد.
چین هتد که در جای ششم است و دیگر کشورها نظیر: روسلانو، رومانی، اسرائیل، جک و اتریش و مراکش ایران کنسورفشن هستند که درمیان می کشور برتر جهان قرار دارند اما جامی در جام جهانی ندارند.

ایران بهترین تیم آسیا

سلفان بی تاج و تخت

رده بندی فیفا

در چندین مرتبه رده بندی فدراسیون بین المللی فوتبال، تیم ملی فوتبال ایران که به نازگی بحث حضور در جام جهانی را علی رغم همه شایستگی از دست داده بود به عنوان بهترین تیم آسیا شناخته شد.
این عنوان غرام با زینب ویت و بهی که در همه اعتبارات به ایران تعلق گرفت بالاترین مقام ایران در رده بندی فیفا را بدو پیدایش این شکل رده بندی کنسورتری نشان می دهد. تیم ملی فوتبال ایران با ۱۱ امتیاز برتر و بالاتر از عربستان کره جنوبی ژاپن و چین به نام دبانشان داد که پیرامونی استحقاق حضور در سال ۲۲ می ترک کند در جام جهانی را داشت و با توجه ای که در ۱۱ کنسورتری فوتبال آسیا دیده بود و پس باستانی که در حاشیه تیم ملی فوتبال ایستاد بود و هم کم و بیش از آن آگاه هستیم از راهایی به جام جهانی که حق مسلم تیم ایران بود معروره مانده بود.
در امتیازهایی که میان کشورهای آسیایی توسط کنسورتری فیفا تقسیم شده است اختلاف میان ایران که در صدر تیم های آسیایی است و چین که برای جام جهانی به آسیا آب خوردن انتخاب شد، در

حدود ۸۰ امتیاز است و این گروشی اختلاف کلاسی میان این دو تیم است. البته به دلیل اینکه ما به جام جهانی راه نیافتیم و از مسابقات فوتبال کاتی میدانی که راه انگلستان به جام جهانی برخوردار می بهرهمر بدون تردید در ماههای آینده از این مقام مسلوب خواهیم کرد چرا که حداقل تا زمان برگزاری بازیهای آسیایی پس از دو تیمی که در رده بندی ایران تنظیم نشده است و پس از انجام مسابقات و حضور در میانه بین المللی فوتبال و پس از انجام بازیهای قبل بیدایم مواجه با سقوط در رده بندی خواهیم شد اما فعلا باید از این اشتغال لذت ببریم که علی رغم آفای و لایان و برخی از حشکاران خارجی و داخلی آرا ما بهترین تیم آسیا هستیم.
به عهده فدراسیون فوتبال است که با لایب دادن مسابقات بین المللی و دوستانه برای تیم ملی ادامه این روند و حضور ما را در صدر تیم های آسیا در رده بندی امکان پذیر سازد اما اگر به خواب خرگوشی روم انگاه و وضعی روی می شویم که حتی تا چهار سال آینده تکلیف آرا را جبران کنیم.

رده بندی تیم های آسیا و جهان

برای اطلاع خوانندگان گرامی آخرین رده بندی تیم های آسیا و جهان را ذکر می کنیم.

گزارش از اینترنت واکنشهای شخصیت های فوتبال جهان پس از ترعه کنس

ارکسون مربی سوئدی تیم ملی انگلستان آرو می کنم انگلستان و سوئد هر دو آرژانتین را حذف کنند و از گروه صعود کرده و در فینال دوباره با یکدیگر روبرو شوند.

نکته اشیرت در سایه های مختلف خود واکنشهای مریان و شخصیت های فوتبال جهان را فرج کرده است که به اطلاع خوانندگان گرامی می رسیم. به برترین فرقیست تاریخ ضمن آنکه خود با دست خود فرقه برزیل را انتخاب کرده بود از اینکه کنسورتری در گروهی به چنان پیچیده قرار گرفته است آواز خوشتر کرد و گفت برای برزیل همیشه در مسابقه اول برای منبایی به فرم مطلوب مهم بوده است و خوشحالم که حریفان نخستین ما در میان قدرتهای تازه اول جهان قرار نگیرد.
از طرف دیگر یکی بولر که در مراسم فرقه کنس حضور یافت داشت از گروهی که کنسورتری آلمان در آن قرار گرفته است همچون پله ابراز خوشحالی شدید کرد، او گفت برای نخستین بار برای عربستان می تواند شکلات ما را که همیشه در نخستین مسابقه ظهور می کند حل نماید اما گروه ما در مقامی به سایر

گروهها از شرایط بهتری برخوردار است. اما گرام ارکسون مربی انگلستان از سیمه ترعه کنس یکس معروره شده بود نخست آنکه او در اولین مسابقه با کنسور مطرح خود می شود زیرا در ارکسون این اصنامی دوگانه را چنین ترحمه کرد من آبرو می کنم که کنسور در مسابقات بهر خدمت اما از طرفی مسوولیت من تیم ملی انگلستان است و یک سوئد اول باید وظایف خود را به انجام برسانم، من امیدوارم ما هر دو (انگلستان و سوئد) بتوانیم آرژانتین را حذف کنیم و صعود کنیم و باز هم آبرو می کنم ما در فینال دوباره یکدیگر را ملاقات کنیم.

واکنشهای دیگر

ترابرتی مربی ایتالیای ترکیب خوبی در گروه ما قرار دارد صعود نمی کنم برای صعود مشکل غاشته باشم.
روژه لومر مربی فرانسه با اینکه از فرقه کنس ناراضی هستیم اما ما حضور ما را از گروه مشکل داشته ایم.
ستول گروتر مربی ترکیه چنان با برزیل آردودی مثبت ضمن آنکه برای صعود تاکید بسیار.
کاتانگ مربی ایتالیایی ما صعود خواهیم کرد. بیزودی به بالا گرفته و آفریقای جنوبی خارج از دسترس نیست.
اگل مربی لهستان پرغال یکی از بهترین تیم های حال حاضر جهان است و با کره جنوبی میرال هم کاری نماند. ترغایم داشت اما امید فراوانی به صعود داریم.
روسیه مربی ژاپن ما برای صعود مشکلی

نخواهیم داشت اما بی علاقه ایست که فینال را با فرانسه تیم وطن به انجام برسانیم. آیا این آرزوی جهانی است؟
آندرا مربی پرغال رضایت دارم اما آمریکا را باید دست کم گرفت.
پلاتینی مقام فدراسیون فوتبال فرانسه و بازیگر بزرگ و اسبق فرانسه را دوباره در فینال خواهیم دید اما این بار شاید در برابر آرژانتین.
رومشتوف مربی روسیه از فرقه کنس ناراضی هستیم اما بلایک همیشه برای ما حریفی سخت بوده است.
اوستون مربی سوئد بهرانی گروه ما گروه مرگ است، نگاه کنید به گروه آلمان و نگاه کنید به گروه های ایتالیا روسیه و پرغال آنگاه متوجه می شوید که آرژانتین انگلستان و نیجه دوبره شدن بعضی جدا.
میلیتویچ مربی چین حرفهای از سه قاره داریم و خوشحالم از اینکه در تنها گروهی هستیم که فقط یک کشور اروپایی در آن حضور دارد باید گفت ما تا به بحث صعود داریم.
وکتوریو مربی آرژانتین گروه ما اشتغال دارند تا خاطرات ملق را زنده کنیم اما برای من همین که به نورهای صحنه صعود کنیم موفقت محسوب می شود. دین فوئر مربی آلمان خیلی با صبر من گذشت از گروهی استن قرار داریم اما فراموش نکنید که اگر بهر تیمی است که در دو سال گذشته فقط یک بار شکست خورده (در برابر ایران) و کامروا هم همیشه شکست خورده بوده است.

آخرین صحبت های
«چپرو» قبل از ترک
ایران

موفق می شویم



سوالنام می
و دو هفته بعد
هیاهو با نوبت به عمل
آزمایش سالی فرمالی و
سرمدی نیم ملی فونال.
چپرو سلاویلا و
سمت حیدر شد تا
اکثریت فونال سونتی که
موفق حضور و در ایران
بودند به آینه فونال می کشید فیهاده نگاه
کنند.

سلاویلا که پنجشنبه تهران راه مقصد گروسی
فرک کرد تا ده روز در کنونی به استراحت بیرون در
آخرین روز حضورش در تهران سلامتی او وقت خود را
در اختیار جان گذاشت و با سیمایی گذشته به تک تک
سوالنام می پاسخ گفت که حاصل این مصاحبه
از نظر شما خودتان گرامی می گذرد.

تا اگر امکان داده و جزئیات جلسه ای که با
صدا می فرمالی داشتند صحبت کنید؟

● همان طور که در نشست مطبوعاتی و در
حضور خبرنگاران هم گفته بودم رئیس فدراسیون
تعلیم دارد که من در ایران باشم و فعالیت را در نیم
ملی ادامه دهم. در جلسه خرمایان نیز شرایط شریط
از سوی ایشان برای تعدیل قرارداد نام یاد کرد که
البته هیچ یک از آنها مانع حضور مجدد من در ایران
نخواهد بود اما جزئیات کار باید از سوی دو طرف
بررسی شود تا در شروع دوباره فعالیت نتایج بهتری
عایدمان شود. از این رو از ایشان خواستم تا چند
روزی را به من استراحت دهد و اعضای قرارداد
نیامین به بعد از بازگشت از گروسی موکل
گردند.

تا در پایان آن منظره تلویزیونی گفتید که
مشغول شده ام این تفسیر منور هم در شما وجود
دارد؟

راستش را بخواهید آن شب و در آن برنامه
تلویزیونی تصمیم را گرفته بودم و دیگر قصد
نداشتم در ایران باشم چون دیدم در اینجا دروغ

شک در
چشماتم
حلقه زد و
این همان
چیزی بود که
دل سردی را از
وجودم
خارج کرد

از بابک پورعلی

حالی راحت یار می شود
و در این شرایط هیچ کسی
نمی تواند کار کند. اما یک
روز بعد و در حین مصاحبه
اختصاصی با شبکه اختصاصی
ایران اسپورت زمانی که
با حیل عظیم نامه های
محبت آمیز شما ایرانیهای
عزیز ویرود شدم ناخواهگاه

لشک در چشماتم حلقه زد و این همان چیزی بود که
دل سردی را از وجودم خارج کرد.

تا فکر می کنید در این حضور دوباره موفق
خواهید شد؟

● بدون شک همین طور خواهد بود. من فرصت
چندانی برای شناخت فونال شما نداشتم ولی در
همین زمان اندک نیز با وجود این استعدادهای ناب
می توانستم به موفقیت برسیم. از این رو فکر می کنم
کارهای زیادی هست که هنوز انجام نشده و همین

چپرو نام قطار سریع السیر بوسنی بود
و دوستان به خاطر جنب و جوش
زیادی که در کودکی داشته این نام
را برای من گذاشتند و حالا ۳۰
درصد شهرت به خاطر این نام است

موضوع مرا به حضوری دوباره در ایران ترجیح
می دهند. فراموش نکنید که من هشت سال سرمربی
نیم ملی گروسی بودم تا نهضت با این نیم در جام
جهانی سوم شدیم و حالا بدون الحاق می گویم که
بازیکنان شما از نقرانی که من در نیم ملی گروسی
در اختیار داشته بهتر هستند. پس هیچ دلیلی وجود
ندارد که ما موفق نشویم.

تا به گفته خودتان یکی از مواقع یاد می دهی در این
معد برای شما روزنامه ها بودند. برای این مخلوق چه
راهکاری در نظر دارید؟

● الان نمی توانم جوابی برای شما داشته باشم.
اما بدون شک برای این مورد نیز راه چاره ای وجود
دارد. در حال حاضر تجربیاتی که در این ده ماه به
تست آورده ام برایم بسیار ارزش است و از آنها
به نحو مطلوب استفاده خواهم برد.

تا بهتر است از این مسائل فاصله بگیریم. کمی از
خودتان صحبت کنید. ماجرای زیادی از شما می دانیم.

● من فرزندی هستم که در دوره پس از جنگ
به دنیا آمدم و زندگی نوام با فقر و سختی زیادی
داشتیم و در طول این سالها علاقه مند بودم که رشد و
ترقی داشته باشم. حال می بینم که آن سختی ها نتیجه
داشته است و من در مسیر ترقی قرار گرفته ام. هر چند
که هنوز آسای احساسی و حساس هستم.

تا چطور می شما را «چپرو» خطاب می کنند؟

● علت اینکه به من چپرو می گویند برمی گردد
به دوره کودکی و زمانی که من خیلی بازیگوش
بودم و در بوسنی زندگی می کردم. در آن زمان
نظارتی از محل زندگی ما در گروه های بوسنی عبور
می کرد که سرعت زیادی داشت و به نام چپرو
معروف بود. به مرور زمان دوستانم به خاطر جنب و
جوشی که داشتیم نام چپرو را بر من نهادند. البته باید
بگویم چپرو آنچنان نام خوبی در گروسی نیست. در
آن سالها ما مردم همواره دعا می کرد که خدا این نام
روی فرزندی نالی ننهد. گذشت تا اینکه من به نیم
گروسی راگزیر بوسنی. در آنجا بود که به «ناراز»
معروف شدم. نامهای خوشتم به ما مردم و گفتند خدا
دعای تو را مستجاب کرد مردم به من چپرو
نمی گویند اما در یک بازی چند مشترک من به
روزگارگاه آمده بودند و علاوه از من با نام چپرو نام
کردند. به یکباره همه روزگارگاه شروع کردند به
گفتن نام چپرو چپرو. البته باید بگویم اگر نام چپرو
برای من نبود شاید ۳۰ درصد شهرت حال حاضر را
نداشتم.

تا در این مدت با وجود راک ایرانی مهری
گرفته ای. چه انگیزه ای شما را به آوردن لفظ ایرانی
برای خود ترغیب می کند؟

● تا بوجه به اینکه نظریه ای مبنی بر هویت
بودن نژاد ایرانی و کروان وجود دارد به نوعی تکیه
بر ایرانی بودن کروانها دارد. زمانی که مربی نیم
ملی ایران شدم مردم گروسی نیز خوشش را به
نوعی ایرانی می دانند. چه برسد به من که ده ماه
است در کنار شما زندگی می کنم.

تا با لشکر از اینکه وقتتان را در اختیار ما
گذرانید. اگر صحبت خاصی هست می شنویم.

● در این مدت آنقدر از ایرانیها لطف و محبت
دیدم که باکتون در هیچ جا است به خود ندیده
بودم و از این رو خود را صدون ایرانی می دانم. بدون
شک با تا کامی ایران در راه صعود به جام جهانی هیچ
کس به اندازه من نثارمت نشد و این را باری هم
لفظ به خاطر مردم بود. حال و اوقای خود می دانم که
این نثارهای من را بفع کنم تا توانستم باشم جوابگوی
گرشادی از این همه محبت و لطف باشم.
تا ما هم برای شما آرزوی موفقیت می کنیم.

باورزش ایران

○ پنج‌شنبه

تیم ملی کشتی آزاد ایران پانزدهم پنج‌شنبه در میان استقبال مردم و جمعی از مسئولان ورزش به کشور بازگشت. در مراسم استقبال از تیم ملی مهندس فاضل‌نیا رئیس سابق سازمان تربیت بدنی و رئیس فعلی کمیته ملی المپیک به همراه بهرام افشارزاده دبیر این کمیته در گردگاه حاضر بودند تا به کشتی‌گیران خیر مقدم بگویند. اما در این میان خبری از مهندس مهرعلیزاده معاون رئیس جمهوری و رئیس جدید سازمان تربیت بدنی نبود.

○ جمعه

دور برگشت از مرحله اول مسابقات شطرنج قهرمانی جهان که در شهر مسکو پایتخت روسیه جریان داشت، به اتمام رسید. در این مرحله احسان قائم‌قاسمی و شایق پرورد نمایندگان ایران در این مسابقات با قبول شکست از حریفان روسی خود از گردونه رقابتها خارج شدند. این دو شطرنج‌باز در دور رفت مقابل دو حریف روسی به نتیجه مطلوبی رسیده بودند.

○ شنبه

دور نخستین روز از دومین دوره رقابت‌های وزنه‌برداری قهرمانی باشگاههای آسیا که در شهر «شاولو» چین برگزار می‌شود تیم ملی تهران به یک مدال برنز دست یافت. در این رقابت‌ها که با شرکت ۹ تیم از ۱۱ کشور آغاز شد، «حسین الهیاری» در دسته ۶۲ کیلوگرم با مجموع ۲۴۲۵ کیلو به مقام سوم و مدال برنز دست یافت.

○ یکشنبه

تیم ملی فوتبال کشورمان با غلبه بر یازدهم از آخرین دیدار خود به مقام پنجم سوپرین غور مسابقات فرانسالی لیگ کاپ سنگاپور دست یافت و پانزده هزار دلار جایزه نقدی دریافت کرد.

تیم فوتبال ایران در این تورنمنت صاحب سه پیروزی شد و فقط در مقابل قهرمان جام یعنی اسپانیاییان به شکست داد.

○ دوشنبه

با انجام شش دیدار دیگر بازیهای دور رفت از مرحله یک‌ششم نهایی جام حذفی کشور به اتمام رسید. بیش از این در روز یکشنبه نیز ۹ دیدار در این چارچوب انجام شده بود که تیم‌های لیگی در مقابل حریفان خود صاحب برتری شده بودند.

○ سه‌شنبه

تیم ملی کشتی فرنگی ایران که با فرقی کامل به منظور شرکت در مسابقات کشتی فرنگی قهرمانی سال ۲۰۰۹ جهان پانزدهم دوشنبه تهران را به مقصد یونان ترک کرده بود، روز سه‌شنبه نخستین تمرین خود را در سالن اصلی محل برگزاری این ییکلارها در شهر «پاترا» انجام داد.

گفتی است رقابت‌های کشتی فرنگی قهرمانی جهان طی روزهای ۱۵ تا ۱۸ ماه جاری برگزار می‌شود.

لحنیسم در انتقاد!

در این عرصه قلم می‌زنند. به عنوان یک منتقد به گونه‌ای صحبت کرد که خیلی‌ها از ایرانی بودنشان احساس شرم کردند.

حالا باید برای ایشان و برخی مطبوعات ورزشی تاسف خورد چرا که آن صحبت‌های غیرمکتبی و غیرفنی هرچیزی را از بسوئال می‌برد! معلوم نیست این سرلایه محترم ایرانی‌ها را چگونه مردمانی فرض کرده است که می‌گوید ایس از ناگهانی تیم ملی دل مردم برای این تیم بر می‌دارد! سوخته است که از او حمایت می‌کنند. کجای دنیا چشمان سبز یک مربی و کت و شلوار او را کشیده مربی و یا سن بالای مربی سرپوشی بوده است بر ضعف او که در ایران این گونه باشد.

اگر مردم از پلاژویج حمایت می‌کنند و اگر کمیته فنی فدراسیون فوتبال و بسیاری از کارشناسان او را تأیید می‌کنند پس حتماً عملکرد او در تیم ملی مثبت بوده است و این مضحک‌ترین حرفی است که گفته می‌شود «فوتبال ما با پلاژویج پنجاه سال عقب می‌ماند»!

«پیروزی غلاتیست شکست لومپیس»! این بهترین تیرتی بود که بعد از طعنی شدن حضور میروسلو پلاژویج در ایران و ادامه حیرگی او در تیم ملی در روزنامه‌ها به چشم آمد. واقعاً چرا باید در کشوری مثل ایران که ادعای فرهنگ غنی و دیرینه دارد منتقدان به جدی با او رفتار بکنانند که «لومپس» خوانده شوند. البته واضح است که منظور ما تمام کسانی که از پلاژویج انتقاد کردند نیست. اما عددی از این جمع باروی آوردن به الفاظ بوج و غیرمکتبی برای انتقام گرفتن از پلاژویج مرز انتقاد را تا حدی گسترش داده که دیگر جایی برای دفاع از خود باقی نگذاشته. از آن جمله باید به همان هتکل‌ورزشی‌نویس اشاره کرد که هفته گذشته در یک برنامه تلویزیونی با صحبت‌های طرد بسیاری از منتقدان را نیز که خواهان رفتن پلاژویج از ایران بودند سخت از خواسته و موضعشان پشتیبان کرد!

ایشان که سابقه چندانی در مطبوعات ورزشی کشور ندارند و همچون بسیاری از خبرنگاران جوان ما کمتر از هفت سال است که

این لیگ نه حرفه‌ای است و نه لیگ است



کار به جایی رسیده است که با افتخار کردن مسابقات در این فصل برف و یازان که حتی کشور نیز مسابقات داخلی خود را برای یک ماه تعطیل می‌کند، هر تیم را مجبور به انجام دو دیدار در هفته کرده‌اند. آن هم در زمانی که بسیاری در این ملاء خداوند به عیادت مشغول هستند و مثل اینکه اینها کالی نبودجام حذفی ما به تراکم کار افزوده شد و تیم‌های لیگ به اصطلاح حرفه‌ای باید خود را درگیر مسابقات حذفی نیز بکنند.

بدین شکل و شمایل به نظر نمی‌رسد که هیچ‌کدام از این اهداف به جایی برسد و ما توجه به فصل سرما و ناآدمانه بودن بسیاری از استادیومها نمی‌توان حتی با معجزه این مسابقات را در زمان مقرر به پایان رسانید. شرط فعلی است که اسلار را فدراسیون فوتبال از خیر انجام لیگ حرفه‌ای بگذرد و با انجام مسابقات نیمه حذفی مثلاً به شکل جام جهانی در شهرهای خوش آب و هوایی چون آبادان اهواز بندرعباس و کرمان قهرمان فصل را ببیند. حسن آنکه جام حذفی و جام اتجانبه را هم به پایان برساند و آنگاه در فرصت مناسب از سال آینده با توجه به تمامی امکانات لیگ سراسری و حرفه‌ای منظمی را با ۱۶ تیم آغاز کند به غیر از این راه‌حل راهی که برگزار کنندگان لیگ ملی می‌کنند به ترکستان منتهمی می‌شود.

اولین لیگ حرفه‌ای و صافانه به همان سبک و سیاق قبلی که لیگ غیرحرفه‌ای داشتیم آغاز شده و چهار هفته از مسابقات آن می‌گذرد. در طول این چهار هفته آنچه را که شاید بوهادیم، نه شایستی به یک لیگ حرفه‌ای داشت و نه اصولاً به یک لیگ سراسری یویا و پرتعدادتر شایستی داشت. چمن‌های ناچین نیم‌ها و بازیکنان خارج از فرم و شکل و اندام انجام مسابقات در ساعات نامعقول و روزهای غیرتعطیل، نابرابری هنجار مشکل‌دار و مشکل‌ساز و خلاصه همه و همه دست به یکدیگر داده‌اند تا هیچ شایستی بین این لیگ و یک لیگ فوتبال منظم و پرتعدادتر مشاهده نکنیم.

انجام مسابقات بدین گونه فقط تماشاگران فوتبال را غراری می‌دهد. کسانی که رکن اصلی هرگونه لیگ را در تمام جهان تشکیل می‌دهند و بدون وجود آنها اصول لیگ وجود ندارد. حال

نقاشی های شما



مهدیا جوادنی هشتاد و نه ساله از تهران



نعمه حقیری - ده ساله از تهران



رضا جوادنی - ده ساله از تهران



ترکیس ایلدیزی - ده ساله از تهران



شیمه شمس - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - از فریدونشهر



میترا باغی - ده ساله از قزوین



زهرا عاشوری - ده ساله از تهران



افره عیسیایی - ده ساله از تهران



فاطمه سیدگلکی - ده ساله از تهران



مهدیا جوادنی - ده ساله از تهران



مکتبه تیلانی - از تهران



سلمان بابکان - ده ساله از آمل



علی مقدسی - ده ساله از فریدونشهر



فاطمه سیدگلکی - ده ساله از تهران



مهدیا جوادنی - ده ساله از تهران



لین پیرنخلان - از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران



فاطمه مقدسی - ده ساله از تهران

نام آلپسین را یک بار به خاطر بسپارید!
دیگر فراموش نمی کنید

دوی کانفرین، نیاسینامید و
 ویتامین A موجود در آلپسین
 ریشه مو را فعال و پیوست سر
 را تقویت می کند



The Energy Program of Alpecin

- شامپوی مخصوص موهای معمولی
- شامپوی مخصوص موهای چرب
- شامپوی ضد شوره
- و مایع پس از شامپوی آلپسین

nach dem Haare wa
 aktiviert die Haarw
 vitalisiert die Ko
 Für jeden Ha
 und Kopfhaut
 Nicht anstreichen
 200 ml e



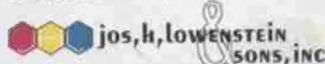
رنگهایی زیبا و شفاف
موهایی نرم و خوش حالت
با رنگ موی ژله ای آتوسا
با دوام طولانی

رنگ موی ژله ای آتوسا
حاوی نرم کننده

آخرین دستاورد در فرمولاسیون رنگ مو،
از شرکت لاون اشتاین آمریکا
با بیش از یکصد سال تجربه در ساخت رنگ مو

محمول صنایع آرایشی بهداشتی
سبز گلزار

Developed under Supervision of

jos, h, lowenstein
SONS, INC

100 years of Research in Hair Coloring

